

فروپاشی نظم جهانی و آینده بشریت

آذر مدرسی

کمونیت: خاورمیانه بار دیگر به کانونی بحرانی تبدیل شده است. امروز نوار غزه به قتلگاهی عمومی برای چند میلیون انسان تبدیل شده است. عراق و سوریه و یمن محل جنگ و بمبارانهای هر روزه و تحرکات گروههای اسلامی و قومی به نام "مبارزه با اسرائیل" شده اند و در لبنان حملات اسرائیل و موشک پراکنی حزب الله ادامه دارد. در همین چند ماه شاهد اعتراضات صدها میلیون نفر در جهان علیه نسل کشی اسرائیل هستیم. همزمان جنگ در اوکراین با فشار و کمک دولتهای غربی ادامه دارد. تبلیغات جنگی، تحریکات و تهدیدات غرب همراه با رزمایشهای نظامی، افزایش بودجه های نظامی، فروش وسیع اسلحه و شکل گیری آرایشهای نظامی در کشورهای غربی بشدت افزایش یافته است. دولتها و رسانه های غربی رسماً خطر "حمله روسیه" را دلیل این تحرکات بیان میکنند. صف بندی های قدیم به هم خورده است، کسی خود را ملزم به رعایت قوانین بین المللی نمیکند، سازمان ملل جایگاه خود را از دست داده است و بسیاری مسائل دیگر. بگذار با این سوال شروع کنیم که کلا ماجرا چیست و دلیل این "بلیشو" چیست؟

صفحه ۳

اپوزیسیون ایران و خاورمیانه بدون فلسطین



خالد حاج محمدی

مقدمه: تحولاتی جدی و بزرگ در سطح جهان در جریان است، با شکست "نظم نوین جهانی"، جهان بیک قطبی، و شکست سیاست میلترستی غرب به رهبری آمریکا، شکلگیری "جهان چند قطبی" را به امری واقع و غیر قابل برگشت تبدیل کرده است. این تحولات مهر خود را بر صحنه های منطقه ای و جهانی دولتها، احزاب و جنبشهای سیاسی و بعلاوه به رابطه طبقه کارگر و مردم آزادیخواه با دولتهای حاکم زده است. این تحولات با پاکسازی و نسل کشی مردم فلسطین توسط دولت اسرائیل زیر حمایتهای همه جانبه دولتهای غربی، وارد فاز جدی و تعیین کننده ای شده است. این تحولات آرایش دولتها را دستخوش تغییرات جدی داده است، قوانین و مقررات و توافقات و تخصیصات، دوستی و دشمنی های گذشته را بیک بار دیگر مورد بازبینی و بخشا بی اعتبار کرده است.

در دل این تحولات بعد از حمله غافلگیرانه ۷ اکتبر حماس به اسرائیل، ما شاهد بمباران و کشتار مردم فلسطین از زمین، هوا و دریا توسط دولت اسرائیل هستیم. این یکی از خونبارترین و بی رحمانه ترین، نسل کشی در تاریخ بشر است. در مدت کوتاهی بر سر چند میلیون نفر از مردم فلسطین چندین برابر ناکازاکی و هیرو شیما، هزاران تن بمب ریختند، تمام امکانات زندگی را از آنها سلب و برای کشتار جمعی شان نقشه ریخته اند. چند میلیون انسان در بخش کوچکی از سرزمین فلسطین اشغالی به نام غزه، زیر بمباران و حملات شب و روز ارتش اسرائیل از گوشه ای به گوشه ای دیگر آواره شده اند. خانه و کاشانه ویران، بیمارستانها، مدارس، دانشگاهها و تمام زیر ساخت اقتصادی و اجتماعی در نوار غزه با خاک یکسان شده است، اردوگاه آواره گان بکرات مورد حمله قرار گرفته، همه امکانات زندگی نابود شده و این مردم حتی در بیابانها هم توسط اسرائیل کشتار میشوند. نتیجه این نسل کشی تا امروز ۳۰ هزار کشته و بیش از ۷۰ هزار زخمی است. نقشه دولت فاشیست و نژاد پرست اسرائیل به روشنی کشتار همه فلسطینی ها نه تنها در نوار غزه که بعلاوه در کرانه باختری و الحاق کل سرزمین فلسطین به اسرائیل است. نقشه خاورمیانه بدون فلسطین، نقشه نتانیاهو جنایتکار و همراهانش در دولت دست راستی و فاشیست



طبقه کارگر، وزن و موقعیت آن در ایران

امان کفا

امروز هر نظاره گری که به ایران نگاه می کند، جامعه ای ملتهب، مملو از اعتراض بر سر آزادی و رفاه و برابری و خواست عمومی سرنگونی جمهوری اسلامی را مشاهده میکند. جامعه ای سرشار از اعتراضات پر شور و تحرک در عرصه های گوناگون زندگی، و برای چندمین سال، کشوری با بیشترین آمار اعتراضات و اعتصابات کارگری در مقایسه با کشورهای دیگر را می تواند ببیند. بسیاری از "تحلیل گران" رسمی این اوضاع را ناشی از وجود حکومتی "مستبد"، دیکتاتوری مذهبی و مردمی که دیگر جانشان از این گرانی، تورم و بی عدالتی به لب رسیده و ناگزیر به اعتراض روی آورده اند توصیف کردند. میگویند کارگر هم در این میان بیشتر از سایر "اقتشار" جامعه زیر فشار اقتصادی است و چون "وضع ناگوارتری" دارد و فشار بیشتری را متحمل می شود، ناچار اتوماتیک و ناچاراً بیشتر از بقیه "اقتشار" معترض است و در نتیجه بیشتر از بقیه دست به اعتراض زده است. در این تحلیل تنها مولفه ای که طبقه کارگر را از سایر اقتشار متمایز میکند، نه موقعیت ویژه آن در تولید کاپیتالستی، که میزان فقر، فشار و موقعیت "ضعیف" آن در جامعه است.

صفحه ۶



جمع بندی سیاسی "منشور پیروزی"

مظفر محمدی

در مورد اوضاع سیاسی و نظامی خاورمیانه که جمهوری اسلامی یکی از بازیگران این صحنه است و تحولات ایران، کوهی تحلیل، تفسیر، "تنوری"، پروپاگاندا و تبلیغ شفاهی و کتبی از چپ و راست وجود دارد.

صفحه ۷

انضمام پرولتر به دموکراسی، علامت عدم کفایت آن از منظر لنین!

محمد جعفری

صفحه ۸

در مورد گرایشات درون جنبش کارگری

منصور حکمت

آخرین صحبت های نادر در سمینار کمیته شهر

صفحه ۱۰

هشت مارس در ایران،

جنبش انقلابی که یک روز آتش بس نداده است

صفحه ۱۱

در این شماره می خوانید:

جنبش های طبقاتی-اجتماعی جامعه به کدام سمت می رود! / مظفر محمدی (صفحه ۱۲)

کتاب "جنبش چپ در ایران و کردستان، مصاحبه با آذر مدرسی" منتشر شد (صفحه ۱۵)

انتخابات» بی رونق و آرایش دو صف متخاصم (صفحه ۱۵)

دولت اسرائیل در دادگاه لاهه به جرم نسل کشی بشریت متهم یک گام به پیش (صفحه ۱۶)

سرمایه داری و مارکسیسم مایکل هانریش (صفحه ۱۷)

کمونیت را
پخوانید، کمونیت
را بدست کارگران
و فعالین کارگری
پرسانید.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

اپوزیسیون ایران و ...

حاکم است که در سپتامبر سال گذشته در اجلاس سازمان ملل اعلام و امروز در مقابل چشمان بهت زده جهانیان اجرا میشود.

مردم متمدن و بشر دوست جهان با نهادهای انسان دوست خود، با اتحادیه و سازمانهای کارگری، احزاب و جریانات رادیکال و صلح طلب با تمام توان خود در مقابل این توحش ایستاده است.
حول جنایات دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین صف بندی هایی شکل گرفته است، حامیان و مخالفان این توحش در مقابل هم صف بسته اند. ابعاد جنایت در این نسل کشی چنان وسیع و بیشمری سران دولت اسرائیل و میدیای فاشیست آن در دفاع و توجیه این جنایت چنان بیشرمانه و عریان است که ادامه سکوت در برابر این توحش و فاشیسم عریان و لجام گسیخته را غیر ممکن کرده است و حتی صدای نهادهایی چون سازمان ملل و ... و بسیاری از دولتها، خارج از دایره "جامعه جهانی"، را در آورده است.
با شروع بمباران نوار غزه و به کار افتادن ماشین آدمکشی دولت اسرائیل در این سرزمین، جهان به صحنه اعتراضات هر روزه مردم انساندوست و عدالتخواه، علیه دولت اسرائیل و برای پایان دادن به قصابی مردم بیگناه در فلسطین، تبدیل شده است. این جنبش عظیم انسانی و جهانی در دفاع از مردم فلسطین، دولتهای غربی به رهبری امریکا را به عنوان حامیان اسرائیل وادار کرده است فاصله ای هر چند ریاکارانه و صوری از اسرائیل بگیرند.
روسای این دولتها به عنوان شرکای دولت فاشیست و نژاد پرست اسرائیل و مسببین این جنایت به دادگاه کشیده میشوند و خواست محاکمه آنها همراه روسای دولت اسرائیل در خیابان های لندن، برلین، پاریس، واشنگتن، رم، بارسلون، قاهره، استانبول و هزاران شهر بزرگ و کوچک جهان فریاد زده میشود.
در آلمان، کانادا، بریتانیا و امریکا سران دولتها و سیاستمداران حامی نسل کشی و جنایت جنگی اسرائیل به دادگاه کشیده شده اند و ما شاهد شکاف در نهادهای حکومتی و احزاب و ... هستیم.
زیر فشار مردم متمدن و انساندوست جهان، پرونده دولت اسرائیل به جرم نسل کشی در دادگاه لاهه باز شده است. کارگران بنادر، ترانسپورت و فرودگاهها و.. در اعتراض به کشتار مردم فلسطین مانع حمل و نقل تسلیحات نظامی به اسرائیل میشوند. اسلحه سازان و اسلحه فروشان به اسرائیل زیر فشاراند، رسانه های رسمی کشور های غربی حامی اسرائیل زیر فشار بشریت متمدن مجبور شده اند، اخبار نه تنها توحش دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین که بعلاوه اعتراضات به آن را کم و بیش پوشش دهند.
امروز فلسطین و کشتار و نسل کشی در نوار غزه سنگ محک بشردوستی، انساندوستی در سرتاسر جهان است.
دو قطب طرفداران نسل کشی و پاکسازی قومی و مخالفان این نسل کشی در سرتاسر جهان در مقابل هم قرار گرفته اند. قطب سوم یا صف سومی در این میان درکار نیست.

اپوزیسیون راست و نسل کشی در فلسطین

اپوزیسیون راست در ایران، گوشش تقریبا به این تحولات بدهکار نیست.
پدیده ای به نام فلسطین، کشتار و جنایات و آوارگی و قتل و جنایت علیه کودکان در این گوشه از جهان، اعتراضات و جدلهای حول آن در رسانه و میدیای رسمی این اپوزیسیون غایب است.
رهبران این اپوزیسیون ظاهرا چشم هایشان را بر این جنایت بسته اند و هیچکدام يك برگ کاغذ در محکومیت این توحش سیاه نکرده اند.
سکوت به ظاهر این اپوزیسیون و عدم ابراز نظر رسمی سازمانی، به معنای بی موضعی این جریانات و یا واقعا سکوت و بی تفاوتی نیست.

پشت این "سکوت" واقعیتی بزرگتر و جدی تر از "بی توجهی" یا مشغول "مسائل مبارزاتی مهمتر در ایران" بودن، خوابیده است. این سکوت بیش از هر چیزی جای این نیروها در این قطبندی جهانی را نشان میدهد.
مهمتر اینکه اگرچه این نیروها رسما سیاست سکوت را انتخاب کرده اند، نیروی شان چه در دنیای واقعی و چه در میدیای اجتماعی رسما و علنا، چه در قالب اظهار نظر سیاسی و چه بعنوان هورا کشان این نسل کشی و قتل عام، در کنار دولت اسرائیل و جنایات آن ایستاده اند.
خانم "منتظر السطنه" شان با پرچمهای شیرخورشید و اسرائیل در تظاهراتی حمایت از جنایات اسرائیل شرکت میکند.

در دنیای واقعی تمام نیروهای راست از سلطنت طلب، مجاهد، ناسیونالیستهای کرد تا گروههای مختلف قومی، لیبرال و....، عملا و رسما در کنار اسرائیل و به عنوان حامی آن ایستاده اند.
رهبران و سخنگویان آنها تا زمانی که مورد سوال قرار نگرفته اند، غالبا سکوت اختیار میکنند و در حقیقت چشمان خود را به نسبت توحش اسرائیل میبندند.
اگر هم مورد سوال قرار گرفته اند عملا و اساسا با تکرار گفته های نتائياهو، گالانت و نفتالی بنت و اینکه عامل همه این جنایات جمهوری اسلامی و حماس و نیروهای نیابتی ایران در منطقه است، عملا جنایات اسرائیل و حمایت همه جانبه غرب در این نسل کشی را موجه قلمداد میکنند.
در دوقطبی فاشیسم و بشردوستی، این اپوزیسیون طبق معمول در قطب

فاشیسم و توحش ایستاده است و طبق معمول با پرچم "ضدیت با جمهوری اسلامی" و "تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی"!

با نگاهی به این صف متوجه فاصله عمیق آن با ابتدایی ترین پرنسیبهای سیاسی بشریت متمدن، با ابتدایی ترین حقوق انسانی، با دستاوردهای بشریت در مقابله با فاشیسم و توحش و با ارزشهای اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مردم متمدن و عدالتخواه در کره خاکی می شوید.
تبلیغات فالانژها و عربده کشی لمپن- فاشیستهای آریایی طرفدار رضا پهلوی، که "غزه پودر شد" یا "شراب پیروزی نوش جان"، تفاوتی با تبلیغات فالانژ ترین سربازان اسرائیلی ندارد که به کشتن کودکان فلسطینی افتخار میکنند و بیمارگونه با جنازه قربانیان جنایت خود عکس یادگاری میگیرند و به سلامتی کشتار زنان و کودکان و مردم بیگناه فلسطینی جشن میگیرند.
نفرت این صف از مردم فلسطین، نفرت پراکنی آنها علیه مردم عرب زبان نفرت انگیز است.

همراهان آقای پهلوی و سلطنت طلبان بخش فعال، افسار گسیخته، اولترا راست، شبه فاشیست، عقب مانده ترین و ضد اجتماعی ترین نیروی این صف اند.
عربده کشی ها آنها چه در میدیای اجتماعی و چه در هر تجمعی که به مناسبتهای مختلف شکل میدهند، چاقو کشی، فالانژیسم بالای این طیف علیه مردم فلسطین و مردم عرب زبان و دفاع سرسختانه از نسل کشی اسرائیل از هر مرزی گذشته است.
فاشیستهای آریایی طرفدار رضا پهلوی در این دوره به مناسبتهای مختلف همراه طیفی از نژاد پرستان در اروپا، همراه هواداران نتائياهو با پرچمها اسرائیل و اوکراین و پرچم شاهنشاهی، در خارج کشور حضور یافته اند.

رضا پهلوی به عنوان شخص اول این طیف و معتمد طیف وسیعتری از جریانات ناسیونالیست و پرو غرب ایران، که در چند سال گذشته با کاهش خطر حمله نظامی به ایران ستاره اقبال خود و همراهانش فروکش کرد و جمعشان از هم پاشید، اخیرا و با تلاش اسرائیل برای گسترش جنگ به کل منطقه و ایران ، دوباره جان گرفته است. او در چند مناسبت از جمله در مصاحبه با "شبکه فاکس نیوز" بر سر "جنگ اسرائیل و حماس"، میگوید راه حل "**تغییر رژیم در تهران است**" و اینکه "**باید چشم اختاپوس را در آورد**".
رضا پهلوی در این مصاحبه باز هم بر ضرورت تحریمهای بیشتر علیه ایران تاکید کرده است بدون اینکه حتی به اندازه بایدن و حامیان اصلی و تاریخی اسرائیل از اسرائیل بدلیل "ابعاد زیاد" کشتار غیر نظامیان، حتی صوری و برای خالی نبودن عریضه، یک گله گذاری خشک و خالی هم بکند.

از رضا پهلوی انتظار زیادی نمیتوان داشت.
رضا پهلوی همیشه چشم امید به دخالت غرب بسته است، همیشه خواهان تحریمهای اقتصادی علیه ایران، علیرغم مشقات عظیم آن برای مردم ایران، بوده و هنوز هم تاکید میکند.
اما حمایت این درجه آشکار و علنی رسمی و غیر رسمی از جنایات دولت اسرائیل آنهم در شرایطی که مردم آزادیخواه در ایران از هر فرصتی برای اعلام حمایت خود از مردم فلسطین و علیه جنایات دولت اسرائیل استفاده میکنند، بدون اینکه ذره ای از ضدیت و مبارزه خود علیه جمهوری اسلامی بکاهند، در شرایطی که مردم در ایران به حق به تحریم اقتصادی و حمله نظامی غرب به ایران بعنوان ابزاری علیه مبارزه خود برای دستیابی به آزادی و رفاه و برابری، نگاه میکنند، نه فقط بیگانگی رضا پهلوی و ناسیونالیستهای پرو غرب با مبارزه آزادیخواهانه مردم در ایران، که ضدیت این صف را با این مبارزه به نمایش میگذارد.
پشت پزهای لیبرال مابانه رضا پهلوی دست راستی ترین سیاستها قرار گرفته است.

شخصیت دیگر این اپوزیسیون ارتجاعی و راست مریم رجویی است که اخیرا و به مناسبت "کنفرانس امنیتی مونیخ" به هواداران خود، که در مونیخ جمع شده اند، پیامی فرستاده است.
در این پیام و در همه بیانییه و گفته و نوشته های این جریان طی این چند ماه، حتی یک کلمه در مورد فجایعی که درنوار غزه علیه مردم فلسطین در جریان است و کشتار و جنایات اسرائیل پیدا نمی کنید!
اما در راس مطالبات مریم رجوی از دولتها و اساسا امریکا، "**به کار گرفتن مکانیزم ماشه**" علیه ایران قرار گرفته است.
خانم رجویی درست مانند نتائياهو و رضا پهلوی، "رژیم آخوندها" را عامل اصلی نا امنی جهان میدانند و خواهان "سیاست قاطع علیه رژیم آخوندی که سر مار جنگ طلبی و تروریسم در جهان امروز است" میباشد.
مریم رجوی مانند رضا پهلوی و تمام نیروهای راست بورژواپی پشت نارضایتی و نفرت مردم در ایران از جمهوری اسلامی، پشت مبارزه مردم برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی قایم میشود تا این واقعیت را که تنها شانس به نان و نوایی رسیدن شان به شکست کشاندن این مبارزه به هرشکلی و توجیهی، حتی تبدیل ایران به سوریه و عراق، مخفی کنند.

"سیاست ماشه" که مجاهد خواهان فعال کردن و به کار گرفتن آن است، مستقل از اینکه بیانگر جایگاه "رفیع" خانم رجویی در میان مردم ایران به عنوان فرقه ای ماجراجو و غیر مسئول است،

کمونیت ۲۶۹

بعلاوه ظرفیت باند سیاهی این جریان برای به خون کشیدن مبارزه انقلابی مردم در ایران برای آزادی، برابری، رفاه و امنیت را نشان میدهد.
این فرمایشات در دنیای سیاست جایگاه حقیر خاتم رجوی و عمق ارتجاع ضد انسانی و ضد اجتماعی مجاهد را به نمایش میگذارد.

چهره دیگر این صف عبدالله مهتدی است که در مصاحبه ای با تلویزیون ایران اینترنشنال (تحت عنوان "سر مار در ایران است") در مورد آنچه در فلسطین در جریان است و خطر گسترش جنگ به کل منطقه و ایران، میگوید:

"...سیاست های امپراتوری خواهانه و امپریالیستی که جمهوری اسلامی در قبال کشور های همسایه پیش میبرد، مانع ثبات است در عراق، باعث تداوم خشونت و کشتارها در سوریه، باعث جنگ در یمن، باعث این فاجعه ای که ما دیدیم توی اسرائیل و توی خود غزه است.
بنابراین این سیاستها ممکن است واقعا به جنگ هم منجر بشود.
اگر يك چنین چیزی بشود جمهوری اسلامی مقرر است.... "

مهتدی ضمن توصیه های بسیار رندانه، مانند سران دولت اسرائیل و نمایندگان اولترا راست مجلس اسرائیل، ضمن در خواست از محمود عباس و فلسطینی ها که "شعار های تند" را کنار بگذارند، میگوید:

"مشقاتی که امروز مردم فلسطین تحمل میکنند، ایران نقش بسیار زیادی دارد. واقعا فاجعه ای است که امروز بر سر کودکان غزه میاد، این همه خانه ویران شده، این همه جنایت اتفاق افتاده، چه کسی مسبب این وضع است؟ باید فلسطینی ها بتوانند بند ناف خودشان را از سیاستهای ارتجاعی و ویرانگر جمهوری اسلامی ببرند..."
(مسئولیت تبدیل سخنان عبدالله مهتدی از گفتاری به نوشتاری بر عهده من است)

عبدالله مهتدی هم در کمال خونسردی و البته بیشمری حتی برای خالی نبودن عریضه نامی از دولت اسرائیل و "زیاده روی" در کشتار مردم بیگناه نمیبرد و با پز توخالی "ضدیت با رژیم"، جمهوری اسلامی را بانی همه چیز حتی کشتار مردم فلسطین و ویران کردن نوار غزه توسط ارتش اسرائیل میداند.
گویی عامل کشتار ۳۰ هزار نفر مردم بیگناه در نوار غزه، امدگران، خبرنگاران، دکتران بیمرز و کارکنان اونروا و دهها هزار زخمی دولت و ارتش اسرائیل نیستند.
گویی پرونده اسرائیل به جرم نسل کشی در نوار غزه به دادگاه لاهه نرفته است.

انگار جناب مهتدی مانند آقای پهلوی و خانم رجویی در این مدت خبر اعتراضات صدها میلیون انسان علیه کشتار مردم فلسطین در سرتاسر جهان را ندیده است، انگار او هم تلویزیون نگاه نکرده است و روزنامه ای نخوانده است.
کسی نیست به این خانم و آقایان و خصوصا شخص مهتدی بگوید، آیا این همه ویرانی، این همه کودک کشی، این همه جنایت و خون ریختن و خانه خرابی و آوارگی، این همه بی آبرویی و انزوای دولت اسرائیل و...، کافی نیست تا شما اول بند ناف خودتان را از اسرائیل و امریکا و دول مرتجع قطع کنید و بعد توصیه "حکیمانه" به مردم فلسطین بکنید؟
لیست شوالیه های حامی اسرائیل در اپوزیسیون راست که در بی چشم و رویی و دروغ و حقه بازی و شر لاتانیسم از همدیگر سبقت میگیرند تا مدال "افتخار" را در محافل غربی نصیب خود کنند، فراوانند و من تنها به چند نمونه از آن اکتفا کردم.

حزب دمکرات کردستان ایران مثل بقیه اپوزیسیون راست چشم های خود را بر آنچه در خاورمیانه و مشخصا فلسطین میگذرد بسته است.
روسای این حزب، رسانه و میدیای آنها، تماما خالی از اخبار فلسطین و نسل کشی و جدال عظیمی که در جهان بر سر کشتار فلسطینی ها توسط اسرائیل در جریان است.
این جریان هم خود را به کری و کوری زده است.
البته هواداران این جریان هم مانند سایر نیروهای راست و ناسیونالیست ایرانی و کرد و باندهای قومی و مرتجع و..... در میدیای اجتماعی در دفاع از جنایت اسرائیل به نام "مخالفت با جمهوری اسلامی" و در حقیقت علیه مردم فلسطین از هیچ تلاشی قصور نکرده اند.

علم کردن جمهوری اسلامی به عنوان عامل همه مصائب جهان و از جمله کشتار در غزه ، دال بر قاطعیت این جریانات در مبارزه با جمهوری اسلامی و دشمنی عمیق آنها با حکومت ایران نیست.
بخش زیادی از این جریانات از جمله احزاب و نیروهای ناسیونالیست کرد، از حزب دمکرات کردستان تا جریان عبدالله مهتدی، آماده اند تا با اشاره ای از سفارت جمهوری اسلامی در اربیل، برای به خدمت رسیدن و گدایی سهم مقابل سفارت به صف شوند.
دلیل این افاضات و پرت و پلاگویی آنها، قاطعیت آنها در دفاع از فاشیسم حاکم بر اسرائیل و دشمنی آنها با مردم فلسطین، دشمنی با جنبش جهانی و انسانی در دفاع از این مردم و دشمنی با هر درجه از انسانیت، انساندوستی و بیربطی این جریانات به سر سوزنی پرنسیب سیاسی است.

اپوزیسیون ایران و ...

اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی، در تاریخ ۴۵ ساله گذشته (منهای مقاطعی که برخی از آنها، در بلوک ناسیونالیسم کرد، در حال مذاکره با جمهوری اسلامی بوده اند) و خصوصا در سه دهه اخیر، تمام امید خود برای سهیم شدن در قدرت در آینده پس از جمهوری اسلامی را به توپ و تانکهای ناتو برای حمله به ایران بسته اند. این اپوزیسیون همواره به تخاصمات دولتها با جمهوری اسلامی و مشخصا دول غربی امید بسته اند. متحقق شدن منافع آنها و افقی که در مقابل خود گذاشته اند، لازمه اش تبدیل شدن به هوادار ناتو و متحدین آمریکا در منطقه از جمله اسرائیل است.

کر و کور شدن آنها در مقابل کشتار روزانه کودکان فلسطینی و قصابی مردم توسط اسرائیل، نه تنها عمق ارتجاع این جریانات و ضدیت آنها با حقوق انسان، با حقوق کودک، با حقوق مردم محروم را بیان میکند، بعلاوه درجه معامله گری و بازاری بودن "سیاست" شان و ظرفیت آنها در چشم پوشی از هر جنابیتی و دفاع از هر دولت جنایتکاری را برای امیال حقیرشان را بیان میکند. جنایتکاری جمهوری اسلامی و نفرت به حق مردم از ادیخواه از جنایات آن چه در ایران و چه در منطقه نمیتواند جنایتکاری دیگران را پاک کند. طرفداران اسرائیل در اپوزیسیون، با علم کردن جنایتکاری جمهوری اسلامی با مناسبت و بی مناسبت در کنار فالانژهای نژاد پرست و قومی اسرائیل، آب پاکی روی دست جنایات اسرائیل میریزند و در کنار حامیان مرتجع جنایات اسرائیل در این جنایات جنگی و نسل کشی شریک اند. مهم نیست که این نیروها در ابعاد جهانی کوچکتر و حاشیه ای تر از آن اند که در کنار سران دول غربی و سیاستمداران حامی نسل کشی به محاکمه کشیده شوند. اما پرونده شان در دادگاه مردم در ایران به جرم شرکت در این جنایت و حمایت از آن، به جرم تلاش در به شکست کشاندن و به خون کشاندن زندگی و مبارزه شان باز است.

۲۰ فوریه ۲۰۲۴

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت فوده، در محیط کار فوده، در تعیین اینکه نیروی

کاره را داره در ازاء چه میفروشیم

و در چه شرایطی قرار است کار

کنم و غیره، چقدر سهم و نقش

داره . اولین شاخص اینست

که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد

و یک شهروند صاحب اختیار

ظاهر بشود.

منصور حکمت

فروپاشی نظم جهانی و ...

آذر مدرسی: این «بلبشو» یا درست بگوئیم این توحش، این سقوط آخرین ارزشهای اخلاقی، انسانی و اجتماعی جهان بورژوایی و تباهی مطلق در روبنای سیاسی و بنیادهای اقتصادی «جهان آزاد» و «دمکراسی بازار آزاد»، بخشی از پروسه تغییرات در توازن قوا و تقسیم مجدد جهان پس از پایان دنیای دو قطبی و جنگ سرد است. این «بلبشو» و جنگهای پی در پی و مستمر، این میلیتاریسم و ویرانگری و بحرانهای هرروزه در افریقا، خاورمیانه و حتی اروپا، بخشی از مقاومت بورژوازی غرب به رهبری آمریکا، که معمولا آن را بنام «جامعه جهانی» معرفی میکنند، در مقابل یک سقوط است.

این مقاومت یک بالک بزرگ و تعیین کننده در بورژوازی جهانی در مقابل از دست دادن موقعیت قدرقدرتی و هژمونی غرب و تلاشی برای حفظ نقش هژمونیک خود به رهبری آمریکا پس از شکست «نظم نوین جهانی» است. مقاومتی به شدت میلیتاریستی تر، خشن تر، خونین تر، ویرانگرتر از قبل و بر متن تعرضی بسیار گسترده تر به دستاوردهای جامعه بشری، از دستاوردهای اخلاقی و اجتماعی تا اقتصادی و سیاسی آن! مقاومتی که مهر شکست را بر پیشانی دارد اما بهای آنرا ظاهرا باید میلیونها انسان در سرتاسر جهان از فلسطین و افغانستان و سومالی تا اوکراین و آلمان و فرانسه و آمریکا بدهند. این «بلبشو» پروسه فروپاشی و انحطاط «جهان پیروز» از جنگ سرد است. این «بلبشو» و میلیتاریسم، با تمام تعفن و کراهت آن، چهره واقعی «جهان آزاد» و «دمکراسی بازار آزاد» در غیاب خطر سوسیالیسم را لخت و عریان در مقابل بشریت قرار داده است.

فکر نمیکنم بشریت این درجه از توحش و بربریت آغشته با بیشرمی و وقاحت در توجیه و دفاع از آن، این درجه از ربا و دروغویی علنی و آشکار روسای دولتها و میدیای رسمی را در تاریخ خود تجربه کرده باشد. فکر نمی کنم جهان حکومتها و سیاستمدارانی تا این درجه نازل و بیمایه با سیاست میلیتاریستی و سیاستمداران و دولتمردان ماجراجو و بیربط به زندگی واقعی و بیگانه با کوچکترین دستاوردها و ارزشهای انسانی و اجتماعی بشریت متمدن در قرن بیست و یک، که به یمن عقب زدن بربریت قرون وسطی و فاشیسم قرن بیستم بدست آورده است، را تجربه کرده باشد.

تا جاییکه به اسرائیل و اوکراین برمیگردد، حمله اسرائیل به نوار غزه و کرانه باختری، نسل کشی و پاکسازی قومی در نوار غزه ربطی به حمله ۷ اکتبر حماس به اسرائیل و خزنبلاتی چون «دفاع از خود» و «مبارزه با حماس» ندارد. جنگ در اوکراین و حضور فعال ناتو، در دفاع از اوکراین، در آن هم ربطی به «دفاع از دمکراسی» و «خطر اشغال اوکراین توسط روسیه» ... ندارد، همانطور که جنگ خلیج ربطی به «دفاع از قوانین بین المللی» و استقلال کویت و ... نداشت یا حمله آمریکا و بریتانیا به عراق ربطی به مقابله با «سلاح کشتار جمعی» دولت عراق نداشت، یا حمله آمریکا به افغانستان ربطی به «مبارزه با تروریسم» نداشت. این واقعیات، و بی اثر شدن پروپاگاندهای سنتی میلیتاریسم غرب، امروز دارد به داده بخش عظیمی از مردم در سرتاسر جهان، و بخصوص در غرب، تبدیل میشود. امروز اینکه جنگ و تحریم و میلیتاریسم به تنها زبان و سیاست در غرب و بویژه آمریکا تبدل شده است را حتی لیبرال ترین منتقدین درونی بورژوازی راست اذعان میکنند. بورژوازی در غرب با «دمکراسی پارلمانی» و «اقتصاد بازار آزاد» آن از هر نظری به انحطاط کامل رسیده و از نظر سیاسی، ایدئولوژیک و فرهنگی و اخلاقی در منحط ترین دوره خود به سر میرد.

«جهان یک قطبی»، یا تامین هژمونی آمریکا، که از سال ۱۹۹۱ با «جنگ خلیج» و با مستمسک دفاع از «جهان آزاد»، «دمکراسی» با حمله به عراق به بهانه دیروز مقابله با در اختیار داشتن « سلاح کشتار جمعی» رژیم عراق، که گویا «داشتن آن» جز حقوق انحصاری دول غربی است، آغاز شده بود، شکست خورد. اما صورت مسئله حفظ هژمونی آمریکا و «مقاومت» در مقابل «گذار به جهان چند قطبی» کماکان روی میز هیئت حاکمه آمریکا بوده و هست. چه در سال ۹۱ و چه امروز حفظ این هژمونی نه از کانال تحمیل آن به روسیه و چین یا ایران و سوریه که از کانال حفظ یا تحمیل این هژمونی در خود غرب و بخصوص به متحدین اروپای آمریکا میگذرد. اروپای ضعیف، چه از لحاظ اقتصادی چه سیاسی و چه نظامی و زیر هژمونی آمریکا، «نقطه قدرت» آمریکا در مقابل رقبای آن مانند روسیه و چین است. برای آمریکا تامین هژمونی خود در جهان از کانال تامین این هژمونی در اروپایی میگذرد که پس از شکست میلیتاریسم آمریکا در عراق و افغانستان اعتماد به نفسی پیدا کرده بود و تلاش میکرد بعنوان بلوکی متحد و مدعی در صحنه سیاستهای جهانی ابراز وجود کند و در آن بحث بی مصرفی ناتو، ضرورت تشکیل ارتشی اروپایی، فاصله اقتصادی از آمریکا، بحث ضرورت و خاصیت رابطه نزدیک اقتصادی به چین و روسیه و، در جریان بود و عملا قدمهایی در این راستا برداشته بود. بحث ها و سیاستهایی که با جنگ اوکراین یکباره به حاشیه رفت و جای خود را به مسابقه تسلیحاتی، قطع رابطه

اقتصادی با روسیه به نام «تحریم اقتصادی» روسیه، احیا ناتو و مسابقه عضویت در ناتو و هماهنگ کردن خود با سیاستها و اولویتهای آمریکا و ... داد. اینکه اروپا، چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی و موقعیت بین المللی خود، یکی از بازندگان جنگ در اوکراین است را حتی پرو ناتویی ترین و پرو آمریکایی ترین «کارشناسان» و «متخصصین» اروپایی مطرح میکنند. جنگ اوکراین خیلی بیشتر از جنگ خلیج یا حمله به عراق موقعیت آمریکا و ناتو را در اروپا مستحکم کرد.

بطور واقعی فروپاشی «جهان یک قطبی» زیر هژمونی آمریکا یا گذار به «جهان چند قطبی»، بخصوص پس از عروج قدرت اقتصادی چین و ترمیم موقعیت اقتصادی روسیه و تلاش برای شکل دادن به یک قطب سیاسی-اقتصادی در مقابل هژمونی غرب، مهر خود را بر جهان امروز زده و عقب نشینی های جدیی را با جامعه بشری تحمیل کرده است. تا جاییکه به کشور های غربی برمیگردد امروز، بخصوص پس از جنگ اوکراین، محدود کردن آزادی های فردی، سانسور رسمی و دولتی، محدود کردن آزادی بیان و عقیده، تفتیش عقاید، تهدیدات شغلی به دلیل عقاید شخصی یا ابراز آنها روال رسمی و علنی در غرب است. امروز بیشتر از هر زمانی بحران سازی و دامن زدن به جنگ «استراتژی» غرب برای حفظ موقعیت خود و خروج از بن بستی است که «جهان یک قطبی» در آن گیر کرده است. بر متن این جدال است که دولت فاشیستی مانند اسرائیل میتواند زیر حمایت دول غربی رسما و علنا سیاست فاشیستی خود مبنی بر نسل کشی مردم فلسطین در نوار غزه و پاکسازی قومی آنان را اعلام کند، از آن دفاع و آنرا عملی کند.

این «گذار» خونین مهر خود را بر بی خاصیت و فلج شدن، خاصیت و جایگاه سازمانهایی که پس از فروپاشی بلوک شرق تضمین کننده قوانین، استانداردها، ارزشهای «جهان آزاد» و «دمکراسی بازار آزاد» و مهمتر از همه به نام «حفظ بالانس» ضامن موقعیت منحصر به فرد غرب و آمریکا در جهان بودند، از سازمان ملل و کمیسیونهایی چون کمیسیون حقوق بشر آن تا امنستی و دادگاه لاهه زده است. با شروع حمله اسرائیل به نوار غزه و شکلگیری جنبش جهانی حمایت از آزادی مردم فلسطین، مسئله از بازسازی و «بازتعریف» خاصیت این نهادها، قوانین، توافقات بین المللی و گذشته است و به مسئله مشروعیت با عدم مشروعیت آنها تبدیل شد.

کشتار مردم فلسطین و جنایت دولت اسرائیل، حمایت علنی و بی محابای دول غربی از این جنایت، ماشه نفرت مردم جهان علیه بیش از سی سال جنگ و ویرانی و گسترش میلیتاریسم، دروغ میدیا، شستشوی مغزی چند ده ساله و بازی های مضحک دیپلماتیک جامعه جهانی را کشید. و به جنبش جهانی شکل داد که برای خشکاندن این منجلاب به نیروی خود، به میدان آمده است. دفاع از مردم فلسطین امروز درجه و محمل اعلام نفرت و همزمان مقابله ای است با دنیای وارونه ای که بورژوازی پیروز از جنگ سرد برای بشریت ساخته است. به همین دلیل تمام احزاب و نیروهای ساختاری، از راست تا چپ، علیه آن صف کشیده اند. این جنبش، جنبشی علیه میلیتاریسم، جنگ، ویرانی، انحطاط اخلاقی و سیاسی بورژوازی غرب است. جنبشی که چشم امید خود را به تغییر توازن قوا میان قطبها و بلوکهای جهانی یا منطقه ای نبسته و پیروزی خود را به پیروزی هیچ بلوکی گره زده است. این جنبش هم مهر خود را بر تحولات این دوره زده است و هم به سادگی قابل حذف نیست.

زیر فشار این جنبش جهانی، این «گذار» و فروپاشی و قرار نیست منجر به قوی شدن قطب دیگری از ارتجاع جهانی در مقابل آمریکا و متحدینش بشود. بر عکس زیر فشار این جنبش جهانی و میلیونی فروپاشی جهان یک قطبی، با هژمونی آمریکا، همراه خود دارد به فروپاشی، عدم مشروعیت و بی اعتباری نهادهایی که تضمین کننده این جهان هستند تبدیل میشود. زیر فشار این جنبش ما شاهد تناقضات میان سازمان ملل و امنستی و با سیاستهای دولت آمریکا، هستسم. تاجایی که به مسئله فلسطین برمیگردد، این نهاد عملا به اپوزیسیون رسمی دولت آمریکا و شورای امنیت و تبدیل شده اند. بدون فشار این جنبش جهانی نه هیچ دولتی علیه اسرائیل جرات پاپیش گذاشتن پیدامیکرد، نه دادگاه لاهه جسارت میکرد پرونده نسل کشی دولت اسرائیل را باز کند و نه روسای سازمان ملل و کمیسیون حقوق بشر آن و امنستی جرات میکردند رسما و علنا علیه دول غربی و مشخصا آمریکا اظهار نظر رسمی کنند.

کشتار مردم فلسطین مهر خود را بر رابطه مردم با بالا در همه ابعاد محلی، جهانی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی زده است. سلب مشروعیت تمام نهادهای جهانی و جامعه جهانی و دم و دستگاه آن توسط پانین شاید اولین نشانه آن است. شکست سیاسی و ایدئولوژیک «جامعه جهانی» نه توسط قدرتهای جهانی مانند چین و روسیه یا قدرتهای منطقه ای مانند ایران و سوریه و ...، که توسط مردم انساندوست و عدالتخواهی ممکن شد که بیش از این میلیتاریسم و جنگ، دو استانداردی جامعه جهانی، بیحقوقی، ویرانی و نسل کشی را تحمل نمیکند. این بیداری وسیع مردمی نسبت به هیئت های حاکمه خود، نسبت به دستگاه شستشوی مغزی آن به نام میدیای

فروپاشی نظم جهانی و …

آزاد، نسبت به کارکرد و خاصیت نهادهایی چون ناتو، سازمان ملل، “قوانین بین المللی” و نسبیت ارزش انسان و انسانیت و حقوق بشر در “جهان آزاد” اساسا در غرب اتفاق افتاده است.

این بیداری در کنار مقاومت طبقه کارگر و بخشهای محروم جامعه در مقابل تعرض به معیشت، رفاه و آزادی در جوامع غربی و در قلب این “جامعه جهانی”، نقش تعیین کننده ای در روند تحولات امروز و آینده جامعه بشری دارد. مولفه ای که میتواند به یک جنبش خودآگاه، چپ و سوسیالیستی برای تغییراتی بنیادی تر و اساسی تر تبدیل شود. این بیداری، این سلب اعتماد و مشروعیت زدایی از بالا و همزمان این منتالیتی و اعتماد به نفس به قدرت خود، به این واقعیت که مستقل از دشواری ها و مقاومت یک صف تا دندان مسلح به همه چیز، از پول و بمب تا اسلحه سرد (میدیا) و دستگاه آدمکشی و جنگ و …..، ما میتوانیم پیشروی کنیم و دشمن را وادار به عقب نشینی کنیم، را نمیتوان به این سادگی خفه کرد. مردمی که طعم شیرین قدرت را چشیده اند نمیتوان به راحتی عقب راند. این مولفه ای است که ما کمونیستها باید آنرا ببینیم و روی آن بسازیم.

قطعا مخاطراتی که بازیگران اصلی این “بلبشو” و وضعیت بحرانی میتوانند برای بشریت به بار بیاورند را نباید دست کم گرفت اما مولفه مهم و تعیین کننده حضور و بلوغ یک جنبش توده ای جهانی علیه میلیتاریسم، علیه جهان نابرابر و تمام بنیادهای آن است که امروز از درجه حمایت از مردم فلسطین میگذرد و میتواند مهر خود را بر این دوره بزند.

یک تصویر از یک تظاهرات در فلسطین در جریان جنگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹

کمونیست: اسرائیل در حال حاضر به عنوان یکی از منفورترین دولتهای جهان از نظر مردم شناخته شده است. دولت اسرائیل رسما کشتار فلسطینی ها و غیر قابل زندگی کردن نوار غزه و اشغال کل فلسطین را در دستور دارد. زیر فشار افکار عمومی، طبقه کارگر و انسان صلح طلب، رسانه های و دولتهای غربی و متحدین اسرائیل هم مجبور به فاصله گرفتن از این کشور شده اند. آینده اسرائیل را چگونه پیش بینی میکنید؟

آذر مدرسی: به نظر من اسرائیل با چنین روینای فاشیستی، صهیونیستی، آینده ای ندارد. نه بدلیل عدم مشروعیت فاشیسم و نسل کشی آن در میان ارتجاع جهانی و منطقه ای و یا فشار قطب “مخالف” این نسل کشی و آپارتاید، بلکه بدلیل قبول نکردن وجود رژیمی است که آپارتاید را علیه بخشی از مردم “مملکت خودش”، مردم فلسطین و عرب زبان، اعمال میکند. قبول نکردن مشروعیت نسل کشی و پاکسازی قومی به هربهانه ای منجمله مظلوم نمایی ریاکارانه صهیونیستها و سوء استفاده آنان از هالوکاست یا مقابله با “یهودی ستیزی” و ….. از طرف بشریت متمدن و انساندوست در سرتاسر جهان است.

اینکه قدرتهای جهانی و منطقه ای “مخالف” این جنایت مشغول چرتکه اندازی و چگونگی استفاده از آن برای تضعیف رقیب و کسب مشروعیت و بهبود موقعیت خود در توازن قوای جهانی هستند و همزمان «ریاکارانه» با انتقاد و گلایه و ….. روابط سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی خود با اسرائیل و متحدین آنرا به روال سابق ادامه میدهند، داده همگانی است. از این نظر همگان و بخصوص نسل جوان به این واقعیت که اگر دنیا فقط دست این ارتجاع باشد میتوانند مانند سال ۱۹۴۸ و ۶۷ و ….. نه فقط تماشگر که حامی و عامل پاکسازی قومی و کشتار مردم بیگناه فلسطین باشند، پی برده اند. دقیقا به همین دلیل است که حاضر نیستند یک لحظه صحنه جدال بر سر آینده آزاد، مرفه و انسانی برای مردم فلسطین را ترک کنند! برخلاف تصور بالایی ها، بشریت امروز در میدان، به صحنه های کشتار “عادت” نمیکند، از اعتراض “خسته” نمیشود و برعکس راههای جدید مقابله با این توحش را پیدا میکند. برای این جنبش امروز آتش بس و کمک رسانی کافی نیست، مسئله آینده فلسطین، تشکیل دولت فلسطین، تضمین حق مردم فلسطین در تعیین سرنوشت خود بدون فشار و دخالت فاشیسم اسرائیل و ….. مسئله این جنبش است. این جنبشی صرفا برای صلح و آتش بس نیست. جنبشی برای آزادی مردم فلسطین و خلاصی شان از حکومت آپارتاید در اسرائیل است.

جنبشی است که اعلام میکند پس از شکست فاشیسم هیتلری و رژیم آپارتاید در افریقای جنوبی، جهان فاشیسم و نژادپرستی دیگری را در سیاه ترین، فاجعه آمیزترین و خونین ترین شکل آن، صهیونیسم، را تحمل نمیکند و آنرا به هر شکل و نحوی شده عقب میراند. اعلام کرده است که فاشیسم و دامن زدن به نفرت قومی- مذهبی در قرن بیست و یک جایی در میان مردم بشردوست و آزادبخواه جهان ندارد. جنبشی که فشار آنرا نه فقط دول غربی که دولتهای عربی که در امتیازگیری از غرب به قیمت تباهی زندگی مردم فلسطین تاریخ طولانی و پرونده سیاهی دارند با تمام وجود حس میکنند. تحت همین فشار ما شاهد انتقادهای آبکی و صوری از

طرف حامیان و متحدین همیشگی دولت اسرائیل از آن هستیم. زیر فشار این جنبش از طرفی بی خاصیتی چپ پارلمانی، که بخصوص پس از جنگ اوکراین تفاوتی با احزاب راست ندارند، بیش از هر دوره ای عیان شده است و انشقاق در این احزاب را به دنبال داشته است. مسئله آزادی مردم فلسطین و مقابله با نسل کشی و فاشیسم دولت اسرائیل مهر خود را به رابطه مردم با حکومتهای بالای سرشان در سرتاسر جهان زده است.

این جنبش راه توافق و قبول نسل کشی دولت اسرائیل و قبول یک حکومت سرتا پا آپارتاید در اسرائیل را به ارتجاع جهانی و منطقه ای بسته است. از این زاویه اسرائیل با چنین روینای سیاسی نژادپرستانه و دولتی چنین دست راستی و فاشیستی چه در منطقه و چه در سطح بین المللی آینده ای ندارد.

اسرائیل برای ادامه حیات خود باید دست به یک فاشیسم زدایی و صهیونیسم زدایی بینادی در ساختار سیاسی –اجتماعی خود بزند. جنبش برای این فاشیسم زدایی در خود اسرائیل هرچند ضعیف، هرچند زیر فشار تبلیغات جنگی و فاشیستی دولت اسرائیل، اما وجود دارد. آینده جامعه اسرائیل در گرو پیشروی این جنبش و موفقیت آن است. در غیر این صورت آزادی مردم فلسطین هزینه بسیار سنگینی برای مردم اسرائیل خواهد داشت. همین امروز ما شاهد جنبشی جهانی برای تحریم و بایکوت نه فقط دولت اسرائیل و بنگاههای اقتصادی آن یا مرتبط با آن، بلکه مسئله بایکوت هنرمندان، ورزشکاران و ….. در برنامه ها و مسابقات جهانی در جریان است.

سنتا عرصه هایی از زندگی اجتماعی بشر مانند هنر، ورزش، علم و …. باید از سیاست جدا باشند. این یکی از دستاوردهای جامعه بشری بود. اما در جنگ اوکراین دول غربی همه چیز، از ورزش و هنر تا دانش و علم و حتی زندگی شخصی و شهروندی مردم، را سیاسی کردند و حتی شناسنامه و تاریخ متفکرین و هنرمندان جهان را به نفع منافع سیاسی خود جعل کرد و “تغییر” داد. به نظر من این تحمیل یک عقب نشینی به جامعه بشری بود، اما امروز حامیان مردم فلسطین، علیه دو استاندارد “جامعه جهانی” و نهادهای و موسسات آن، ایستاده اند و خواهان همان برخورد نه فقط به دولت اسرائیل که به ورزشکاران و هنرمندان و ….. آن و اخراج یا حذف آنها از مسابقات ورزشی و هنری هستند.

من به مناسبت دیگر هم گفتم که جامعه و مردم اسرائیل برای تضمین آینده ای آزاد و امن برای خود باید خود را از چنگ این فاشیسم و نژادپرستی عربیان خلاص کنند. فاشیسم زدایی و آپارتاید زدایی از جامعه اسرائیل در غیاب یک جنبش ضد آپارتاید در درون اسرائیل میتواند بسیار هزینه بردار و تلخ باشد و مهمتر تضمینی نیست که این فاشیسم زدایی، اگر توسط نیروهای مترقی و پیشرو در خود اسرائیل صورت نگیرد، آینده بهتری برای مردم اسرائیل و فلسطین تامین میکند.

امروز آینده اسرائیل و آزادی مردم اسرائیل از فاشیسم حاکم در این کشور بیشتر از هر زمانی به آزادی مردم فلسطین گره خورده است.

یک تصویر از یک تظاهرات در فلسطین در جریان جنگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹

کمونیست: حمایت مالی، تبلیغاتی و تسلیحاتی دولتهای غربی از اسرائیل و نسل کشی آن، مورد نفرت جهانیان است. کشورهای غربی محل وسیعترین اعتراضات به اسرائیل و این دولتها بوده است، رسانه های غربی از همیشه بی اعتبارترند و روسای دولتهای غربی به عنوان شرکای نتانیاهو و… به عنوان مرتکبین جنایت علیه بشریت شناخته میشوند. ما شاهد ایجاد فاصله عمیقی میان مردم انساندوست در این کشورها با دولتها هستیم. احساس میکنید زمین لرزه ای در غرب در جریان است و کلا احزاب و پارلمان و دولتها تماما بی اعتبارند؟ شما در مورد این اوضاع چه فکر میکنید، تحولات در غرب را چگونه میبیند؟

آذر مدرسی: همانطور که شما اشاره کردید غرب شاهد یک زمین لرزه اجتماعی و سیاسی است. زمین لرزه ای که با بحران کرونا به جریان افتاد، با جنگ اوکراین به درجه ای تخفیف پیدا کرد و با کشتار مردم فلسطین دوباره با شدت بالایی زمین را زیر پای سران دولتها و سیاستمداران دست راستی در غرب به لرزه در آورده است. مسسله فلسطین مهر خود را به رابطه مردم در غرب با دولتها، احزاب و نیروهای خود زده است. امروز برخورد به مسئله فلسطین، به نسل کشی در آن و جنایات دولت اسرائیل، محک راست و چپ بودن، محک در قطب انسانیت یا فاشیسم ایستادن است.

بحران کرونا، تأثیرات مخرب اقتصادی و معیشتی آن و پس از آن جنگ اوکراین و تأثیرات اقتصادی آن در کنار تشدید یک بحران و معضل تاریخی و مصائب مردم فلسطین تلنگری بود که به مردمی که هنوز اعتمادی به دولتها و هیئت حاکمه خود داشتند. اما بحران پشت بحران، بی بنیه گی بورژوازی در حل ابتدایی ترین معضلات جامعه، سلب مسئولیت دولت در قبال جامعه، حاکمیت بازار آزاد و

کمونیست ۲۰۰۹

تحمیل فقر و فلاکت به طبقه کارگر و اقشار تهیدست در قلب اروپا و سقوط استاندارد و سطح زندگی مردم و عمیق تر شدن فاصله طبقاتی، راهی جز مقاومت و مقابله را در مقابل مردم نگذاشت.

امروز مردم بخصوص در غرب را دیگر نمیتوان با تبلیغات جنگ سردی و مک کارتیستی علیه کسی بسیج کرد. حتی تبلیغات “خطر تروریسم” و “مبارزه با تروریسم” دیگر کارایی خود را از دست داده. حتی لیبرال ترین میدیای رسمی امروز بعنوان دستگاه تبلیغات جنگی و شستشوی مغزی بورژوازی، شناخته شده اند و کسی نه برای کسب خبر و نه برای تحلیل یا گزارش واقعی سراغ شان نمیرود. هیچ دوره ای مانند ایندوره دستگاه تبلیغاتی بورژوازی تا این حد از نظر حمایت دولتی «قدرتمند» نبوده تحت کنترل دولتها و دستگاه رسمی تبلیغاتی آنان نبوده و همزمان هیچ دوره ای مانند امروز این میدیا تا این حد بی اعتبار، ناتوان و عقیم در شکل دادن به اذهان عمومی نبوده اند. هیچ دوره ای فاصله مردم با هیئت حاکمه و دولت در غرب تا این درجه عمیق نبوده. امروز این رابطه شباهت زیادی با رابطه مردم با حکومتهای خود در ایران و عراق و لبنان و ….. دارد. بی اعتمادی به ساختار موجود، از دولتها و پارلمانها تا احزاب پارلمانی، بی اعتمادی به هرچه با ساختار سیاسی و اجتماعی تداعی میشود امروز به بالاترین درجه خود رسیده است. ویژگی اوضاع امروز این است که این بی اعتمادی و این ساختار شکنی را راست افراطی در غرب نمیتواند آنطور که در انتخاب ترامپ یا برگزیت هایجک کرد، هایجک کند. مسئله فلسطین هم خانوادگی بودن این راست افراطی در غرب و نفرت پراکنی های نژادی آن را با فاشیسم حاکم در اسرائیل لخت و عریان در مقابل جامعه قرار داد. جنبش جهانی در دفاع از فلسطین در غرب، علاوه بر قدرت های حاکم، اپوزیسیون راست فاشیست این قدرت ها دراروپا و آمریکا، را هم فرسنگها عقب زد.

بیداری سیاسی- اجتماعی جامعه بشری و بویژه مردم در غرب حاکی از شکست و عقیم شدن ماشین تحمیق عمومی و شستشوی مغزی بورژوازی، پس از دهها سال بمباران فکری و ایدئولوژیکی جامعه بشری، و شکست و خلع سلاح سیاسی- ایدئولوژیکی بورژاوزی در غرب است. از این نظر زمین سیاسی در غرب در حال شخم خوردن است و به جنبشی عمیقا بشردوستانه، رادیکال که مهر صلح، امنیت، برابری و جهانشمولی حقوق انسانها را برخود دارد، شکل داده است.

در این اوضاع علیرغم محسوس بودن عدم حضور احزاب کمونیستی و سوسیالیستی که در مقابل همه این سیاستها، ارزشها و … بایستد، اما زمینه، شانس و امکان شکلگیری چنین احزابی در غرب بیشتر از هر زمانی است. پایین عمیقا چپ و انساندوست و خواهان تغییرات بینادی به دست خود است و همین امیدی است در دنیای سیاهی که بورژوازی برای بشریت درست کرده است. دنیای سیاست در غرب و بالطبع در جهان در حال شخم خوردن است و مهمترین مولفه آن وجود این جنبش است که میرود تا مهر خود را به این اوضاع و سیر تحولات بزند.

یک تصویر از یک تظاهرات در فلسطین در جریان جنگ ۲۰۰۸-۲۰۰۹

کمونیست: همچنانکه در ابتدای صحبت به آن اشاره کردم این مدت جهان شاهد صف بندی های جدید، تحركات نظامی، تلاش برای افزایش هزینه های نظامی و ائتلافهای جدیدی است. دول غرب عموما از خطر حمله روسیه به اروپا صحبت میکنند. ارزیابی شما چیست؟ آیا جنگی در ابعاد وسیع در جریان است؟ چه مخاطرات و چه آینده ای در مقابل بشریت قرار دارد؟

آذر مدرسی: امروز تهدید به حمله نظامی، جنگ، تحریم زبان و سیاست رسمی دول غربی در برخورد به هر اختلاف، تنش و معضلی در جهان است. اگر سی سال پیش سیاست غالب در برخورد به اختلافات، چه منطقه ای و چه جهانی، فشار سیاسی و دیپلماتیک بود، دول دیگر سنتا برای حل اختلافات پا درمیانی میکردند و سیاست عمومی کاهش تنش بود، امروز سیاست غالب غرب در برخورد به کوچکزین اختلاف و تنش ها، در هر سطحی، دخالت فعال نظامی، چه با دخالت مستقیم نظامی و چه به شکل کمکهای تسلیحاتی، در کنار تحریم رقیب یا مخالف خود به بهانه نقض قوانین بین المللی که امروز دیگر ورق پاره ای بیش نیست، و تشدید میلیتاریسم است. میلیتاریسم امروز زبان و سیاست مشترک دول غربی است. امروز منطق جرج بوش که دول “یا با ما هستید یا علیه ما” منطق، زبان و سیاستی است که دول غربی در مقابل دیگران به کار میبرند. منطق و سیاستی که راه هر نوع دیپلماسی و مذاکره و ….. را می بیندد. امروز دیگر فاصله زیاد یا تفاوت زیادی میان تبلیغات جنگی و جنگ موجود نیست.

حتی نمیتوان مانند چند سال پیش به عر و تیزهای ناتو صرفا بعنوان تبلیغات جنگی برخورد کرد. سیاست ماشه، امروز سیاست رسمی دول غربی در برخورد به هر اختلافی است. این سیاست بورژوازیی است که از هر نظری شکست خورده، چه از نظر اقتصادی مدل اقتصادی بازار آزادش به بن بست رسیده و بحران پشت بحران، رکود اقتصادی پشت رکورد اقتصادی خصوصیت

←

فروپاشی نظم جهانی و ...

امروز اقتصاد کاپیتالیستی اش است. امروز دیگر رشد اقتصادی یا شکوفایی اقتصادی رویا و یا اسطوره است. از نظر سیاسی هم دموکراسی پارلمانی بعنوان یک روبنای سیاسی شکست خورده و به بن بست رسیده. ارزشهای اخلاقی و فرهنگی بورژوازی هیچ زمانی به این درجه سقوط نکرده بود و هیچ دوره ای مانند این دوره آینده تاریکی را در مقابل بشریت قرار نداده بود. بحران، جنگ و ویرانی سنتا یکی از جوابها و راه حل های روی میز بورژوازی برای خروج از بن بست بوده، اما ویژگی امروز نداشتن یک استراتژی روشن برای فردای هر جنگی، از اوکراین تا فلسطین، است. این بن بست، بی جوابی و استیصال به اضافه ماجراجویی هایی که نسل جدید سیاستمداران بورژوازی در غرب از خود نشان داده اند هشدار دهنده و خطرناک است.

هیچ دوره ای حتی دوره قدرتگیری فاشیسم در آلمان یا بحران هسته ای میان دو بلوک، جهان و آینده بشری تا این درجه با مخاطرات جدی روبرو نبوده. امروز تهدید به استفاده از سلاح هسته ای و تهدید به نابودی بشریت به اندازه استفاده از «مشت» در یک مسابقه بوکس، ساده شده است و سیاستمداران غربی به سادگی «آب خوردن» از آن نام میبرند.

امروز بحران سازی و جنگ، اساسا نیابتی، سیاست رسمی غرب برای خلاصی از این بن بست و فرو ریختن هژمونی خود بر جهان عامل و منشا نا امنی در سرتاسر جهان است. این مهمترین مخاطره ای است که امروز در مقابل بشریت قرار داده اند.

اما آینده را انسانها و جنبش های سیاسی-اجتماعی شان رقم میزنند. اگر جهان دست این ششول بندهای موجود باقی بماند بشریت قطعاً آینده ای روشن و انسانی نخواهد داشت. اما هیچوقت فقط جنبشهای ارتجاعی و نیروها و دولتهای آن سیر روندها را تعیین نکرده اند.

همانطور که قبلاً اشاره کردم در کنار باندهای کانگستر و ششول بندی که به نام «دموکراسی» و «حقوق بشر» و «قوانین بین المللی» و ...، امروز یک جنبش جهانی علیه جنگ و ویرانی و کشتار و نا امنی، علیه تعرض به معیشت و تمام دستاوردهای تا کنونی خود قد علم کرده و بورژوازی و میلیتاریسم آنرا زیر فشار جدی گذاشته است. بشریت امروز بیشتر از هر زمانی به یک جدال همه جانبه علیه تمام بنیادهای سیاس-اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیسم نیاز دارد.

کمونست: به عنوان آخرین سوال جایگاه مردم ایران، طبقه کارگر و کمونیستها در ایران در این تحولات و در شرایطی که روزانه با جمهوری اسلامی در جدالند چیست؟

آذر مدرسی: ابتدا به یک نکته اشاره کنم. ببینید ایران، برخلاف سابق، امروز بازیگر جدی و اصلی در این تحولات و بخصوص در کشمکشهای منطقه نیست.

نه بدلیل عدم تمایل یا عدم ظرفیت آن در ایفای چنین نقش مخربی، بلکه به دلایل متعدد داخلی و منطقه ای دیگر این نقش حاشیه ای شده است.

در وهله اول و بیش از هر چیزی به دلیل فشار داخلی مردمی که حکومت را نمی خواهند. بدلیل بحران مشروعیتی که گریبانگیر جمهوری اسلامی در خود ایران است. به دلیل وجود جنبش عظیم اجتماعی که برای به زیر کشیدنش به میدان آمده است. اکثریت هشتاد میلیونی مردمی که زیر فشار فقر و گرانی دیگر حاضر نیستند بیش از این هزینه میلیتاریسم جمهوری اسلامی در منطقه را بپردازند. بحران حضور ایران در عراق و فشار اعتراضی مردم علیه این حضور، انفجارهای اعتراضات کارگری و شورش های پی در پی و این آخری، خیزش انقلابی که قتل مهسا امینی جرقه آن را زد، ایران را به عقب نشینی های زیادی در تحولات میلیتاریستی در منطقه کشاند.

فاکتور دوم این مولفه است که تحولات نظامی و روابط سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه با توجه به نزدیکی جمهوری اسلامی به بلوک چین- روسیه، «برای بقا» در روابط و معادلات بین المللی، تابعی از منافع این بلوک است. از این رو است که روسیه و چین و نگرانی آنها از اینکه ماجراجویی جمهوری اسلامی بتواند صحنه را به ضرر آنان تغییر دهد، موجب شده است که بتوانند به درجه زیادی نقش و دخالت جمهوری اسلامی، از موشدوانی ها تا تحریکات نظامی یا راه انداختن جنگهای نیابتی و ...، را محدود و کنترل کنند.

دخالت مستقیم روسیه در سوریه، کنار زدن و به حاشیه راندن ایران، ابتدای پروسه این محدود کردن بود. از این زاویه تبلیغات

جمهوری اسلامی در مورد نقش خود در تحریک «محور مقاومت» و عروتیز کردن های این و آن مقام در مورد دفاع از «حماسه» های ناموجود، ادعای تاثیرگذار بودن خود و ...، که شعف چپ طرفدار «محورمقاومت» را همراه خود دارد، را نباید جدی گرفت. از طرف دیگر تبلیغات جنگی دولت اسرائیل، و دوستان و هوراکشان آن در اپوزیسیون ایران که گویا در کیس امروز غره «سر مار در ایران است»، را باید نادیده گرفت. همه این ها را باید بعنوان بخشی از تبلیغات سیاسی و جنگی دو طرف و متحدین و هواداران نشان گذاشت. حتی امریکا در تبلیغات و سیاست خود این درجه از نقش ایران در این بحران را به رسمیت نمی شناسد.

طبیعتاً این تبلیغات، چه تبلیغات و تحریکات نظامی دولت اسرائیل و کمپ آن در اپوزیسیون و چه عر و تیزهای جمهوری اسلامی، تأثیرات منفی روی فضای سیاسی- اجتماعی و بخصوص فضای مبارزاتی مردم در ایران داشته است. باز شدن دست حکومت در تعرض به فعالین، موج دستگیری ها و فشار به فعالین اجتماعی و بالاخره راه انداختن اعدام ها، بدون این فضا و تبلیغات جنگی ممکن نبود.

اما زمانیکه به تحریکات کارگری، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و ... در ایران نگاهی می اندازید درجه بالایی از هوشیاری سیاسی، اتحاد، تیزبینی و تشخیص اوضاع را مشاهده میکنید. علیرغم تمام تبلیغات جنگی، علیرغم موج اعدامها و تلاش برای مرعوب کردن مردم، شما شاهد رکود مبارزه برای رفاه و بهبود زندگی، برای آزادی زن، برای آزادی های سیاسی، از کارخانه تا دانشگاه و خیابانها نیستید، برعکس جدال برای یک زندگی بهتر، آزاد و مرفه بطور گسترده و عمیقی در ایران در جریان است و جمهوری اسلامی فشار هر روزه این جنبش عظیم توده ای را روی خود حس میکند.

به نظر من مردم و بخصوص طبقه کارگر در ایران میتوانند نقش جدی در آینده منطقه داشته باشند و از این دریچه نقش مهمی در تحولات جهانی! ایران منشاء انقلابات اجتماعی بوده است و هنوز هم هست. جامعه از کارگر تا بورژوا با تغییر از طریق انقلاب، با به زیر کشیدن «زور» و «ظلم»، به قدرت رسیدن و جنگیدن برای عدالت، حتی به بهای بسیار سنگین، آشنا هستند.

از این نظر ایران شباهت زیادی به فرانسه در اروپا دارد و مردم میدانند وقت خودش میتوانند انقلاب کنند. علاوه بر این کارگر و کمونیسم آن سنتا و بخصوص امروز وزن سیاسی و اجتماعی جدی در تحولات داشته و دارند. جنبش سوسیالیستی در ایران همیشه ریشه عمیقی داشته و امروز بخشا تحزب یافته و متحزب است. از این نظر ایران مساعدترین کشور در منطقه است که بتواند با انقلابی کارگری صحنه سیاست در منطقه و جهان را تغییر دهد.

طبقه کارگر در ایران و جنبش آزادیخواهانه مردم در ایران بخشی از این قطب جهانی که از آسیا و افریقا تا اروپا و امریکا است

برای دخالت در شکل دادن به نظم دیگر جهانی در حال شکل گیری است. جهان و نظم دیگری که سوسیالیسم و کمونیسم، یکی از دخالتگران و بازیگران

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضا، یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.

منصور حکمت

مکمیست هفتگی: به سردبیری فواد عبدالهی پنج شنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونست ماهانه: به سردبیری خالد حاج ممدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری وریا نقشبندی منتشر میشود

verya.naksh@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com
www.hekmat.public-archive.net
www.koorosh-modaresi.com
www.pishvand.com
www.marxhekmatistsociety.com

کارگران جهان متحد شوید

طبقه کارگر، **وزن و ...**

با همین تحلیل و از همین نگاه به طبقه کارگر است که در خیزش انقلابی و سراسری سل گذشته اپوزیسیون راست و میپدای آن، و بخشی از سازمان ها و نیروهای موسوم به چپ و جنبش کارگری، مدعی شدند که گویا طبقه کارگر «به انقلاب نپیوست». راست از این ابزار اساسا برای حمله به طبقه کارگر و تضعیف موقعیت و وزن اجتماعی و سیاسی آن در جامعه، بخصوص بدلیل قوی بودن گرایش سوسیالیستی در جنبش کارگری، طلبکارانه پرچم «انفعال طبقه کارگر» را بلند کرد و چپ غیر کارگری طبق معمول از سر «عرق» خود به کارگر همین پرچم را بدست گرفت. اما در دنیای واقعی این تلاش شکست خورد و مردم در ایران این اراجیف را پس زدند و مسجل شد که جنبش کارگری و موقعیت متمایز و ویژه آن در جامعه را به رسمیت می شناسند. این اما امری تصادفی نبود بلکه حاصل تغییراتی جدی در ایران و مشخصا پیشروی هادر جنبش کارگری در ایران است.

فرا تر از موقعیت عمومی طبقه کارگر در جامعه کلپیتالستی، تاجائیکه به ایران بر میگردد منتهی است که شاهد تغییرات جدی در طبقه کارگر ایران هستیم. تحركات اخیر کارگری در ایران حاکی از تغییرات جدی در سوخت و ساز درون طبقه کارگر، در درجه بلوغ هبران و شخصیت‌های کارگری، در چه سازمانیافتگی آن و ... هستیم. اعتراضات در صنایع در مناطق گوناگون، در صنایع مهمی مانند نوب آهن، نفت و گاز و پتروشیمی، نیشکر هفت تپه، فولاد و، درجه بالایی از این بلوغ و تعمیق مبارزه طبقتی در این دوره اخیر را نشان می دهد. سلسله اعتراضاتی که ابعادی فرا تر از محدوده محلی و مختص به این یا آن فابریک و صنف دارد. د اعتراضاتی گسترده، ر ادیکل و هدفمند که نه فقط علیه کار فرما که علیه حکومت و دستگاههای آن، بعنوان نمایندگان بورژوازی در قدرت، بود. این درجه بالایی از خودآگاهی طبقتی طبقه کارگر در ایران را نشان میدهد.

آنچه در جنبش کارگری ایران شاهد آن هستیم، علاوه بر افزایش تعداد و گسترنگی و حضور بخش وسیعتری در این اعتراضات، تغییرات کیفی در طبقه کارگر ایران نسبت به دوره های قبلی و مشخصا در چند دهه اخیر، است. تغییراتی که نتیجه عقب نشینی های جدی جنبش های طبقات دیگر و کمونیسم بورژوایی، و مقابلا پیشروی های جدی کمونیسم کارگری در جنبش کارگری ایران است. این تغییرات مانند هر تغییر اجتماعی نه خوبخودی که نتیجه کشمکش گرایشات مختلف در درون جنبش کارگری، نتیجه پیشروی گرایش و جنبش کمونیستی و کارگری در طبقه کارگر و بویژه در میان بخش پیشرو و رهبران و سخنگویان طبقه کارگر و فعالیت انقلابی آنان در درون طبقه کارگر برای تعمیق خودآگاهی طبقتی در درون این طبقه و همزمان نتیجه پیشروی عمومی جنبش کمونیستی در فعل و انفعال سیاسی جاری در جامعه است.

امروز پیشروی این کمونیسم است که صف بندی های این دوره در جنبش کارگری، ر فرمیستها و کمونیسم بورژوایی در تقابل با گرایش سوسیالیستی، را رقم می زند. این کمونیسمی است که هم متأثر از و هم تاثیر گذار در فعل و انفعالات اجتماعی و سیاسی در کل جامعه است. مسلما برای کارگرانی که به منافع طبقتی خود آگاه هستند، برای نیروهای این جنبش کمونیستی و کارگری، نه تنها به رسمیت شناختن بلکه ملحوظ کردن این موقعیت و شرایط عینی موجود، پیش شرط هر ارزیابی و تصمیم گیری در مورد قدم های پیش رو است. از این جهت و با این مقمه لازم است که در مورد این شرایط کمی دقیق تر شد.

همانطور که اشاره شد، طبقه کارگر در ایران و جنبش کارگری آن، با تمام فراز و نشیب های تکنونی خود، در دوره کاملا متفاوتی نسبت به گذشته قرار دارد. در اوایل قرن گذشته، با انقلاب ۱۹۰۵ و سپس ۱۹۱۷ در شوروی، در ایران نیز اولین تشکل ها و اتحادیه ها شکل گرفت. سپس با اصلاحات ارضی و افزایش کل نیروی کار در جامعه، و مشخصا در دهه ۱۳۵۰، جنبش کارگری در ایران نیز شوراهارا بخشی از آن خود گرفت.

جامعه سرمایه داری در ایران در دهه ۵۰ شمسی دیگر به عینه طبقه ای را مشاهده می کرد که نه فقط با اعتصابات و مبارزات خود، بلکه مهر خود را، بمثابه تنها نیرویی که توان به پایین کشیدن حکومت پهلوی را دارد، بر سیر تحولات میزند. در حالیکه نیروهای ارتجاع جهانی، خمینی و دارو دسته اش را زیر نورافکن قرار داده بودند، جامعه چشم به کارگر نوخته بود. در طی دوره متحول و انقلابی، همه جا صحبت از کارگر بود و طنین شعار «کارگر نفت ما، ر هبر سر سخت ما»، موقعیت و جایگاه طبقه کارگر در نه فقط مبارزه برای بهبود شرایط زننگی بلکه در انقلاب و تغییرات بنیادی در جامعه را نشان میداد. با قیام ۵۷، انقلاب نوم در ایران ، در ذهنیت عمومی بخش اعظم جامعه، بر هم زدن کل دستگاه سرکوب و استنثار، و منهدم کردن کامل ماشین دولتی، و تحقق تغییر انقلابی جامعه با کارگر کلید خورد. بی جهت نبود که تحقیر این طبقه بعنوان مشتی «عمله»، «بیسواد»، «حمال و بی سر پا»، نامیدن کارگر حتی در تفکر و فرهنگ افشار متوسط در سطح اجتماعی طرد شد و کارگر بودن به افتخاری در جامعه بدل شد. این واقعیت و این وزن اجتماعی و موقعیت ممتاز طبقه کارگر در سیر تحولات همه، حتی خمینی و خدا، را هم کارگر کرد!

در بهمن ۵۷، علیرغم تلاش اپوزیسیون ارتجاعی برای مصون نگه داشتن دولت و ارتش و دستگاه های امنیتی و تحویل گرفتن قدرت بدون دخالت مردم، قیام شکل گرفت و نقشه های مورد نظر بورژوازی از هم پاشید. طبقه کارگر و رهبران عملی آن، بخش آگاه تر و پیشرو تر طبقه کارگر، که نه تنها علیه سلطنت که بر ای رهایی از سرمایه داری با انقلاب پیشروی

کرده بود. مستقل از هر اغتشاشی که در صفوف طبقه کارگر بود، چه در ذهنیت و چه در تجربه عملی، این طبقه الهام آور تغییرات اساسی در جامعه بود. در این دوره شوراهاییکی پس از دیگری شکل گرفتند، ۴۰ ساعت کار در هفته، بدست گرفتن مراکز تولیدی و «خودگردانی» و غیره توسط طبقه کارگر به اجرا درآمدند.

در این میان کمونیسم کارگری آن نیرویی بود که، بر خلاف روایت ها و عملکرد های سازمانهای چپ سنتی آنزمان، نه مشغول «سنه بندی کردن صفوف خرده بورژوازی» بود و نه «شکی» در ماهیت ارتجاعی حکومت تازه تاسیس داشت. جنبشی که نه و عده های دولت بازرگان برای بیرون کردن مردم و بویژه طبقه کارگر از صحنه، بلکه حمله به کارگران بیکار، تحمیل آپارتاید جنسی و قوانین شرعی معیار تحلیل و سنجش اوضاع و تعیین سیاست بود. نیرویی که خواهان رسیدگی به وضعیت کارگران،حقوق و مزایای آنان، بود و دست به مقابله با حکومتی که کمر به باز پس گرفتن دستاوردهای انقلاب بسته بود، زد. در طی این دوره انقلابی، در دوره پر تلاطم و متحولی که هر تحلیل و موضع گیری در بوته آزمایش جامعه قرار می گرفت، هر روز شکست های پی در پی کمونیسم بورژوایی و خرده بورژوایی در سطح اجتماعی مسجل می شد. به این ترتیب، در چنین شرایطی، با انقلاب ۵۷ و حضور طبقه کارگر در میدان، امکان داد تا گرایش کمونیسم کارگری در ایران از نظر عینی موقعیتی برجسته در جنبش کارگری پیدا کند.

جنگ ایران و عراق و بمباران جنوب، و ویرانی بخشی از صنایع اصلی تولیدی، موهبتی الهی بود که نصیب جمهوری اسلامی شد، تا بتواند حمله همه جانبه ای را به گردان کارگری در صنعت نفت سازمان دهد. حمله ای که در اولین قدم، به جمهوری اسلامی امکان داد تا، با متفرق کردن و آواره کردن بسیاری از کارگران و ختواده های کارگری، این بزرگترین مرکز کارگری را تحت اختیار خود درآورد. مضافا اینکه، سرکوب هاشدت گرفت و همه جا، وسیعا از آزادی بیان و مطبوعات تا دانشگاه ها و حمله نظامی به کردستان، اعدام ها و ...، در یک کلام سرکوب عریان در تمامی عرصه های زندگی شکل گرفت و به اجرا درآمد. فرمان «شورا پورا مالیده» بنی صدر اعلام جنگ بورژوا و حکومت آن به طبقه کارگر و کمونیسم آن در قلب جنبش کارگری در ایران بود.

علیرغم اختناق شدید، برای جمهوری اسلامی دستاوردهایی از انقلاب قابل باز پس گیری نبود. یکی از این دستاوردها که با طبقه کارگر ایران عجین شده است شوراها است. مجامع عمومی، یکی از این نقاط اتکای کارگران در ایران است که بخصوص در هر اعتراضی تشکیل می شد. در واقع تشکیل مجمع عمومی، نهادی که با حضور جمعی کارگران در آن، کارگر را چون تنی واحد نمایندگی می کند، به امری مفروض در جنبش کارگری ایران بدل شده است. مجمع عمومی، همان شورای پایه، آنچنان با جنبش کارگری ایران عجین شد که کل جامعه هم آنرا بعنوان مکاتیزمی مطلوب برای سازمان دادن خود و پیشبرد اعتراض خود قبول کرد و ما شاهد شکلگیری شوراهای کارمندان و ... در بخشهای مختلف بودیم. حتی جمهوری اسلامی مجبور شد ارگان های سرکوب خود را با نام شورا، ولو با پسوند «اسلامی»، تزئین کند. حتی بیش از چهار دهه بعد از انقلاب، بورژوازی در اپوزیسیون نیز، ناگزیر شد از نام شورا، ولو با پسوندهایی نظیر «وران گذار» یا «منیریت» یا «ملی»، برای مقبول نشان دادن خود، استفاده کند. نه اینکه شدن اتکا به مجمع عمومی، نمونه ای از تاثیر کمونیسم کارگری در دامن زدن به جنبش خود، در مستمر کردن تشکیل مجامع عمومی، جنبش مجمع عمومی، جنبش شورایی، است که به بورژوازی در ایران تحمیل شده است.

بطور خلاصه، حضور طبقه کارگر ایران که در اوایل قرن ۱۲ شمسی و با ایده شورا نمایان شده بود، با انقلاب ۵۷ و تشکیل شوراها، مستقل از شکل و شمایل آن شوراها، به یکی از نمادها و «آیکون» های غیر قابل انکار این طبقه در آمده است. با انقلاب ۵۷ دیگر طبقه کارگر ایران، و توان آن در به زیر کشیدن کل حکومت در سطح جامعه مسجل شده بود. در حالیکه شکل دادن به ابزار های ابراز وجود توده ای این طبقه و دامن زدن به جنبش شورایی، چه در دوره انقلاب و چه پس از آن، نشأتگر قدرت و توان نه کل این طبقه، بلکه اساسا موقعیت عینی و تعیین کننده کمونیسم کارگری و جنبش آن در درون طبقه کارگر است. بدون شک کمونیسم کارگری بمثابه یکی از جنبش های درون طبقه کارگر، بخشی از کل این طبقه است، و سازماندهی و توان رهبران عملی آن، بعنوان بخش پیشرو و رادیکال طبقه کارگر، وظیفه یک حزب کمونیستی کارگری است. حزب، عامل ذهنی این جنبش که با برداشتن موانع مقابل این رهبران، با شکل هر می خود، عملا نوک کوه یخ نیروی عظیم این کمونیسم کارگری موجود در طبقه کارگر است.

در دوره اوجگیری اعتراضات از پلین و حضور جنبش سرنگونی، مشخصا در دوره خلمی، بار دیگر جامعه این واقعیت که برای حکومت بورژوازی در ایران، حتی در دوره پس از فرو ریختن دیوار برلین و ادعاهای اصلاح طلبانه «فرجه جدید»، که هر گونه تشکل مستقل کارگری خطر فرم است و هر گونه خواست پیشرو کارگری، با سرکوب شدید مواجه خواهد شد، را تجربه کرد. تشکیل مجمع عمومی در این دوره نیز، همچنان تنها گزینه برای ابراز اعتراض با حضور توده ای کارگری بود.

با فروریختن دیوار برلین، و افول وجه ای که کمونیسم روسی در جهان داشت، و همچنین با پایان یافتن دوره ماه عسل بورژوازی بازار، و یکبار دیگر فضا برای کمونیسم کارگری در سطح جهانی بلز شد. کمونیسم های غیر کارگری، هر کدام به سرعت خیره کننده ای برای کنل گذاشتن هر گونه

کمونیست ۲۶۹

تشابه، حتی اسمی، با کمونیسم با هم مسایقه گذاشتند. احزاب آنان به باز سازی خود، بر اساس جنبش هایی که واقعا نمایندگی می کردند، پرداختند. اینبار دیگر کمونیسم کارگری امکان یافت تا خود را به همان جنبشی در طبقه کارگر متعلق کند که بنا به تعریف با سرنگونی سرمایه داری و سیستم متکی به کار مزدی معنی می شود.

در طی این دوره و سپس با اتفاقاتی که در سطح جهانی بوقوع پیوست، اوضاع همه جا تغییر کرد. در ایران، علاوه بر این رابطه با دنیای بیرون، اوضاع بدلیل موقعیت جمهوری اسلامی و حد شدن مبارزه طبقتی، به شدت تغییر پیدا کرد. طبقه کارگر ایران در جامعه ای که با جمعیت بیش از ۸۰ میلیون، یعنی بیش از دو برابر جمعیت سال ۵۷، با افزایش توده وسیع کارگر از یک طرف، و همچنین با گذشت دو نسل از انقلاب، در شرایط متفاوتی قرار دارد. طبقه کارگری که امروز، بعد از انقلاب انفورماتیک، با دسترسی به آنچه در دنیا می گذرد، و با تجربه دو نسل، بعد از بیش از چهار دهه زندگی می کند. طبقه ای که جنبش های اجتماعی دی ماه و آبان ماه را پشت سر گذاشته است. طبقه کارگری که در ابعاد گسترده ای نهاد های توده ای خود، مجامع عمومی اش را هر مرکز تولیدی، در سراسر ایران به دولت تحمیل کرده است، اینبار در موقعیت دیگری است. این طبقه است که اینبار به مراتب فرا تر از گذشته، نه تشکیل شورا، بلکه با ایده گرفتن از خود گردانی در دوره انقلاب ۵۷، خواهان اداره شورایی جامعه است.

جامعه امروز، موقعیت و تجربه رهبران کارگری را میبیند که نه با خواست «سد بستن در مقابل خصوصی سازی ها»، بلکه مستقیما دولت را مسئول فقر و فلاکت و بی حقوقی اجتماعی و سیاسی خود می داند. دولت را مسئول تاملین تمامی نیاز های جامعه، و تمامی شهروندان در ایران می داند. خواست «رفاه و امنیت»، خواست «اداره شورایی»، را مطرح کرده است و با اعتماد به نفس منحصر به فردی اعلام میکند که «اگر نمیتوانید بروید کنار و بگذارید ما که میتوانیم جامعه را اداره کنیم!». خواست هایی که نه از جانب یک کارگر، یک مرکز تولیدی و بایک رشته صنعتی، بلکه خواستی عمومی در سراسر کشور است. همین توده ای و اجتماعی شدن این خواست است که جمهوری اسلامی را در سرکوب آن ناتوان کرده است. یک نیروی اجتماعی وسیع و روی زمین سفت و قوی هست که چنین خواسته هایی، آنهم در مقابل حکومتی چون جمهوری اسلامی مطرح کرده است. خواست هایی است که روی شانه های نیروی اجتماعی عظیمی بنا شده است و توازن قوا را در ایران به نفع مردم تغییر داده است. در نوب آهن اصفهان، در لوله اهواز، در طی اعتصابات و اعتراضات کارگران پروژه ای در نفت و گاز و پتروشیمی ها و ...، کارگرانی که حضور و پاسخگو بودن کارفرما در محل کار، در همان کارخانه خود، را به کارفرما و دولت تحمیل کرده اند و به کمتر از این رضایت نمی دهند.

امروز موقعیت جنبش کمونیسم کارگری و طبقه کارگر با دوره انقلاب ۵۷ قابل مقایسه نیست. این قدرت اجتماعی است که آلترناتیو دیگری در مقابل با هرگونه دست بدست شدن قدرت از بالا، همچون سل ۵۷، را قرار داده است. این تصادفی نیست، بلکه محصول دهه ها سل مبارزه، تجربه، و پراتیک فعال نیرو و جنبشی است که خود نیز تغییرات کمی و کیفی کرده است.

جامعه ایران دستخوش تحول های عظیمی است. باز هم با هر تحولی، یکبار دیگر فضا برای آلترناتیو کارگری باز تر و ممکن تر می شود. امروز دیگر تغییر و یا آلترناتیو کارگری، هیچکدام از نظر عینی کم و کاستی در خود ندارند. این رانه فقط جمهوری اسلامی، بلکه کل بورژوازی ایران، و ارتجاع جهانی امپریالیستی به رسمیت شناخته است و علیه اش مرتبا طرح و نقشه می ریزد. آنها هم توان جنبش ما در به شکست کشاندن تلاشهای جمهوری اسلامی، عقب راندن و شکست دادن به یک آلترناتیو سر هم بندی کرده، مرکب از اپوزیسیون راست و نیروهای ریخته شدن از جمهوری اسلامی، را در عرض همین یکسال گذشته در خیرش زن زندگی آزادی به وضوح دیده اند. این نیرو، این جنبش و این طبقه است که کل بورژوازی در ایران، از پوزیسیون تا اپوزیسیون، خطر آنرا حس میکنند و تقبل با آن نقطه اشتراک شان است.

امروز جامعه چند میلیونی در ایران، طبقه کارگر با گرایش رادیکال و کمونیستی آن، را قدرتی میداند که توان به زمین زدن بورژوازی و متحقق کردن تغییرات بنیادی اقتصادی-سیاسی و اجتماعی میداند. طبقه ای که نه بدلیل «تحت فشار» بودن، بلکه او لا بدلیل موقعیت تعیین کنندان در تولید و اینکه میتواند چرخ تولید کلپیتالستی را از کار بیندازد و دوما بدلیل وزن سیاسی و اجتماعی این طبقه است که به یمن قوی شدن کمونیسم این طبقه و قرار دادن آلترناتیوی مردمی و نشان دادن راه متحد شدن، متحد ماندن در اعتراض امروز و ممکن بودن اتکا به قدرت خود و مکاتیزمهای کسب قدرت، شوراها، بدست آورده است.

امروز متحقق کردن انقلاب کارگری و سوسیالیسم در ایران امکان پذیر است. اما تحقق آن بدون حزب، بدون حزب همان جنبش کمونیسم کارگری، ممکن نیست. این حزب امروز وجود دارد و در جامعه حضور دارد. این حزب کارگران است. پیشروی طبقتی، دستیابی به دنیایی دیگر و شایسته کارگر و هر شهروند قرن بیست و یکمی، ممکن است و باید برای آن آماده بود و در مقابل بورژوازی و آلترناتیوهای امروز و فردایش حاضر بود. متشکل شدن و متحزب شدن در چنین حزبی شرط پیشروی های بیشتر و پیروزی است.

جمع‌بندی سیاسی ...

در میان این کوه تبلیغات، طبقه کارگر و زحمتکشان و آزادیخواهان ایران این سوال پیش می آید که بالاخره چی؟ نتیجه چیست؟ چی درست و چی غلط است؟ نمی توان از این کوه تبلیغات و ضد و نقیض هایش معدل گرفت. گاهی بدلیل شباهت های زیاد، تحلیل و ارزیابی مسایل مختلف و تشخیص درست از غلط آسان نیست. برای توده های میلیونی مردم میگویم نه الیت جامعه. زمانی که هنوز موضوع یا موضوعاتی قطبی نشده باشد، صف بندی هم صورت نمی گیرد و توده ی مردم در میان اوهام و گیج سری رها می شوند.

در جنگل تحلیل ها و تفاسیر و تبلیغ و پروپاگانده، کمونیست ها موظفند نهایتا و بر اساس تحلیل های مشخص در شرایط کنونی نتایج مشخصی به جامعه ارائه کنند. نتایج و احکامی که بطور قاطع چکیده ی بررسی های مختلف را بیان و تلاش کنند به باور جمعیت هر چه بیشتری بویژه در میان طبقه کارگر و زحمتکشان و دست اندرکاران جنبش های آزادیخواهانه تبدیل شود. این جمعبندی با این هدف انجام می شود.

۱- خاورمیانه ی در صلح و امنیت در گرو برچیدن میلیتاریسم ناتو و آمریکا، پایان نسل کشی دولت اسراییل در فلسطین و کوتاه کردن دست تروریسم اسلام سیاسی است.

مانورهای نظامی و بمب افکن های غول پیکر، دولتمردان امریکایی را از منجابی که ناشی از توهم ابرقدرتی و سرکردگی جهانی است نجات نمی دهد. میلیتاریسم امریکا در جهان و از جمله در خاورمیانه شکست خورده است. این واقعیت انکار ناپذیری است. مردم جهان بویژه خاورمیانه از افغانستان و عراق و سوریه تا لیبی و ... این حقیقت آشکار را نه در تحلیل بلکه با چشمان خود دیده اند. قبل از این که دولتهای مختلف امریکا به این واقعیت اذعان کنند، مردم جهان این بیر کاغذی را شناخته اند. بمب های امریکایی در خاورمیانه شکست اسراییل در غزه را هم توجه نمی کند. این جنگ مردم منطقه نبوده و نیست. جنگ صهیونیست های فاشیست، تروریست های اسلامی و دخالت نظامی امریکا و متحدینش در خاورمیانه است. این جنگ باید با همت مردم آزادیخواه منطقه متوقف شود. خاورمیانه ی در صلح و امنیت یعنی برچیدن نظامی های امریکا در منطقه و بزیر کشیدن نظام نسل کشی حاکم بر اسراییل توسط کارگران و مردم اسرا بییل و فلسطین عاری از تروریسم اسلامی.

بعلاوه، قلدری و دخالت امریکا در خاورمیانه و جهان بخودی خود تمام نمی شود. ختم این میلیتاریسم شکست خورده که هنوز دست بردار نیست و به ناتو تکیه زده، بر عهده طبقه کارگر امریکا و غرب و مردم آزادیخواه و انساندوست این کشور ها است.

۲ - جمهوری اسلامی رژیم مطلوب امریکا و غرب است.

امریکا و دول غربی مطلقا خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی که خود سر کار آورده اند، نیستند. رابطه امریکا و غرب با جمهوری اسلامی نه در پروپاگانده دو طرف، بلکه در دیپلماسی آشکار و مخفی آن ها با هم و وفاداری به حفظ رژیم ایران است. ترس آن ها نه از جمهوری اسلامی بلکه از انقلاب از پایین طبقه کارگر و مردم ازادیخواه است. جمهوری اسلامی برای نظام سرمایه داری امریکا و دول غربی رژیمی مطلوب است نه تغییر این رژیم با انقلاب از پایین مردم ایران.

- سپاه قدس و نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی در منطقه نه علیه امریکا، نه برای نابودی اسراییل و نه صدور اسلامی سیاسی است که مدت هاست شکست خورده. این نیروها پشتوانه ی نظامی جمهوری اسلامی برای تحکیم موقعیت رژیم و تداوم بقای آن است. بقا نه در مقابل آنچه که جمهوری اسلامی دشمن خود ”امریکا، اسراییل و ...“ تعریف کرده است، بلکه در مقابل خیزش و انقلاب بعدی که اجتناب ناپذیر شده است. نیروهای دست سازی که جمهوری اسلامی آن ها را محور مقاومت می نامد، برای نمایش قدر قدرتی و مقاومت در مقابل عصیان و شورش گرسنگان و انقلاب آتی ایران است. جمهوری اسلامی برای بقا در مقابل نفرت و انزجار و سرنگونی خواهی اکثریت مردم ایران، در درون حصار دو ردیف سیم خاردار یکی سپاه و ارتش و نهادهای نظامی و امنیتی در داخل و دیگری محور مقاومت در منطقه، سنگر گرفته است. اما طبقه کارگر و زنان و جوانان و مردان آزادیخواه مکررا بدرون این قلعه رخنه کرده و حاکمیت و مشروعیتش را به چالش کشیده اند. حلقه ی محاصره ی مردم به دور جمهوری اسلامی هر روز تنگ و تنگ تر می شود. امروز جمهوری اسلامی با چشمان خود می بیند که اتکا به حفاظ محور مقاومت، پوشالی است. این نیروهای سیاه کرایه ای اساسا خوره ی جوامع و کشورهایی هستند که درآن ها تاخت و تاز می کنند. سرنوشت این نیروهای مخرب را مردم کشور های خاورمیانه تعیین می کنند.

- حفظ ظاهر دشمنی جمهوری اسلامی با امریکا و اسراییل

برای منحرف کردن توجه جامعه از خواست های اقتصادی و آزادیخواهانه است. جمهوری اسلامی از نا امنی منطقه به نفع ایجاد ترس از جنگ در جامعه ی ایران و جنگ روانی علیه مبارزات و اعتراضات و خیزش های توده ای استفاده می کند. جمهوری اسلامی مدعی است که نظامیگریش در داخل و منطقه، ایران را امن کرده است. اما ناامنی و ارعاب و ترور و کشتار و اعدام از سرو روی این رژیم می بارد. ایران یکی از ناامن ترین کشورهای خاورمیانه برای اقتصاد و سیاست جامعه ای است که مردمانش در اوج فلاکت و ناامنی مطلق زندگی می کنند.

۳ -اهداف گرایشات سیاسی و جنبش های مختلف از سرنگونی جمهوری اسلامی یکی نیست.

- اپوزیسیون بورژوایی دمکراسی خواه، سلطنت طلب، مجاهد، لیبرال ها، جبهه ملی، ناسیونالیست های ایرانی و قومی هیچکدام سرنگونی ای که کارگران، زنان و مردم آزادیخواه برایش با حاکمیت در جدالند را میخواهند. علیرغم تظاهر به شعار فریبکارانه ی سرنگونی، آرمان مطلوب این جریانات ”رژیم چینج“ ولو با حمله نظامی امریکا به ایران است، آرزویی که برباد رفته است. اما هنوز تغییر رژیم از بالا و با ساخت و پاخت با بخش های ناراضی در جمهوری اسلامی چه در نیروهای نظامی ”سپاه و ارتش“ و چه گرایشات سیاسی درون و بیرون رژیم، اهدافشان را تشکیل می دهد. حمایت ریاکارانه ی این طیف گسترده ی ناراضیان از جمهوری اسلامی از اعتراض و مبارزه ی توده های کارگر و زحمتکش، صرفا در جهت فشار بر رژیم برای تحقق اهداف پلید شراکت در قدرت و ثروت است. آن ها به نظام سرمایه و سود و فلاکت جامعه با تکیه بر حفظ نیروهای نظامی موجود، وفادارند.

اپوزیسیون بورژوایی به عصیان ها و خیزش های توده ای دل بسته اند، به شرطی که بتوانند موج سواری کنند و جنبش های طبقاتی و اجتماعی را زیر پرچم سیاست و اهداف بکشانند. طبقه کارگر و مردم زحمتکش و زنان و جوانان آزادیخواه باید این طیف و اهداف شوم شان را طرد و افشا کنند.

- در خیزش شهریور ۱۴۰۱، کل اپوزیسیون بورژوایی و حتی بخشهایی از چپ انتظار داشتند جنبش زنان و دختران جوان و نوجوانان و دانشجویان، جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. آن ها بر طبل انقلاب کوبیدند و سرنگونی را در پیچ بعدی تعریف کردند. اما انتظار پیروزی از نیرویی بی شکل و بدون رهبری و بدون سازمان و بدون پشتوانه ی طبقه کارگر، غیرمسئولانه و خاک پاشیدن به چشم جامعه است. جامعه باید بر این ضعف ها و کمبودهایش فائق شود. این وظیفه ی بنیادی و سرنوشت ساز کمونیست ها، طبقه ی کارگر آگاه و آزادیخواهان و برابری طلبان زن و مرد در ایران است. کمونیست های کارگری باید طیفی از چپ و به نام کمونیسم را که میکوشند بعنوان محلل، طبقه کارگر و جامعه را به زیر پرچم بورژوازی و شعار ”همه با همی“ اش بکشانند، افشا کنند.

۴ - دشمن را باید از حلقه ی ضعیفش زد.

اقتصاد و معیشت حلقه ی ضعیف و چشم اسفندیار جمهوری اسلامی است. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر که سیاسی ترین مبارزه هم هست، در اعتصابات و اعتراضات مکرر با خواست دستمزد مکفی، متعهد کردن کارفرماها به قراردادهای دایم و حقوق و مزایای کار و بیکاری، تامین معیشت جامعه و خاتمه دادن به فقر مطلق و زندگی زیر خط فقر برای ده ها میلیون خانوار ایرانی، آن اهرم هایی هستند که گوی کارفرماها و دولت را می فشارد و لبه ی تیغ سرکوبش را کند و بی خاصیت می کند. جنبش نان که همان معیشت و رفاه است، می تواند ده ها میلیون زن و مرد و جوان و پیر را بسیج کند. جنبش نان و معیشت، در مقابل رژیمی که به تامین آن پایبند نیست، خطرناک ترین دشمن و کوبنده ترین مبارزه ی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر تهیدستان جامعه علیه بورژوازی حاکم است. طبقه کارگر در راس و پیشاپیش این جنبش قرار گرفته است. واقعی ترین شعار این است که جمهوری اسلامی ناتوان از گشایش اقتصادی و سیاسی، راهی جز رفتن ندارد. سرکوب و کشتار نمی تواند جنبش قدرتمند طبقاتی کارگران و اعتراضات میلیونی زحمتکشان گرسنه را شکست دهد.

۵ - طبقه کارگر و جامعه برای هر گونه تغییر و پیروزی، به سازمان، رهبری، برنامه و نقشه ی روشن نیاز دارد.

- نفرت از جمهوری اسلامی و خواست سرنگونی برای دوست و دشمن مثل روز روشن است. اما برای پیروزی کافی نیست. با نفرت و فریاد آن حتی در خیابان نمی توان انقلاب کرد. برای تغییر و برای پیروزی، طبقه کارگر و جامعه به سازمان، رهبری، برنامه و نقشه ی روشن نیاز دارد. این اتفاق خودبخود نمی افتد، باید بوجدش آورد. باید ساخت.

- مهم ترین سازمان و اتحاد پایدار کارگران، جنبش مجمع عمومی منظم است. جنبشی که باید راه بیفتد و همه ی مراکز بزرگ و کوچک کار را در برگیرد و کارگران را بعنوان یک طبقه ی واحد در مقابل کارفرما و دولت و نیروهای سرکوبش قرار دهد. دو نیروی متخاصمی که یکی اقلیتی است فقط متکی به نیروهای مسلح و سرکوب و دیگری اکثریتی است عظیم با اتکا به اتحاد و تشکیلات و رهبریش. کمونیست ها و رهبران عملی و فعالین طبقه کارگر باید ارتش کار را سازمان دهند. بدون این سازمان به جنگ دشمن رفتن با دستهای خالی است و پیروزی ای حاصل نمی شود.

- طبقه کارگر برای یک پارچه کردن قدرت خود به حزب سیاسی توده ای با برنامه و افق سوسیالیستی مثل نان شب نیازمند است. کمونیست های طبقه و جامعه باید حزب سیاسی توده ای را بعنوان ستاد رهبری یک جدال طبقاتی پیروزمند تشکیل دهند. کمیته های کمونیستی کارگران ”امروز مخفی“، شبکه و حلقه های اتصال طبقه کارگر در ایجاد این حزب طبقاتی و اجتماعی اند. طبقه کارگر با جنبش مجمع عمومی منظم و حزب سیاسی اش باید خود را برای رهبری جامعه و رهبری جنبش نان، آزادی و علیه گرسنگی و فقر و فلاکت آماده کند.

- جنبش های اجتماعی، جنبش رهایی زن، جنبش خلاصی فرهنگی و اخلاقی جوانان و مبارزات آزادیخواهانه ی دیگر بخش های زحمتکشان، به سازمان های مختص خود امثال اتحادیه ها، انجمن ها، جمعیت ها و ... نیاز دارد. این جنبش ها باید به دور طبقه کارگر آگاه و متشکل در جنبش مجمع عمومی منظم که پایه ی شوراهای کارگری و مردمی برای قدرت اند، حلقه بزنند.

جنبش های اجتماعی این حقیقت را بپذیرند که پیروزی در مطالبات فوری نان و معیشت و خواستههای چون لغو حجاب اجباری، لغو اعدام، آزادی زندانیان سیاسی و آزادی های فردی و اجتماعی و ایجاد جامعه ی آزاد و برابر، در گرو رهبری طبقه کارگر آگاه و سازمانیافته ی مسلح به جنبش مجمع عمومی منظم، شورا و حزب سیاسی توده ایش است.

۶ - ایران در مرحله ی پیشا سرنگونی است

جامعه ی ایران در حال حاضر در مرحله ی پیشا سرنگونی قرار گرفته است. هر حرکت زودرس بدون تدارک و بدون سازمان و بدون رهبری طبقه کارگر و کمونیسم و حزبش با شعار و هدف سرنگونی، ورود به جنگ با دستان خالی است و باید از آن پرهیز کرد. باید تدارک دید و سازمان داد و رهبری کرد. نباید فریب اغوا گران و دشمنان در لباس دوست را خورد. نباید بی گذار به آب زد و به جنگی رفت که برایش تدارک ندیده و سازمان درست نشده است. جنگ نهایی زمانی است که طبقه کارگر مثل یک طبقه گردان هایش را در جنبش مجمع عمومی منظم متحد و متشکل و شبکه ی گسترده ی کمیته های کمونیستی درون خود بعنوان زیر بنای حزب سیاسی توده ای را پایه ریزی کرده باشد. طبقه ای که جنبش های اجتماعی زنان و جوانان و روشنفکران انقلابی و زحمتکشان تهیدست را به دور خود جمع و بسیج می کند.

این آمادگی به این معنی نیست که بطور کامل و در کوتاه مدت بوجود می آید. اما هر میزان آمادگی و تدارک و سازمان و رهبری ولو حداقلی، در یک جنگ زودرس کمک می کند که جامعه را از کشمکش های طبقاتی و اجتماعی، احتمالات قابل پیش بینی، مخاطرات و تلاش های مخرب بورژوازی و خرده بورژوازی با تکیه بر نیروهای نظامی حامی شان... عبور داده و به سوی اعتلای انقلابی سوق دهد. شرایطی انقلابی که در آن، کمونیست ها، طبقه کارگر و مبارزین آزادی و برابری یک ماهه راه چند ساله را می پیمایند.

۷ - طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی آلترناتیو دارند.

آلترناتیو اپوزیسیون بورژوایی رنگارنگ داخلی و خارجی حفظ نظام سرمایه و شکل حکومتی از بالای سر مردم و با کشیدن دستی به سر و روی نظام موجود است. کمونیست ها و طبقه کارگر برای آلترناتیو دستهایش خالی نیست. این جایگزین و انتخاب، حاکمیت شورایی از پایین و تشکیل کنگره سراسری شوراهای کارگران و مردم است. برنامه ی فوری و حداقلی این کنگره، به شرح زیر، ضمیمه است.

ضمیمه:

منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران

سرنگونی بی قید و شرط و کامل جمهوری اسلامی، باز داشتن عوامل آن از امکان مقاومت در مقابل مردم و پاشاندن بنیادهای زندگی مدنی و همچنین تضمین حق مردم در انتخاب آزاد و آگاه نظام حکومتی آینده کشور، اساس منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ←

جمع‌بندی سیاسی ...

است. سرنگونی جمهوری اسلامی پیش شرط تضمین حق مردم در تعیین نظام آتی ایران است.

معنی پیروزی جنبش سرنگونی، جایگزین شدن جمهوری اسلامی با یک دولت موقت با وظیفه اعلام فوری مطالبات انقلابی زیر به عنوان قانون و اجرای بی قید و شرط آنها است.

۱ - اعلام سرنگونی و انحلال جمهوری اسلامی

۲ - انحلال و خلع سلاح سپاه پاسداران، ارتش و کلیه دارودسته های نظامی و شبه نظامی وابسته به جمهوری اسلامی، تحت کنترل گرفتن کامل کلیه امکانات تسلیحاتی، تدارکاتی و اموال و دارائی های این ارگانها و نهادها

۳- انحلال کامل وزارت اطلاعات.

۴ - قابل دسترس کردن کلیه آرشیوها، بایگانی ها و پرونده های دولت از جمله سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات برای مردم.

۵ - مصادره کلیه موقوفات و اموال و دارائی های نهادهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک اسلامی، اموال سران جمهوری اسلامی، "حوزه های علمیه" و نهادهای و مدارس اسلامی و استفاده از آنها برای رفع نیازهای مادی، معنوی، تفریحی، سیاسی و اجتماعی مردم.

۶ - انحلال کلیه "حوزه های علمیه"

۷ - دستگیری سران جمهوری اسلامی

۸ - مسلح کردن مردم در میلیس های توده ای برای دفاع از آزادی، برای سرکوب مقاومت بازماندگان جمهوری اسلامی و تعرض هر نیرویی به آزادی ها و حقوق مردم.

۹ - اعلام جدائی کامل مذهب از دولت و آموزش و پرورش.

۱۰- لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشاء مذهبی دارند. اعلام آزادی مذهب و بی مذهبی.

۱۱- اعلام آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، حزب و اعتصاب.

۱۲- اعلام برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که ناقض این اصل است.

۱۳- اعلام برابری کامل حقوق همه شهروندان، صرفنظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.

۱۴ - آزادی کلیه زندانیان سیاسی.

۱۵ - لغو مجازات اعدام.

۱۶ - دسترسی همگانی بویژه تشکلهای توده ای مردم و احزاب سیاسی به رسانه های جمعی دولتی.

۱۷- لغو تمام پیمان های ضد مردمی، نظامی، سلطه طلبانه و سرکوبگرانه

۱۸- لغو تمام کمکهای مالی و نظامی به دسته های قومی و مذهبی

۱۹- لغو دیپلماسی سری

۲۰- تضمین بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده بکار بالای ۱۶ سال. پرداخت بیمه بیکاری مکفی و سایر هزینه های ضروری به کلیه کسانی که به علل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار ندارند.

۲۱- ارجاع مساله تعیین نظام حکومتی آینده ایران و تهیه قانون اساسی به مجمع نمایندگان مستقیم مردم حداکثر ظرف ۶ ماه.

۲۲- برگزاری رفراندوم در مناطق کرد نشین غرب ایران، زیر نظارت مراجع رسمی بین المللی، برای دادن حق انتخاب آزاد و آگاه به مردم این مناطق برای ماندن در ایران بعنوان اتباع متساوی الحقوق با دیگران و یا جدائی از ایران و تشکیل دولت مستقل. این رفراندوم باید با خروج نیروهای نظامی دولت مرکزی و تضمین یک دوره فعالیت آزادانه کلیه احزاب سیاسی در کردستان، به منظور آشنا کردن توده مردم با برنامه و سیاست و نظرشان در این همه پرسى، انجام شود.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خطر رسمی) همه مردم آزادیخواه، احزاب سیاسی، تشکل های توده ای و فعالین سیاسی را فرا میخواند که برای دفاع از جامعه ایران در مقابل هر نوع سازش با جمهوری اسلامی و برای حفاظت از جامعه در مقابل استیلاى دارودسته های ارتجاعی و باند سیاهی اسلامی، قومی و عشیره ای و کانگسترهای سیاسی این منشور را مورد حمایت قرار دهند.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست(خطر رسمی)

فوریه ۲۰۱۸ - بهمن ۱۴۰۱

انضمام پرولتر به دموکراسی،

علامت عدم کفایت آن از منظر لنین!

محمد جعفری

آیا شما تا کنون به این موضوع فکر کردید که افزودن کلمه پرولتری به دموکراسی توسط لنین به چه معنی است؟ این نشان می دهد که لنین (پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷) تلاش کرده بود تا بدین وسیله مرز آزادی خواهی جنبش کمونیستی را از دموکراسی تفکیک نماید. لنین در متن جدال با ضد انقلاب زمان خود در صد و چند سال قبل، این را تشخیص داده بود که نمی توان دموکراسی را به تهایی برای امر آزادی طبقه کارگر و جنبش کمونیستی بدست گرفت، چون جنس و غایت این جنبش، شرط لازم و کافی برای جوابگویی به آزادی طبقه کارگر ندارد. در نتیجه به منظور فراتر رفتن از این نارسایی، انضمام پسوند پرولتری به آن به عقل اش رسید. افزودن کلمه پرولتری به دموکراسی، نشانه شناخت گسترده و عمیق لنین از بدیل ها و شعارهای سرمایه داری لیبرال در اشکال متنوع آنها است. این تلاش (نفس زیر سنوال بردن دموکراسی)، دریچه ای است برای فراتر رفتن جنبش کمونیستی و بی شک قابل تقدیر است. نظر به اینکه پوپولیست ها در مبحث دموکراسی، پای لنین به عنوان همنظر خود به میان می کشند، من باید این موضوع را قدری روشن تر نمایم که مساله از چه قرار است. متأسفانه پوپولیست ها تفاوت های متد لنین با گرایش دموکراسی طلبی را مطلقاً تشخیص نمی دهند. اجازه بدهید تا به چند فاکتور این عدم تشخیص آنان اشاره کنم:

اولاً لنین در زمان حیاتش حاضر نبود به اراء و خواسته های بورژوایی اپوزیسیون ناراضی- که مطالبات خود را در قالب طرفداری از دموکراسی فرموله می کردند- تن دهد. او تلاش می کرد با تعریف «دموکراسی پرولتری» مرز کمونیسم و کارگر آن ایام را با دمکرات ها و لیبرال هایی که شعار دموکراسی سر می دادند، تفکیک و روشن کند. در نوشته های لنین تبیینی وجود دارد که دموکراسی در جایگاه یکی از شرایط لازم برای تسهیل امر انقلاب کمونیستی ادراک می شود، ولی در تلقی جنبش دموکراسی خواهی امروز، دموکراسی اساساً همچون بدیل جنبش کمونیستی و تحکیم بنیادهای نظام سرمایه داری مد نظر است. لنین دموکراسی پرولتری را در جایگاه یک وسیله برای امر انقلاب سوسیالیستی می خواست، حال اینکه پوپولیست های امروز، بسان دمکرات های زمان لنین، دموکراسی را در خود به مثابه یک سیستم ماندگار و در مقابل نبرد کارگر کمونیست برای انقلاب کارگری و تحقق سوسیالیسم علم می نمایند. لنین اساساً بر دخالت مستقیم مردم و فراهم کردن شرایطی برای مشارکت کارگران و زحمتکشان در سرنوشت جامعه و کسب آزادی های مدنی از پایین، پافشاری می کرد؛ ولی پوپولیست ها حکومت پارلمانی را عین ابزار دخالت مستقیم مردم به مردم حقه می کنند. این در حالی است که پیش چشم اینها، مبارزه کارگران ننتها برای انقلاب کارگری، بلکه حتی برای افزایش دستمزدها و رفاه عمومی، رودروی سدها و ممانعت حکومت های این کشور های دموکراتیک و سیستم دموکراسی است.

دوم، مساله بسط برداشت لنینی از جایگاه دموکراسی در امروز است. ما اینجا دیگر نباید تقحص خود را فقط به نوشته های لنین (در مورد دموکراسی) محدود کرده، بلکه باید به روند جنبش دموکراسی خواهی و شعار هایش به صورت یک پروسه و تطور تاریخی بعد از او نگاه کنیم. در زمان لنین، دموکراسی به منزله جنبشی جدا از طبقه کارگر، در آغاز راهی بود که اکنون آن را پیموده است. نامبرده به حکم شرایط تاریخی، تفاوت جایگاه دموکراسی در کشمکش طبقاتی آن دوران با امروز و عدم اختصاص انرژى و زمان کافی به نقد جامع و کامل این شترگاولپنگ (اگر بورژوازی را از در بیرون کردید- از پنجره دموکراسی وارد شود)، همه جانبه با دموکراسی تسویه حساب نکرد. لیکن بی انصافی است اگر گفته شود لنین قصوری داشت. مگر ممکن بود که ایشان از معاصر خود پیشی بگیرد؟ با گذشت زمان، نقد جنبش کمونیستی در زمینه مورد بحث، روشن تر شده و بیشتر پیشروی کرده است. به یمن متدولوژی لنینی منصور حکمت، اکنون شناخت ما از این پرچم بورژوایی، چند گام از زمان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ جلوتر است. جنبش کمونیستی در این زمینه مدیون متد منصور حکمت است که بطور منسجم مقله دموکراسی را تشریح کرد. این منصور حکمت است که در «دموکراسی، تعابیر و واقعیات» شفاف تر از لنین مرز آزادی را با این شترگاولپنگ روشن کرده تا آزادی با دموکراسی و کمونیست ها با دمکرات ها خلط نشوند. برای تثبیت متدولوژی منصور حکمت بر جنبش طبقه کارگر، باید این روند را تا نهایت ادامه داد. اما علیرغم این دست آوردهای بزرگ «دموکراسی، تعابیر و واقعیات» از منصور حکمت و الحاق صفت «پرولتری» به دموکراسی توسط لنین، متأسفانه هنوز سوسیالیست



هایی همگام با دمکرات ها با کلیشه کردن برخورد لنین و نادیده گرفتن «دموکراسی، تعابیر و واقعیات»، مانع تداوم نقد ریشه ای- کمونیستی به جنبش دموکراسی و آشکار کردن تفاوت های آن با آزادی می شوند. اینکه پوپولیست ها اهمیت نقد منصور حکمت به دموکراسی را ادراک نمی کنند، مشکل جای دیگر است. نامبردگان برای گریم کردن دموکراسی هر جنبه مثبت آن را پرولتری و هر چه منفی است، دموکراسی پارلمانی یا در رادیکال ترین حالت دموکراسی بورژوایی می نامند. بدون اینکه جایگاه این پدیده واحد را با تمام بار مثبت و منفی آن برای پرولتاریا مشخص نمایند.

سوم، مساله پروسه تاریخی مبارزه استعمار شوندگان با استثمارگران است که طی آن برخی از مؤلفه ها تدریجاً تغییر می کنند. در این تغییر و تحول صد ساله، پرچم دموکراسی جایگاه بینابینی و خیراندیشی اوائل خود از کارگران را، با حراست تمام و کمال از بنیادهای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، فیصله داد. اگر منظور لنین و حزیش از عبارت دموکراسی پرولتری همان آزادی بود؛ این قابل درک است، چون زمینه های مادی و ظرفیت لنین و حزب بلشویک در آن ایام همان اندازه بود. اگر در دوران لنین دموکراسی (پرولتری) به معنی آزادی بود، امروز پسوند (پرولتری) را از آن گرفته اند و به معنی حاکمیت پارلمانی است. امروز دموکراسی چیزی جز اعمال حاکمیت (دیکتاتوری) طبقه بورژوا بر طبقه کارگر نیست.

اکنون یک قرن از درگذشت لنین و سی و چند سال از زمان نوشتن «دموکراسی، تعابیر و واقعیات» توسط منصور حکمت و بیست و چند سال از زمان درگذشت وی می گذرد. دموکراسی طی این مدت چهره بورژوایی خود را عیان تر کرده است که اساساً پرچم دست کشور های ناتو برای ناتو گشایی، یورش به استقلال طبقه کارگر و ضدیت با کمونیسم است. اعلام اینکه دموکراسی امروزه شعاری پرولتری و محمل آزادی اقتصادی نیست، در مقایسه با زمان لنین و زمان نوشتن «دموکراسی، تعابیر و واقعیات»، درایت زیادی نمی خواهد. تجربه بیست سال حاکمیت آمریکا و انگلیس در افغانستان، ویرانی کشورهای عراق، لیبی، سوریه و بن بست دموکراسی در کشورهای اروپای شرقی- نه تنها در عرصه نظری، بلکه در عرصه پراتیک، پوچ بودن دموکراسی خواهی را رونمایی کرد. اکنون پرسش این است که آیا این فاکتور ها هنوز کافی نیستند تا به طبقه کارگر توضیح داد که دموکراسی پرچی برای تبدیل کردن احزاب انقلابی به رفرمیست، رسوخ ایده های بورژوازی در کمونیسم، فاسد کردن اتحادیه های کارگری و فروختن افق بورژوازی ملبس به آزادی است؟ بخصوص پس از نسل کشی فلسطین ها توسط حکومت های اسرائیل و آمریکا و تأنید این جنایت عظیم از طرف تمام حکومت های دمکراتیک غربی- زیر نقاب«حق اسرائیل در دفاع از خود»؛ باید از این پس به دموکراسی همچون میوه گندیده نگاه کرد و با دستکش به آن دست زد و به هنگام عبور از کنار آن، ماسک زده تا بوی گندش به مشام نرسد.

عوامل زمان و مکان در فهم و ادراک ماهیت جنبش دموکراسی خواهی

بمنظور ادراک ماهیت و جایگاه جنبش دموکراسی خواهی در امروز، باید به روند پیدایش و تکامل آن بسان هر جنبش دیگر تاریخی، اجتماعی و طبقاتی به صورت یک پروسه نگاه کرد. زیرا برخی از شعارها یک روز برای یک امر مطرح شده، ولی روزی دیگر اعتبار و موضوعیت خود را از دست می دهند. این یعنی تضادها و کنش های طبقات همیشه در یک صورت بندی در برابر همدیگر قد علم نمی کنند. بنابر این، باید ما ابژکتیوتر به شعار دموکراسی نگاه کنیم که در دست کدام طبقات، کدام نیروها و برای کدام امر به دست گرفته می شود. مثلاً بورژوازی در قرن شانزده و هفده- در مبارزه با فئودالیسم، انقلابی بود؛ اما در قرن ۲۱ هیچ جنبش بورژوایی انقلابی نیست. در مبارزه بورژوازی با ملوک الطوائفی شعارهای یک جغرافیای اقتصادی متمرکز واحد، یک حکومت متمرکز و... شعارهای مترقی بودند؛ اما امروز اینها شعار های بی ربط به خواست کارگر هستند. «حق ملل در تعیین سرنوشت خویش» در دوران استعماری شعاری انقلابی برای کشورهای مستعمره بود، ولی این شعار در مبارزه کارگر قرن ۲۱ با سرمایه داری بین المللی، شفاف نیست. یا شعار جدایی دین از دولت در کشورهای که حکومت مذهبی دارند، شعاری انقلابی است؛ ولی بدست گرفتن آن در کشورهای که عملاً جدایی دین

انضمام پرولتر...

از دولت صورت گرفته و حکومت سکولار است، چیزی در مورد تضاد منافع کارگر با سرمایه دار کشورهای دموکراتیک بیان نمی کند- زیرا بورژوازی این کشورها به اندازه طبقه کارگر لامذهب است. یا مثلاً حق رای زن در به دست آوردن برابری حقوقی شهروندی در صد سال گذشته، نقش اساسی داشت، ولی امروز حق رای زن به تنهایی این را توضیح نمی دهد که خود حق چیست. زنان دارای حق رای در کشورهای دموکراتیک مانند مردان دارای حق رای، توسط بورژوازی استثمار می شوند. چنین است حق رای و حق انتخاب شهروند (دو رکن اصلی دموکراسی) در امروز؛ چون بلاواسطه به میزان قدرت و موقعیت اقتصادی و اجتماعی رای دهنده گره خورده است. حق رای و حق انتخاب در کنار حراست از حق مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و وجود شرایط کارمزدی، وسیله ای مناسب و تعیین کننده برای امر طبقه کارگر جهت بر چیدن نظام استثمارگر و شرایط کارمزدی و به تبع آن رهایی از سیستم بردگی مدرن نیست. اگر با ارفاق دموکراسی در زمان لنین در جایگاه آزادی می نشانند، در قرن ۲۱ نباید همان جایگاهی را که در روسیه زمان انقلاب اکتبر به آن داده می شد؛ برای آن قائل بود. در نتیجه، در مبارزه طبقه کارگر برای رهایی، باید بجای شعار دموکراسی، پرچم آزادی و برابری اقتصادی و بجای حکومت دمکراتیک، حکومت کارگری گذاشت.

فرهنگ دموکراسی اشباع از ادبیات منقلب و ناسالم!

انقلاب کارگری که مدنی ترین اقدام جماهیری مردم یک کشور، کم هزینه ترین اجماع برای به زیر کشیدن حکومت های ضد مردمی و همچنین متضمن ترین وسیله جلوگیری از هرج و مرج گانگسترها و ماجراجویان فرقه های مذهبی و ملی است؛ توسط دموکراسی بنام «انقلاب خشونت است» معرفی می شود! منقلب کردن مفاهیم کلیدی و تاریخی متعلق به جنبش کمونیستی در ادبیات دموکراسی کم نیستند، ولی باب کردن «انقلاب خشونت است» از شرم آورترین آنها می باشد. باب کردن عبارات انقلاب خشونت پرهیز، چپ سبز، حزب سبزها، جنبش سبز و تکریم هر رنگی غیر از رنگ سرخ در این ادبیات، به منظور منقلب کردن مفاهیم رادیکال کلیدی و تاریخی است. فرهنگ ناسالم دموکراسی می خواهد با انقلاب نامیدن هر سرنگونی و براندازی، انقلاب واقعی کارگران را از چشم انسان بی اندازد. مبارزه رادیکال با محتوای تغییر بنیادین زندگی ستمکشان در ابعاد کلان را خشونت سرخ و در مقابل (این سرخ)؛ پرچم های خون آلود سبز، سیاه مذهبی و چهل تکه ناسیونالیستی علم می کند.

دموکراسی از انسان معترض به نظام سرمایه داری می خواهد تا که در هر اعتراضی به این سیستم، پیشاپیش به پرچم سبز او قسم بخورد که الا و بلا کاری به جایگزینی نظام موجود با نظام کمونیستی ندارد. برای اثبات وفاداری به مناسبات موجود هم، باید کارگران معترض پیشاپیش اعلام کنند که ما صلح جو، خشونت پرهیز، چپ غیر افراطی و سبز هستیم؛ حزب سبزها هستیم، کمونیست نیستیم و «ارزش های» دموکراسی، ارزش های ما را نیز تشکیل می دهد! این تعهد خواستن از مبارزین در ابتدای هر مبارزه ای، سیاست شیطان سازی از کمونیست ها و فرشته نشان دادن نهادهای سرکوب دست طبقه سرمایه دار است. این نوعی تردستی، محکوم کردن، فضا سازی و پیشداوری علیه مردم مبارز و متمسند و توهین به مسئولیت پذیری انسان انقلابی است. اینگونه فضا سازی علیه انقلابیون به منظور تنزل و بر چسب زدن به فرهنگ کمونیستی است که بدون وجود آن وضعیت زندگی انسان کارگر از این هم که هست، بدتر می بود. در حالی که طرف خود دست به ماشه است، مبارزه مسالمت آمیز و مدنی کارگران را به خشونت طلبی متهم کرده و تمام سعی خود را بعمل می آورد تا آن را به سوی خشونت کانالیزه کند. در متن مبارزه مردم برای خواسته های پایه ای، سناریوهایی می سازد تا فرقه های مذهبی و ملی و گانگسترها زمینه منحرف کردن مسیر آن مبارزه برای انقلاب رهایی بخش را به سوی خشونت بکشند! ادبیات دموکراسی؛ مملو از عبارات «خشونت پرهیز»، چپ سبز، حزب سبزها و غیر افراطی و خلاصه هر چیز سبز را کنار هم ردیف می کند، تا شیرین ترین اتفاق عمر یک نسل از کارگران یعنی انقلاب را با خشونت طلبی یکی معرفی نماید! این مفاهیم را کنار هم ردیف می کند، تا اگر کسی به این فرهنگ متوهم باشد، مطیع، سر به زیر سیاست بازار آزاد، اوامر حکومت ها و ارزش های، مذهبی، ملی و دموکراسی باشد. ادبیات دموکراسی ابزار تحزب کمونیستی، انقلاب کارگری و ... که ظرفیت بسیج طبقه کارگر در مقابل سرمایه داری را در سطح کلان داشته، با شانناژ «انقلاب خشونت است» از

آنان می گیرد و آن موقع، مجوز اعتراض مسالمت آمیز « بروید تا دلتان می خواهد عُز بزنید» برای کارگران با دست خالی صادر می کند. منقلب کردن «انقلاب خشونت است» در تحلیل نهایی از نظر فرهنگی، سیم خاردار کشیدن دور دیوار آهنین قلعه سرمایه دار است. این نسخه، عین نسخه خود طبقه سرمایه دار برای جامعه است. خانم ها و آقایان لیبرالیست پرورش یافته مکتب کاپیتالیسم، ممکن است توضیح بدهید که منزلت انسان و حاصل اعطای حق رای و حق انتخاب دموکراسی شما به مردم چه شد؟ در ادبیات شما تمام جوهر پراتیک انسان آگاه به یک جست و خیز در درون خود این نظام خلاصه شده- تا که در غایت آن آسیبی به کسب سود، سیستم بازار آزاد و سلطه طبقه حاکم نرسد! دموکراسی کاسب کارانه با تقویت جنبش های ملی و مذهبی «مردم» می خواهد جامعه در امن و امان به سر ببرد و مدعی خشونت پرهیزی است. با دستی مذل افتخار حفاظت از ارزش های ملی و مذهبی به سینه خود و مردم آویزان می کند؛ و با دست دیگر، ریاکارانه پرچم سبز- صلح که همه چیز غیر از صلح در آن هست، بلند می کند. آگاهانه با دو رنگ (سبز به نشانی خیر و سرخ = شر) تمام حقیقت تاریخی این جنبش های ارتجاعی را از مردم پنهان می کند. مذهب که از ارکان آن خشونت می بارد، خشونت علیه کودک، (تمثیل موسی و ابراهیم) خشونت علیه زن و علیه هر کسی که اعتقاد غیر از آن دارد، خشن نمی داند! در واقع در اثر پراتیک کمونیست ها، طبقه کارگر و نیروهای سکولار جامعه، صنعت مذهب داشت از رونق می افتاد، این بورژوازی (دموکراسی) بود که آن را از گور بر آورده و به جان جامعه انداخته است. ناسیونالیسم = ملت پرستی نوعی دیگر از اسطوره های معاصر نیز داشت در مقابل حقوق جهان شمول انسان رنگ می باخت، ولی دموکراسی آن را در مقابل جنبش انترناسیونالیستی و مسیر انسان گرایی بسوی کمونیسم؛ پر و بال داد. خلاصه دموکراسی استاد تولید فرهنگ ارتجاعی، منقلب کردن مفاهیم کلیدی متعلق به جنبش کارگری- کمونیستی و مشوق رشد ادبیات مذهبی است، تا آنان خر خود را برانند. استاد مبتذل کردن هر کنش اصولی بشر به منظور رفع تناقضات بنیادین مناسبات تولید اجتماعی است. ایشان در این توهم هستند که گویا هم می توان حق استثمار کارگران توسط صاحب سرمایه را نگاه داشت و هم حق کارگران برای رهایی از این قفس! ولی کل پیچیدگی مساله در این است که این دو حق مانعه الجمع هستند. این باور مبتذل تر از افسانه های قدیمی (آشتی گرگ و میش، آب و آتش)... است. کسی که این نا ممکن ها و مانعه الجمع ها (نگاه داشتن ارزش های ملی و مذهبی و منع رفتار خشونت آمیز) را درک نمی کند، منفعت وی در عدم فهم این مساله است.

انسان نیازمند پرچمی سر راست تر از دموکراسی

پیش شرط متحقق کردن برابری اقتصادی انسان، در گرو بدست گرفتن پرچمی سر راست تر از پرچم دموکراسی است، ولو هنوز بخش های از مردم به ضرورت این پرچم متمایز از دموکراسی پی نبرده باشند. همه می دانیم که پیشکسوتان دمکرات در اوایل دوران انکشاف شیوه تولید سرمایه داری، به مردم و عده دادند که تنها عامل بدبختی انسان مناسبات فئودالی، عقیماندگی فرهنگی، توسعه نیافتگی صنعت، بیسوادی توده ها و زندگی دهقانی است. به مردم قول دادند که اگر روزی جامعه صنعتی شود، زندگی روستایی به شهری تبدیل می شود؛ بیسوادی و جهالت جای خود را به باسوادی و علم خواهد داد؛ امکانات جامعه مدرن از قبیل آب لوله کشی، راه های ارتباطی، برق، تلفن، مطبوعات و ... به همه جا گسترده می شود؛ زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن خواهند داشت و در یک کلام همه خوشبخت خواهند شد.

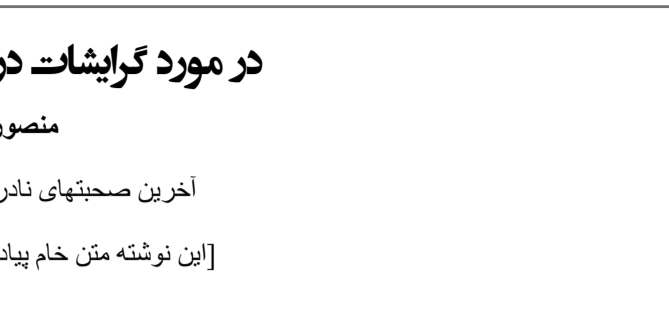
امروزه جوامع سرمایه داری مهد دموکراسی بیشتر از انتظار پیشکسوتان دمکرات در اوایل قرن بیستم توسعه یافته است. جوامع مختلف صنعتی شده و زندگی شهر نشینی غالب است و همه دارند از گلوبالیسم و دهکده جهانی صحبت می کنند. مناسبات عقب افتاده فئودالیستی از بین رفته، انقلاب انفورماتیک، اینترنت، فیس بوک، توئیتر، رادیو، تلویزیون و...اختراع شده اند، اما خبری از آزادی و برابری کامل اقتصادی اکثریت انسان ها نیست! چرا؟ چون همه آن مؤلفه ها (توسعه صنعت، سواد، شهرنشینی، ارتباط جمعی، برق، تلفن، مطبوعات و ...) فقط نشانه های دوران بلوغ سرمایه داری اند و هنوز برای تحقق برابری انسان باید کار دیگری انجام داد! و آن کار دیگر، بر افراشتن پرچم متمایز از دموکراسی، در متن مبارزه برای آزادی است. این دموکراسی و حق آزادی صوری نیست که دامنه مادی آزادی مردم و قدرت آنها را تعیین می کند، بلکه شرایط مادی و نقش این اکثریت در ساختارهای کنترل بر امور اقتصادی، موقعیت شغلی و اجتماعی آنان است. درجه خودآگاهی و میزان

تشکل طبقه کارگر و مضمون و جوهر اقدامات اجتماعی این طبقه تعیین کننده تعالی انسان و حدود و ثغور آزادی می باشد، نه اینکه کدامیک از طبقات از دیگری توسعه طلب تر، متجددتر، باسوادتر، دمکرات تر و با فرهنگ تر است. در نتیجه، انسان نیازمند برابری، به کمونیسم نیاز دارد که صد مرتبه سر راست تر از دموکراسی متضمن آزادی فردی و جمعی و انقلاب و اقدامات سلبی یک طبقه (طبقه کارگر) در متحول کردن رابطه کارگر با اقتصاد و سیاست است. در تحلیل نهایی این مکاتب طبقاتی- اجتماعی و جنبش ها و البته قبل از همه توازن قوای میان آنهاست که سهم این اکثریت را از آزادی تعیین می کند. گرایشات و جنبش هایی که فی نفسه دارای جوهر مترقی و انسانی و قائم بالذات نباشند، با تکرار اوراد دموکراسی انقلابی و انسانی نمی شوند. هم چنانکه جنبش های ملی گرایی عصر حاضر مکرراً بسم الله دموکراسی سر می دهند، در عین حال خودشان چماق بدست و مجری کثیف ترین و ضد انسانی ترین سیاست های بورژوازی به بن بست رسیده امروزی هستند. حمایت کشورهای دمکراتیک از نسل کشی حکومت اسرانیل در فلسطین، فقط یک نمونه از خروار است. در میان این همه تفاسیر از دموکراسی یک نمونه را به من نشان دهید که کمر به مبارزه ضد کاپیتالیسم بسته و سمبل برابری طلبی کمونیستی باشد.

جناح لیبرالیست و به ظاهر اومانیست جنبش یاد شده، در مقابل دارندگان بمب اتمی کشورهای دمکراتیک، خفه خون گرفته اند، اما با ترکیدن بادکنک در دست یک پسر بچه کارگر در خیابان، صد تُن تنوری ضد خشونت و علیه اعتراضات کارگری تولید می کنند! ایدئولوگ های راست مدعی اند اگر در جامعه دموکراسی باشد دنیا بهشت می شود و کسانیکه جدیداً به دموکراسی ملحق شده اند نیز دموکراسی را حلال همه مشکلات می دانند. اما هدف غایی تمام جریانات دموکراسی طلب، نفی افق هژمونی پرولتاریا بر جامعه است. دموکراسی بیشتر ظرفی برای راست ها و دمکراتها جهت درهم شکستن هر گونه مبارزه رادیکال، سلبی و کمونیستی برای بر چیدن نظام سرمایه داری است. دموکراسی زنگ بیداری روح خفته ناسیونالیسم به منظور انشقاق در صفوف طبقه کارگر جهانی و جنبش ملت سازی است. این فاکتورهای واقعی است که طرفداران جنبش دموکراسی خواهی را چنان زیر فشار گذاشته که حتی یک طیف وسیع از چپ ها هم اکنون مجبور هستند که دموکراسی را «دموکراسی» بنویسند! حداقل از سه دهه قبل تصور می شد که دموکراسی پرچم صلح و آسایش و علیه خشونت است، امروز بسیاری از کارگران به وضوح می دانند که این پرچمی برای تحکم و به تمکین کشاندن مردم صلح جو در مقابل خشونت دولتی و کشورهای دارای سلاح های اتمی به نام دموکراسی است. مردم دنیا هر روز جایی در خیابان تظاهرات می کنند تا جلوی خشونت حکومت های دموکراتیک بگیرند.

دموکراسی را به ناحق در جایگاه آزادی نشانده اند. کسانیکه با مخدوش کردن مرز آزادی با دموکراسی باعث ابهام می شوند و این یکی را (دموکراسی) جای آن دیگری (آزادی) می گذارند، هدفشان خدمت به آزادی و رهایی بشر نیست، بلکه می خواهند با سلاح دموکراسی به جنگ برابری اقتصادی بروند. مسأله تا به کمونیسم و طبقه کارگر مربوط می شود، بدست گرفتن دموکراسی بیشتر باعث سردرگمی، گمراهی و مخدوش کردن مرزهاست و نه بالا بردن آگاهی. در تعیین جایگاه جوهری و محتوایی پراتیک طبقاتی نیز، دخالت دادن عنصر دموکراسی، به غلط مد شده و تقدیس می شود. تنها با خلع قدرت سیاسی و اقتصادی از طبقه استثمارگر و خارج کردن سرنوشت بشر از دست بازار و سیستم دموکراسی طلبی کنونی است که به معنی واقعی شرایط برابری اقتصادی انسان ها تضمین می شود. برای تحقق برابری کامل انسان، تعیین تکلیفی- که مشخصات آن بصورت اصول کمونیسم مدون شده- با سرمایه داری ضروری است و باید اتفاق بیافتد. در صورت عدم تغییر مناسبات اقتصادی، جامعه روی پله ای که هست می ماند و تناقضات موجود رفع نشده باقی خواهد ماند. جنبش دموکراسی طلبی در امتحان صد ساله خود مردود شده است، پس این توده های مردم هستند که نباید گنجشک را به نرخ قناری از آن بخرند.

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی



در مورد گرایشات درون جنبش کارگری

منصور حکمت

آخرین صحبت‌های نادر در سمینار کمیته شهر

[این نوشته متن خام پیاده شده از روی نوار است]

کمونیست ماهانه: نوشته زیر از منصور حکمت حاوی نکات با اهمیتی درمورد گرایش کمونیستی در درون طبقه کارگر و مشخصه های آن و رابطه آن با چپ موجود در دوره خود حکمت و حزب کمونیست ایران است. متأسفانه تاریخ صحبت‌های حکمت معلوم نیست. بی تردید اکنون هم موقعیت طبقه کارگر و هم موقعیت گرایش کمونیستی در درون این طبقه در مقایسه بادوران حکمت تغییرات زیادی کرده است. جامعه ایران در قیاس با آن دوره تحولات بزرگ و مهمی از سر گذرانده است و جنبش کارگری قدم‌های بزرگی به پیش برداشته است. با این وصف نکات حکمت و مشخصات مد نظر او از کمونیسم در میان طبقه کارگر برای شناخت جایگاه امروز گرایش کمونیستی ارزشمند است. ما این نوشته را بازنشر میکنیم و توجه خوانندگان نشریه کمونیست ماهانه را به آن جلب میکنیم.

چند نکته متفرقه داشتیم. بعد بحثی در مورد گرایشات کمونیستی و کارگری در درون طبقه کارگر و مشخصه‌های آن. نکات متفرقه‌ام یکی راجع به این بود که مصطفی گفنت کارگری هست که چپی‌ها را قبول ندارد و غیره. من هم چپی‌ها را قبول ندارم، ولی به خودم میگویم کمونیست. من فکر میکنم که خیلی‌ها در این موقعیت هستند، چپی‌ای که در جامعه هست را قبول ندارند، واقعا نمیتوانند با او کنار بیایند. ولی اگر برود خانه و بچه‌اش ازش بپرسد اوضاع چگونه، میگه بابا جون تا کارگر سر کار نیاد این قضیه درست نمیشه. اگر زنش، همسرش، سرش را از روی تشت رخت بلند کنه و بگه توی شوروی که کارگر آمد سر کار، مگه چی شد، بگه اونجا هم کارگر سر کار نیست، من قبول ندارم. یک چنین آدمی بالاخره به خودش میگه سوسیالیست. من میگم موضع اون‌ها راجع به سوسیالیسم چیه؟ موضعشان راجع به چپی‌ها هیچ چیزی را نشان نمیدهد. موضع طرف راجع به سوسیالیسم چیه؟ که ایرج هم صحبت کرد راجع به سندیکالیسم غیر سوسیالیستی که افش هم سندیکالیستی است، جامعه آلترناتیوش هم جامعه سندیکای آزاد. با کارفرماست که مینشینند، معامله میکنند، مذاکره میکنند و آن توری وضعش خوب میشه. بخش زیادی از کسانی که در تعریف مصطفی رفتند توی گرایش سندیکالیستی به نظر من توی گرایش کمونیستی هستند. به دلیل موقعیت ویژه چپ ایران و عدم رابطه‌اش با طبقه کارگر هیچوقت مجبور نبود، موظف نبود در چهارچوب سوسیالیسم حرف بزند. نمیتواند راحت در چهارچوب سوسیالیسم حرف بزند.

یک بحث دیگر در مورد امکان‌گرایی است. ببینید، امکان‌گرایی این نیست که آدم برای چیزهایی که ممکن است تلاش میکند. نقطه مقابل امکان‌گرایی، غیرممکن‌گرایی نیست. منظورم این است که بالاخره هر آدمی توی مبارزه برای مقدوراتی تلاش میکند و به این معنی حزب کمونیست هم بالاخره روی امکانات مبارزه میکند. امکان‌گرایی محل وجود آمدن امکان است. چه چیزی را ممکن کرده است. بحث ما این است که تشکل کارگری میتواند خیلی چیزها را ممکن کند. جنبش مجمع عمومی میتواند خیلی چیزها را ممکن کند که الان در دسترس کارگر نیست. بنابراین فراخوان میدهیم به مبارزه‌ای که بطور دینامیکی این چیزها را ممکن کند. آنطرف میگه مثلا الان غیرممکنه که مثلا فلان چیز را به من بدهند. بنابراین شخص ثالثی را میآورد توی کار، در رابطه با حقوق کارگر که اون راضی نیست، اون نمیگذاره، قانونش اجازه نمیده، بودجه‌اش اجازه نمیده و چیزهای دیگه. زور او نمیرسه. بحث بر سر تغییر امکانات طبقه کارگر است و گرنه توی هر مقطع یک روزه‌ای کارگر از اون چیزی که توی اون چهارچوب مقدره نمیتواند بدست بیاورد. و نمیشود به این پشت کرد به دلیل امکان‌گرایی.

راجع به رفرمیسم و انقلابی‌گری هم راستش یک چنین بحثی داشتیم (در ادامه صحبت‌های امیر). رفرمیسم یعنی اینکه (که ایرج هم گفت) افش از تغییر جامعه، اصلاحات است. تغییر جامعه به مقیاس وسیع. نه اینکه برای اصلاحات تلاش میکند. راستش کلا انقلابی‌گری اگر بخواهیم یک معنی پراتیکی ازش بفهمیم یعنی بگوئیم انقلاب کردن، مشغول انقلاب باشیم، چند باری ممکن است در زندگی هر کسی پیش بیاید که مشغول انقلاب کردن باشد و گرنه در سایر مواقع دارد مبارزه‌ای میکند که با یک تعبیر به آن میگوئیم مبارزه انقلابی وگرنه باز هم تمام میشود و می‌رود سینما. می‌رود ببیند بلیطش برده یا نه. یعنی اگر کسی انقلابی باشد قاعدا باید همه این‌ها برایش منفی باشد. ولی دارد انقلابی عمل میکنند در جامعه‌ای که ممکن است تا ۶ سال دیگر هیچ تغییر انقلابی نکند و جایی برای پراتیک انقلابی طرف به آن معنی که میفهمیم نداشته



باشد. مبارزه برای اصلاحات یک جزء دائمی مبارزه کارگری و کمونیستی است. خصلت انقلابی یک کمونیست یا جریان کمونیستی طبقه کارگر از این درنمیآید که یک چیزی آنرفتر از اصلاحات را الان میخواهد اجرا کند، نمیگذارد، جلوی دستش را رفرمیستها گرفته‌اند. به نظر من انقلابیگری یک خط کمونیستی در این شرایط غیر انقلابی در جامعه خودش را در فاکتورهایی در طول زمان نشان میدهد. این دارد چه سازمانی بوجود می‌آورد. این سازمانی را برای انقلاب بوجود می‌آورد. تشکلی برای انقلاب بوجود می‌آورد. آگاهی ذهنی و تفکری را به نفع انقلاب بوجود می‌آورد. انقلاب را تنها راه نجات میداند. ایده انقلاب را ترویج میکند. آدم انقلابی بار می‌آورد. این آدم انقلابی است بدون اینکه مشغول انقلاب کردن باشد. اگر بگوئید مثلا چند ساعت کار در هفته، ممکن است عین حرف همان رفرمیسته، چند ساعت کار در هفته را بگوئید، ولی فرقی این است که این یکی جای دیگری به چند ساعت کار در هفته میدهد و اون جای دیگری میدهد، و این یکی از کارهایش است. و بخش دیگری از کارهایش به قول مارکس افق عمومی جنبش را جلوی چشم میگذارد و برای آن هدف اساسی آماده‌اش میکند. آن کسی که تشکل کمونیستی میسازد و بحث از انقلاب کارگری میکند و بعد میرود برای ۴۰ ساعت کار مبارزه میکند، گرایش انقلابی است. قرار نیست کار بیشتری از این بکند. در رابطه با مبارزه و جنبش مطالباتی میخواهم بگویم در جنبش مطالباتی من انقلابیگری را نمیفهمم، راستش به تنهایی. اگر فقط آن را قابش کنی، انقلابیگری در جنبش مطالباتی یعنی چه؟ اگر دقیق شوی میبینی انقلابیگری یعنی اینکه با چه نیرویی، مطالبه را میخواهد بگیرد؟ در این جنبش اعتراض به گرفتن آن مطالبه، چه چیز دیگری را دارد آماده میکند؟ چه کسی را بار می‌آورد؟ چه ایده‌هایی را نشر میدهد، در مبارزه‌اش برای همان مطالبه... و گرنه با پس و پیش کردن خود مطالبه، به نظر من هیچکس از رفرم به انقلاب تغییر نمیکند. چون بالاخره مطالبه است، آخر آخرش مطالبه است. هیچکس نمیتواند جامعه کمونیستی را از کارفرمایش مطالبه کند. یک کارخانه هست، داری اعتراض میکنی به شرایط. بالاخره همه کارخانه‌ها هم که دستت بدهد، بالاخره باز هم رفرم شده است. چیز عجیبی پیش نمی‌آید. انقلابی نمیشود اگر من تمام سهام کارخانه را به اسم شما کارگران بکنم. باز هم اصلاحات شده است. بنابراین انقلابیگری خط انقلابی یا کمونیستی و خط رادیکال، در این خودش را نشان نمیدهد که در جنبش مطالباتی چه مطالباتی را مطرح میکند. مساله اینجاست که جنبش مطالباتی کجای کار عمومی‌اش قرار دارد.

اصلا اینطور فکر میکنم در جنبش کارگری ایران قویترین گرایش، گرایش کمونیستی است. من شخصا استنباطم این است. بالقوه قویترین گرایش است. یعنی ماتریال انسانی‌اش از همه بیشتر است. الان توی سطح رهبری جنبش اعتراضی وقتی که نگاه میکنی. چون تقریبا این جریان است که وقتی مجموعه اعتراضات و مطالباتش را پهلوی هم میگذاری میبینی که تو تصویری از برنامه حزب کمونیستی به آن داده‌ای. وقتی شما حساب کنید جنبش اعتراض کارگران چی‌ها خواسته و چی‌ها میخواد و این‌ها را پهلوی هم بچینید و بگوئید این برنامه این رهبران است، یک تعدادشان گفتند آن را بده، یک عدیشان گفتند آن را بده، یک عدیشان گفتند آن حق را میخواهیم و یک تعدادشان گفتند آن حق را میخواهیم، وقتی پهلوی هم میگذاری، بعد توی احزاب سیاسی دنبالش بگردی، میبینی این‌ها مصادف میشود با مطالبات حزب کمونیست. نه مجاهدین، نه راه کارگری‌ها و نه لیبرال‌ها. مصادف میشود با مطالبات سنتی کمونیستها. به این معنی این حرکت نیروی فعال جنبش رادیکال کمونیست توی جامعه است. منتها چقدر این هویتش پرداخت شده و روشن شده و برای خود آن فعالین شناخته شده است، این یک بحث دیگری است. من فکر میکنم این آدم‌ها خودشان را سوسیالیست میدانند، خیلی بیشتر از کسانی که یا آن تعداد که معمولا در ادبیات چپ منعکس است. در رهبری جنبش کارگری، کارگرها بعد از انقلاب ۵۷ خودشان را سوسیالیست میدانند. من فکر میکنم اگر چیزی برایش طبیعی و ذاتی است، سوسیالیسم است که باید برود و تکلیفش را با آن معلوم کند. خیلی هستند که به رژیم هیچ توهمی ندارند. خیلی‌ها هستند که به شوروی توهمی ندارند. به چین توهمی ندارند. اصلا تحت تأثیر این بلوک‌ها نیستند. خیلی‌ها هستند که میگویند باید جلوی اعتراض بود و بالاخره این طبقه را از این سوراخ درآورد. کارگر باید قدرت را بدست بگیرد. من میگویم این وسیع است. این طیف خیلی وسیع است. حالا ممکن است خیلی‌ها بطور بالفعل چهارچوب فکری‌اش را مجبور شود از جنبش جناح چپ سندیکالیسم (اگر بتوان گفت) یا از سنت‌های دیگر در طبقه

کارگر بگیرد. یا سیمایش را گنگ گذاشته باشد. ولی واقعیت این است که آن کمونیسم کارگری است که توی مملکت در جریان است. کارماست که به نظر من چهره این گرایش را در مقابل بقیه مشخص میکند. من خطوطی را میگویم که اگر من آنجا بودم و به من میگفتند چه جور رهبر کارگری هستی چه جور کارگر هستی، چرا به خودت میگویی یک گرایش متمایز... این‌ها را میگفتم:

- در قبال مبارزه اقتصادی در تمایز با چپ سنتی و خرده بورژوازی ایران، کاملا به آن معتقدیم و به کسب چیزهای جزیی معتقدیم. معتقد هستیم ما باید در متن جنبش اعتراضی باشیم برای گرفتن هر چیز جزیی. اصلا جز این نمیشود.

- در قبال کار علنی و توده‌ای میگفتم ممکن است. برخلاف آن چیزی که چپ سنتی ایران میگوید یا دوره دمکراسی است که میشود کارهای علنی صورت داد یا نیست که من بروم مخفی شوم یا جوخه درست کنم یا کمیته‌های مخفی، کار علنی ممکن است و راه من جنبش مجمع عمومی و با جنبش شورایی است. اصلا دارد انجام میشود. خیلی جاها این کارها انجام میشود.

- در قبال تشکل توده‌ای میگفتم لازم است. حیاتی است که طبقه کارگر تشکل توده‌ای داشته باشد. فرق ما با آنها (که رفتند خانه کارگر و هر کس دیگر که بیرون خط من است) این است که من معتقدم که این تشکل‌ها را باید ایجاد کنیم. به همت خودمان و به زور خودمان به کرسی بنشانیم، بودنشان را و به رسمیت شناختن شان را. فرق ما اینجاست.

- چه تشکلی؟ بحث ما این است که برای شرایط ایران شورا بهتر است. جنبش مجمع عمومی راهش است. جنبه قانونی آن چه اهمیتی دارد؟ میگفتم خیلی اهمیت دارد، باید مشروعیت قانونی بگیرد. باید به کرسی بنشانیم. نمیتوانیم همینطوری نگاهش داریم.

- در قبال سازمان‌های دولتی چی میگی؟ من میگفتم همه‌اش را باید منحل کرد. سازمان‌های کارگری دولتی، همه را باید منحل کرد. موضع من تحریم است.

- کمونیست بودن تو، خودش را در چه نشان میدهد؟ همان که گفتم. میگفتم این چیزهایی که گفتم بخشی از فعالیت ماست بعنوان یک خط. ما داریم ایده‌های انقلاب کمونیستی را پخش میکنیم. سلولهای کارگری بوجود میآوریم که به این ایده‌ها متعهد هستند، حول این ایده‌ها شکل گرفته‌اند. ادبیات کمونیستی را میان آنها میخوانیم. کانونهای کمونیستی درست میکنیم. شبکه‌های کمونیستی درست میکنیم. حتی سازمان حزبی کمونیستی درست میکنیم. تهییج میکنیم انقلاب کارگری را و حکومت کارگری را. کس دیگری این کارها را نمیکند، ما میکنم.

راجع به ایدئولوژی و تئوری؟ ما مارکسیست هستیم. فکر میکنیم این تئوری خوب است. و مشکلی نداریم. قابل کاربست است. ابهام خاصی در آن نداریم. در تمایز با فلانی و فلانی که شش تا تجدید نظر کرده‌اند، احتیاج به تجدید نظر نداریم.

- راجع به حزب؟ من میگفتم طبقه کارگر به حزب کارگری احتیاج دارد. حزب کارگری و کمونیستی احتیاج دارد. باید ساخت. یا میگفتم حزب کمونیست هست، یا باید کاری کرد. ولی بی حزب هم میشود، حالا باید دید لیبرال‌ها چه میکنند، این خط من نیست. میدانم عنصر تاریخی فدایی، خط من نیست. حزب کارگری باید وجود داشته باشد.

- در قبال اتحاد عمل؟ میگفتم اتحاد عمل یک مقوله کارگری است. مجبور به اتحاد عمل هستم با هر خطی که بیاید بر سر آن مطالبات معین و میخواهد آن هم کاری بکند. من این را در مبارزه پیدا میکنم. اگر جنبش مجمع عمومی است، ما توی مجمع عمومی هستیم. اگر مساله اعتصاب است حتما مینشینیم، همه ما اعتصابیون حرف میزنیم. روی اتحاد عمل موضع من این است. خط مشی حزبی‌ام یک چیز دیگر است. با احزاب ممکن است من اتحاد عمل بکنم یا نکنم. با کارگر بغل دستم که توی همان مبارزه است، از هر قماشی که باشد، اگر توی همان مبارزه هست اتحاد عمل من امری است طبیعی.

- در قبال رژیم چه میگویی؟ میگم باید سرنگون بشه، خیلی ساده. فرق من با صد نفر دیگر که ممکن است بگویند نباید سرنگون بشه.

- راجع به ناسیونالیسم؟ باید ریشه ناسیونالیسم را از ایران برکند. ده شاهی اعتقاد به دکتتر مصدق و بنی‌صدر و این طایفه ندارم. به تمامیت ارضی هم اعتقادی ندارم. به لیبرالیسم هم همینطور، مذهب هم همینطور. چهار خط هم راجع به این‌ها دارم بعنوان آن خطر رادیکال.

من میگویم ما باید کمک کنیم که چنین تصویری از یک خط در طبقه کارگر بشود تصور خودش ازش در مقابل گرایشات دیگر و خود همین خطوط هر کدام ما را از یک طیفی تفکیک میکند. چه آنکه زده است زیر تئوری، چه آنکه با یک گرایشات حزبی کنکرت وجود دارد. آنکه به کار قانونی اعتقاد ندارد. آنکه اعتقاد دارد و فکر

کمونیست ۲۶۹

^[1]

در مورد گرایشات ...

میکند کار قانونی کار ملتسمانه است آن را هم قبول ندارد. آنکه میگوید باید سندیکا درست کرد من جواب میدهم باید شورا درست کرد. باید هر کدام از این تکه‌هایی که تجسمی از این گرایش میدهد، خودش نشان میدهد که با بقیه طیف‌ها چه بحثی داریم. چه اختلافی حس میکنیم.

بحث من خلاصه‌اش این است: فکر میکنم باید به این جواب داد. آیا این حرفها هوایی است؟ بحث همانطور که از همان اول گفتم اینطور نیست. این تمایل طبیعی و منطقی بخش زیادی از رهبران کارگری ایران است. منتها اگر چپ را قبول ندارد، یک نقطه مثبت است. چون گفتم خودم هم چپ را قبول ندارم. کسی که این اعتقاد را داشته باشد باید یک مقدار این چپ را قبول نداشته باشد. چون او هم نصف این‌ها را قبول نداشته و همین الان هم قبول ندارد. یا مثلاً کارگری که به مصطفی میگوید چپ‌ها فلان. من نمیدانم راجع به مصطفی چه فکر کرده بود. باید بروم ببینم در خانه‌اش چه میگوید. به رفیقش چه میگوید. سازمان چپ خیلی مراجعه میکند به کارگر. رفیق داشته‌ایم که گفته است آقاجان دور و بر من پیدایتان نشود. فقط یک جوری روزنامه‌تان را بدست من برسانید. به نظر من آن آدم سوسیالیست خیلی جدی است. بخصوص جمله اولش که دور و بر من پیدایتان نشود! به این معنی من فکر میکنم ماتریال انسانی‌اش هست. گرایش واقعی‌اش هست. دارد اعتراض و اعتصاب میکند. نمیگویم گرایشات دیگری نیستند و کسانی که مرزبندی دارند با این حرفها، فعال نیستند و در رأس جنبش اعتراضی خیلی جاها نبوده‌اند. ولی این گرایش هست و خیلی هم فعال است. به نظر من اگر کسی در جمهوری اسلامی و زیر این فشار مذهبی و با این به اصطلاح فشار به سازش که روی طبقه کارگر حاکم است هنوز دارد اعتراض میکند، آن هم جلوی جنگ سر ساعت کار، جلوی جنگ سر سود ویژه، جلوی جنگ سر اضافه دستمزد، حتماً چنین تپیی است. وگرنه اگر طور دیگری بود، دولت هزار و یک جور سوراخ جلویش گذاشته بود که راهش را کج کند و از آن سوراخ بیرون برود.

یک نکته دیگر بگویم راجع به جمهوری اسلامی. یکی از رفقا پادم نیست کدامیک از رفقا در صحبت‌هایش اشاره کرد که این خیلی مهم است. به نظر من جمهوری اسلامی فرقی با رژیم شاه این است که به خودش در دل یک انقلاب مشروعیت داده است. در نتیجه خیلی طبیعی است، خیلی از کارگران فکر میکنند (امیر بود گفت دستگاهی بودند) دستگاهی بودن با این رژیم خیلی فرق میکند با دستگاهی بودن با یک رژیم دیگر. آخر انقلاب کرده، بعد جنگ کرده، کفایت کمی ناسیونالیست باشی، کمی مذهبی باشی تا این رژیم یک رژیم مشروعی به نظر بیاید. انقلاب ۵۷ هم پشتش است و علیه آمریکا. خیلی فرق میکند که یک کارگری گرایشات به اصطلاح اصلاح‌طلب‌ها و غیره با این دولت بیایند و بروند. بگویند میشود در این چهارچوب کار کرد چون مثل رژیم شاه نیست و مناسباتش با طبقه کارگر مثل رژیم شاه نیست. مناسبات فکری‌اش. به یک بهانه‌های دیگری سر کار است و این بهانه‌ها را توانسته است در مغز یک عده‌ای بکند. دقیقاً به همین دلیل میگویم در شرایطی که کسی خارج این قضیه میایستد دیگر باید ببینم چقدر چپ است. خود این نشان میدهد کسی که توی یک چنین جوی میایستد و خارج حکومت و نمیخواهد داخل شورای اسلامی برود، نشان میدهد چقدر ناسیونالیست نیست، چقدر مذهبی نیست، چقدر چپ است. چقدر خط حزب توده را نمیخواند. من میگویم اینها شاخصهای واقعی است. چون حزب توده که آنجاست، این که آنجا نیست یعنی آن خطر را نمیخواند. به شوروی توهم ندارد. از انقلاب ۵۷ هم یک جمع‌بندی دیگری دارد و به چپ هم یک موضع و برخورد دیگری دارد. کاملاً نشان میدهد که کارگری که بیرون از شورای اسلامی میایستد، بیرون انجمن اسلامی، و اعتراض میکند و مطالبه خودش را مطرح میکند چقدر چپ است و چقدر آگاهانه چپ است. من این را شاخصی از این قضیه میگیرم با توجه به وضعیت جمهوری اسلامی.

این نوشته متن خام پیاده شده از روی نوار ضبط شده در جلسه ک‌ش است و هیچوقت تصحیح نشده است.

اساس سوسیالیسم انسان است

هشت مارس در ایران،

جنبش انقلابی که یک روز آتش بس نداده است

در جهانی که زیر دست و پای مشتی گانگستر ضدبشر، که در سراسر جهان بر مسند ریاست قدرت در گوشه و کنار جهان نشسته اند، به منجلابی غیر قابل زیست تبدیل شده است! جهانی که میلیونها و میلیاردها بشر کره خاکی تحت سلطه قدرت هایی که اطلاق وحوش به آنها ارفاق عظیمی است، هر روز و هر لحظه زندگی میکنند!

در جهانی که سی سال است میلیونها انسان بی گناه، تنها و تنها برای حفظ ریاست آمریکا بر مسند ریاست جهان، زیر لگد میلیتاریسم و بمبارانها و محاصره های اقتصادی و به گرسنگی کشاندن قربانی می شوند، جهانی که در آن نژادپرستی، قوم پرستی و مذهب، این محصولات فصلی و موسمی بورژوازی غرب، رنگ خود را به سراسر جهان زده است و در آن بایدن ها و ترامپ ها و نتانیاهو ها، خامنه ای ها، اردوغانها و بن سلمان ها، قرار است چهارچوب های «حق و باطل» های زندگی بشر را تعیین کنند!

یک جنبش مقاومت جهانی، از خاورمیانه و ایران تا آمریکا و انگلستان و سراسر جهان، برای پایان نهادن به این سرنوشت نوشته شده توسط اقلیتی انگلی، مفتخور و استعمارگر برای اکثریتی کارکن و مولد، براه افتاه است!

در جهانی که در مقابل چشمان حیرت زده جهانیان، در غزه قتل عام و نسل کشی غیرقابل توصیفی براه انداخته اند و کسی در میان کلوپ این گانگستر ها، از مدافعین تا «مخالفین سرسخت» این نسل کشی، نه میل و نه توان توقف حمام خون در غزه را دارد! چرا که «منافع اقتصادی» و «توازن قوا» قطب نمای رقابت ها و جدال هایشان است!

در جهانی که در آن، در کشورهایی چون ایران، در قالب یکی از نیروهای «مطرح» و از «بازیگران» و «میوه چینان» حمام های خونی که توسط «سروران» جهانی بورژوایی، براه افتاده است، حق انسان و حق زن، آزادی عمل انسان و آزادی عمل زن، از آزادی عمل حشرات کمتر است! گردانهای این جنبش جهانی زمین را زیر پای حاکمیت به لرزه در آورده اند.

این جنبش جهانی امروز حول همدردی با قربانیان بیشمار و میلیونی در فلسطین، دیروز حول شور و شوق انقلاب زنانه در ایران، و کمی پیش از آن حول حق کارگر در ایران و خواست «اداره شورایی»، حول حق زندگی سیاهان در جنبش «زندگی سیاهان مهم است» یا بهار عربی و انقلابات مصر و تونس، و تحرک های کارگری، سکولاریستی، ترقیخواهانه غیرقومی و غیرمذهبی در خاورمیانه شکل گرفت.

یکی از گردان های عظیم و پیشرو این جنبش جهانی، جنبش انقلابی زنان در ایران است که حتی یک روز هم به دشمنان اش در قدرت آتش بس نداده است! اگر هشت مارس امسال در ایران، همچون همه سالها موضوعیت دارد، این وجه از قدرت آن است! قدرتی که نباید اجازه داد به بهانه هیچ بحران و فاجعه جهانی، زیر دست و پای مشتی فرصت طلب و «نان به نرخ روز خور» در عالم سیاست، انکار شود و تضعیف شود!

ایران، یکی از کانون های قدرتمند جنبشهای مترقی و آزادیخواهانه جهان، و یکی از کانون های جنبش سوسیالیستی است! جامعه ای که در تمام طول حیات ارتجاع اسلامی بر بالای سرش، حتی یک روز هم به موقعیت خفت باری که به نیمی از جامعه، یعنی زنان، از نوزادی تا سالمندی و مرگ تحمیل کردند، نه رضایت داد و نه با هیچ سرکوبی به آن تسلیم شد! نه جنگ ایران و عراق، نه دشمنی و دوستی با آمریکا و روسیه و اروپا، نه میلیتاریسم و نه تروریسم، نه خطر جنگ و تحریم و نه تلاش های مضحک باندهای اصلاح طلب درون حکومتی، نه تلاش در منزوی و حاشیه ای کردن آن تحت نام «میهن» و «آبادی» نه تلاش برای ایجاد تفرقه های قومی و مذهبی و ... هیچیک قادر به عقب زدن این جنبش نشده است!

جامعه ای که در آن پس از خیزش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، زنان و جوانان، ورق را برگردانند! جنبش حق زن از موقعیت دفاعی به موقعیت تعرضی شیفت کرد! نه تنها حجاب و همه ارزش های کثیف اسلامی که مجازات «بی حجابی» را لگد مال کرد و حق تعرض به اسلام، مذهب، سنت، عقب ماندگی و نابرابری را مجاز کرد!

امروز کسی جلو دار تعرض زنان به حجاب و قوانین آپارتاید جنسی نیست! کسی جلودار تعرض همگانی جامعه علیه اسلام و خرافه دین و دستگاه مافیای مساجد و گله آخوند ها و جنبش برای رفاه همگانی، نیست! جنبش اجتماعی میلیونی که دو سال پیش برای حق زن در ایران قد علم کرد و جهانی را، از خاورمیانه تا اروپا و آمریکا و سراسر جهان گرد خود به تحرک درآورد، نه تنها هنوز زنده است که سنگر های مهمی را به بهای زیادی، بدست آورده است! در هشت مارس امسال، باید این دستاوردها را مرور کرد، و از این سکوی بلند، برای پیشروی های بیشتر، اندیشید!

در جامعه ایران کارگر معترضی که ابتدایی ترین حق خود را میخواهد به شلاق میکشند، زنان و کودکان دختر طبقه مولد را به تن فروشی و خانواده های کارگری را به کار کودکان، اعتیاد و گورخوابی محکوم میکنند. در این جامعه زنان و دختران را حتی از ابتدایی ترین رفتار فردی، لباس و شادی محروم میکنند. در چنین جامعه ای به روشنی جنبش برای حق زن را به جنبش علیه سلطه اسلام بر ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه و به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای خلاصی از استثمار و بهره کشی اقلیتی انگلی از اکثریتی مولد، گره زده است.

«خطر» سرنگونی جمهوری اسلامی، خطری که قدرت حاکم حس میکند، به خاطر در هم تنیدگی این دو جنبش و قدرت است!

به حکم رویدادهای چند سال اخیر، و عقب نشینی های سیاسی و ایدیولوژیکی که طبقه کارگر و جنبش حق زن به قدرت حاکم تحمیل کرده است، رهایی زن در ایران، عملاً و رسماً به جنبش طبقه کارگر برای رهایی از انقیاد و بردگی مزدی، گره خورد است!

هشت مارس امسال، جنبش حق زن، میتواند نه تنها پیشروی هایش را جشن بگیرد، یاد جانباختگان خود را گرامی بدارد، که سازو کار تعرض های بیشتر را تدارک ببیند و برای تسخیر سنگر های بیشتر و پیروزی نهایی، خود را مهیا کند.

حزب حکمتیتست(خطر رسمی)

۳ اسفند ۱۴۰۲ - ۲۲ فوریه ۲۰۲۴



جنبش های طبقاتی ...

با امریکا برقرار است.
دول غرب به جمهوری اسلامی روی خوش نشان می دهند.
جمهوری اسلامی سر برداشتن تحریم ها با امریکا توافق کرده.
میلیاردها دلار آزاد شده است...
در نتیجه، کشیدن دستمزد مکفی و معیشت جامعه از حلقوم جمهوری اسلامی که درآمدهای جامعه را توسط بورژوازی و ابسته به خود و نظامیانش قبضه کرده و آن را اختلاس،هزینه ی نیروهای کرایه ای و نیابتی و بین خود حیف و میل می کند، امری ممکن و وظیفه فوری و حیاتی طبقه کارگر است.

درست است نان مردم اولویت اول رژیم نیست و تقویت نظامیگری و تغذیه ی نیروهای مسلح و امنیتی ها و دستگاه های تبلیغاتی و مذهبی در داخل و منطقه در راس برنامه هایش است.
اما با هر اندازه فشار طبقه کارگر و مردم گرسنه، عقب نشینی هایی هم می کند.
در فاصله ی دو سال یارانه را ده برابر می کند.
ولو نه افزایش حداقلی دستمزدها و نه چندین برابر شدن یارانه ها به گرد پای تورم و گرانی نان و مسکن و بهداشت و دارو نمی رسد.
اما اینطور نیست که رژیم بیخیال نان مردم است و احساس خطر نمی کند.
جنبش نان و معیشت، خطرناک ترین دشمن جمهوری اسلامی است.

دلیل این که مردم بدون تفکیک طبقاتی مطرح می شوند برای این است اپوزیسیون بورژوایی خودش را صاحب مردم می داند و طبقاتی بودن جامعه و اهداف و خواستها را نمی پذیرد.
نه این که نمی فهمد که جامعه به طبقات تقسیم شده.
می فهمد اما تلاش می کند آن را نادیده بگیرد.
و یک منفعت مشترک برای کل جامعه تعریف کند.
مثل دمکراسی، ناسیونالیسم و وطن پرستی، تمامیت ارضی، امنیت سرمایه و...
حتی وعده ی بهبود شرایط کار و زندگی طبقه کارگر نمی دهد.
چرا که اساسا طبقه کارگر موضوعش نیست.»

حکمت:
این که رژیم وضعیتش خراب است قابل انکار نیست.
اما گفتن این که رژیم وضعیتش خراب است و مردم ناراضی اند و ندیدن عوامل و پیچیدگی های سیر وقایع، خوشباوری مضر است.
ندیدن این پیچیدگی ها، اتخاذ سیاست و اقدامات و پراتیک انقلابی را بسیار دشوار و اساسا به خطا می برد.

وضع رژیم خراب است به معنای فرجه ای برای طبقه کارگر است که حرفش را بزند.
جنبش کارگری با این اوضاع چه کار میکند.
حرف بر سر باورها و خوشباوری ها نیست.
بر سر وظایفی است که در این دوره برعهده کمونیسم وطبقه کارگر قرار می گیرد.

مردم برای چیزهای مختلف میآیند.
از جمله اینکه کارگران قانون کار می خواهند و از بیحقوقی و بی قانونی در تامین شغل و قرارداد ثابت و دستمزدها و...
بستوه آمده اند.
قانون کار بهانه نیست.
فقرا نان و تامین معیشت می خواهند.
خواست نان هم بهانه‌ای برای شلوغ کردن شهر نیست.
نان میخواهند و حتی ممکن است در شرایط بحرانی تر انبارهایی را هم مصادره کنند.

مردم بطور واقعی در صورتی که آلترناتیو روشنی مقابل خود نداشته باشند، تصویر روشنی از اوضاع ندارند.
بدون این خودآگاهی جنبش ها و اعتراضات، مردم به دنبال اتفاقی می روند که بیفتد و نمی دانند آن اتفاق چیست.
ندیدن پیچیدگی های این شرایط، ندیدن تمایلات واقعی در جامعه و رها کردن مردم زیر این و آن پرچم است.
هر کسی در کنج خانه اش به این فکر می کند تا وقتی که رابطه با امریکا برقرار نشود، نفت را نخرند، تحریم اقتصادی را بر ندارند، اوضاع و موشک پرانی ها قطع نشوند، جمهوری اسلامی هنوز تروریست باشد، هنوز نگران حزب‌الله لبنان باشد و اوضاع به درجه ای نرمال نگردد، نانی در کار نیست، شغلی در کار نیست، مسکنی در کار نیست...

در مقابل این وضعیت دو راه حل و جواب وجود دارد.
یکی بورژوازی پروغرب ایران است که میگوید می تواند این وضعیت را نرمال کند و نان مردم را تامین نماید.

طبقه کارگر و کمونیسم اش هم راه حل زیر و رو کننده ای برای تامین نان و معیشت مردم دارد.

مردم زیر یکی از این پرچم ها می روند.
وظیفه ی کمونیست ها و طبقه کارگر آگاه جلوگیری از رفتن مردم زیر پرچم و وعده های بورژوازی پروغرب و تشدید مبارزه علیه جمهوری اسلامی و به عقب نشاندن مدام این رژیم و کند کردن سلاح سرکوب و کشتارش است.

طبقه کارگر باید بداند کجا ایستاده است.
ضدیت بورژوازی و خرده بورژوازی ناسیونالیست و عموم خلقی و اقشار مرفه و صاحب مالکیت جامعه با سوسیالیسم و طبقه کارگر مثل روز روشن است.
یک روزی همه بورژوازی صف میکشد و خواهد گفت که منظورش از «آزادی زندانیان» آزادی زندانی‌های راست است، آزادی زندانی‌های چپ نیست.
وقتی حرف از افزایش دستمزد و تامین معیشت کامل طبقه کارگر است، این تنها کارفرما نیست که

مخالف است، تمام تجاری هستند که اگر مزد را بالا ببری قیمت اجناسش را بالا می برد.
احزایشان را یا دارند و یا تشکیل می دهند.
تنها حرف از تضعیف رژیم نیست که تضعیف می شود، صحبت از صف بورژوزی و طبقات دارا است که در مقابل طبقه کارگر و رفاه و آزادی تشکل و اعتصابش می ایستد.
بورژوازی در اپوزیسیون و دارو دسته های سیاسی داخل جامعه و در لایه هایی از حاکمیت در ضدیت با طبقه کارگر همسو هستند.
در صورتی که پایه های نظام سرمایه داری بخطر بیفتد همگی روی اعتصابات کارگری و اعتراضات کارگری چاقو می کشند.
شوراها و مجامع عمومی با هجوم ارتجاع علنی در خیابان روبرو میشوند.

دهها تشکیلات و پرچم در جامعه وجود دارد و بوجود می آید که بگوید هر کی کجا ایستاده.
بورژوازی و خرده بورژوازی ایران که تا عمق استخوانش ناسیونالیست است میآید و جلوی کارگر انترناسیونالیست میایستد.
آنتی-سوسیالیسم اقشار مرفه و صاحب مالکیت جامعه بشدت عیان است.

گرایش به اینکه بحث قدرت سیاسی مطرح نشود زیاد است، بخاطر اینکه بورژوازی نمیخواهد بحث قدرت سیاسی مطرح بشود.
بخاطر اینکه خرده بورژوازی نمیخواهد بحث قدرت سیاسی مطرح بشود.
در انقلاب ۵۷ علیه شاه هر دوی این اقشار میخواستند، نمایندهشان هم معلوم بود کی هست.
حتی یک بورژوا پشت شاه نایستاد.
امروز کل بورژوازی ایران پشت جناحی که بخواهد این پروسه را به یک تغییر روبنایی با حفظ نظم اقتصادی، سیاسی و نظامی و بوروکراتیک تبدیل کند، میایستد.

کل جناح راست جامعه هنوز به جمهوری اسلامی آویزان است.
امیدش به ارتش و سپاه برای حفظ وضع موجود منهای ولایت فقیه است.
اپوزیسیون بورژوایی می ایستند ببینند توی این معادلات جدید چه جایی برای آنها منظور شده.
و اینها هم با هم کنار می آیند سر این قضیه.

منتهای اهداف بورژوازی چه در درون و چه بیرون رژیم تعدیل وضع موجود حتی با بقای جمهوری اسلامی ولو با تغییراتی روبنایی اما با حفظ نهادهای نظامی و امنیتی و دولتی « قضایی، مجلس ...» است.
بورژوازی و حامیانش در میان مردم، تعدیل را برای خود معنی می کنند.
می گویند به امریکا و اسراییل کاری نداریم و دوست می شویم.
تحریم ها برداشته می شود.
نیروهای نیابتی همانجوری که حالا هستند نمی ماند.
صلح برقرار می شود.
رابطه با غرب برقرار می شود.
نفت فروش می رود.
پول ها آزاد می شوند، دیگر هیچ آخوندی فتوا نمی دهد.
حجاب اجباری نیست.
ولایت فقیهی وجود نخواهد داشت...

سوال این است که آیا توده ی مردم و همگان با این تصویر مخالفت خواهند کرد؟
نه الزاما.
اگر مخالفتی وجود داشته باشد آن طبقه کارگر است.
چون در این سناریو هیچ منفعتی عایدش نمی شود.
ولو وعده شغل و حتی قانون کار و غیره بدهند اما چشم تغییر جدی در شرایط کار و زندگی طبقه وجود ندارد.
پس باید طبقه کارگری داشته باشیم که برای این کشمکش آماده شود.

مساله سرنگونی و قدرت سیاسی برای طبقه کارگر و کمونیسم اش موضوعی مربوط به سرنوشت آینده ی این طبقه است که نمی خواهد کارگر ارزان کار مزدی باشد.
می خواهد اتحادیه و شورایش را داشته باشد.
می خواهد در سرنوشت اقتصاد وسیاست و فرهنگ جامعه دخالت کند.
می خواهد آلترناتیو خودش را به کرسی بنشاند.
می خواهد خود را برای این نبرد آماده کند.
طبقه کارگر به دوره انقلابی ای فکر می کند که بتواند در یک کشمکش طبقاتی جمهوری اسلامی را بطور قاطعی سرنگون کند و آلترناتیو و اهداف خود را به آلترناتیو جامعه تبدیل کند.
برای نان و معیشت و رفاه و آزادی راه حل انقلابی دارد.
اما توده ی مردم «همگان» الزا نمی خواهند کار به اینجا کشیده شود.
طبقه کارگر تا زمانی که قدرت طبقاتی واقعی اش را نشان ندهد، در این مسیر تنها است.

«طبقه کارگر باید در تحولاتی که بهر ترتیب صورت خواهد گرفت، با چنان اتحاد و قدرت و تشکیلات شورایی و مجامع عمومی اش وارد شود که معادله را به نفع سرنگونی قاطع جمهوری اسلامی و پایه گذاری حاکمیت شوراهای کارگری و مردمی تغییر دهد.
در غیر اینصورت هر اتفاقی بیفتد نهایتا بورژوازی با همه نهادهایش باقی می ماند ولو دیگر آخوندها در قدرت نباشند و به حوزه های دینی شان برگردند.
اما سرداران سپاه و بسیج و ژنرال های ارتش و نهاد مجلس و قوه قضاییه و زندان و نیروهای امنیتی برای حفظ نظام سرمایه داری و بورژوازی فکل کراواتی جدید، باقی می مانند.
این مخاطره ای است که نادیده گرفتن آن اشتباه تاریخی و اسفناکی است.
به این معنی نباید به اعتلای انقلابی خودبخودی دلخوش کرد.
به ماندن همگانی مردم در صحنه برای جارو کردن نظام بورژوایی و طبقاتی متوهم بود.
این اتفاق نمی افتد.
در انقلاب ۵۷ هم اتفاق نیفتاد.
ارتش دست نخورده به رژیم جدید سپرده شد.
ساواک فقط تغییر نام داد.
قوه قضائیه همان قاضی های دوران شاه به اضافه تعداد دیگری و وارد کردن شرع و فقه در قوانین مدنی و سیاسی و جنسیتی ...

این کشمکش طبقاتی راه سر راست و آسانی نیست.
افق سیاسی ای که طبقه کارگر و کمونیسم اش به جنبش های اجتماعی، جنبش آزادیخواهی زنان، جنبش خلاصی فرهنگی جوانان و مطالبات آزادیخواهانه ی جامعه از جمله آزادی بیان و تشکل و آزادی زندانیان سیاسی و لغو اعدام و از این قبیل می دهد، این است که توازن قوای کشمکش های طبقاتی را هم در صفوف خود مردم و هم در مقابل بورژوازی که نمی خواهد اوضاع به شرایط و اعتلای انقلابی تبدیل شده و ستون ها نظام سرمایه داری فرو بریزد، به نفع خود تغییر دهد.

اگر در کشمکش طبقاتی در جامعه، طبقه کارگر و کمونیسم اش هژمونی و تسلط نداشته باشد، هر خیزش و قیام و حتی انقلابی نهایتا به انتقال قدرت از جمهوری اسلامی به بخش دیگر بورژوازی می انجامد که حتی در ابتدا از سکولاریسم حرف می زند اما مثل دوران شاه آیت الله ها و حوزه ها و شرعیات و دین و حج و مناسک مذهبی تاسوعا عاشورا و سینه زنی و غیره باقی می مانند.
و همین ها است که به نام رژیم جدید در مقابل طبقه کارگر میایستند و به اعتصابات کارگری حمله می کنند ...»

اعتلای انقلابی و انقلاب پاکدام نیرو؟

حکمت:
در کشمکش های جامعه روشن است که شرایط جدید و عقب نشینی های جمهوری اسلامی را می بینیم.
در این اوضاع گرایش کمونیستی در صفوف طبقه کارگر و جنبش های اجتماعی رادیکال است که به دنبال سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، تغییرات اساسی، مساله قدرت سیاسی و راه حل انقلابی برای نان و هر چیز دیگری است...
و گرایش بورژوایی و همگانی که نمیخواهد این اتفاق بیفتد، نمیخواهد اصلاً خیلی از این سؤالها در طول این دوره مطرح بشود.

پراتیک صف پیشرو طبقه کارگر، پراتیک بخش سوسیالیست جنبش کارگری تعیین میکند که میتواند اعتلاء باشد یا نه.
این پراتیک باید بتواند مطالباتی از طبقه کارگر را تبدیل بکند به یک مطالبات وسیع اجتماعی.
مسأله مهم این است که اولاً کارگران میتوانند اکثریت‌شان زیر پرچم بخش رادیکال جنبش بیایند، یا جذب حکومت و جناحهای محافظه‌کاری میشوند که به آن ها وعده نان میدهند؟
ثانیاً این جنبش کارگری میتواند شعار های عمومی- اجتماعی مطرح بکند مثل آزادی زن، مثل آزادی مذهب، مثل آزادی زندانی سیاسی، مثل جدایی مذهب از دولت و غیره، که مردم را سر این به صحنه بکشاند با رهبری طبقه کارگر و رهبران کارگری توی جامعه؟
این سوال ها باید مطرح شوند و باید جواب بگیرند.

کمونیست ها شعار نمی دهند که انقلاب می شود یا اعتلای انقلابی می شود.
من میگویم، جمهوری اسلامی وضعیتش خراب است در نتیجه تحركات و اعتراضات بیشتر می شود.
کشمکش طبقاتی، تحرك طبقات و اقشار مختلف جامعه را خواهیم داشت.
پرچم های مختلف برافراشته می شوند و با تلاش بورژوازی برای تطبیق خود با شرایط روبرو می شویم.

این خوش خیالی است اگر تصور کنیم این تحرك همه چیزش تحرك ما است و نه تحرك بورژوازی و نه تحرك خرده بورژوازی.
خوشخیالی است اگر فکر کنیم که رژیم یک قالب نشکنی دارد و اصلاً یک چیز خشکی است که یا میشکند و متلاشی میشود، و یا میزند و میماند به همین شکل کامل و جامعش!
تصور عقب‌نشینی این رژیم وجود دارد.
برای اینکه متلاشی نشود عقب‌نشینی میکند تا بخشی از جامعه را بطرف خود بکشد.
این رژیم وقتی احساس خطر جدی کند در سرکوب و بعد از هر شکست جری‌تر میشود.

بعلاوه جمهوری اسلامی در کشمکش طبقاتی و اجتماعی از جناح ها و گرایشات دیگر علیه جناح رادیکال جامعه استفاده می کند.
آنجایی که خودش بتنهایی نتواند بایستد، از ناسیونالیست ها و بورژوازی منفعت طلب و احزاب و جریانات قومی برای ایجاد شکاف در جامعه در مقابل جناح رادیکال جنبش های اجتماعی قرار می دهد.

« برای مثال در کردستان یک بار جریانات ناسیونالیت در مقابل کمونیست ها و جنبش آزادی و برابری قرار گرفت.
برای جمهوری اسلامی تکرار آن مشکل نیست.
احزاب ناسیونالیست کرد اصلا ابایی ندارند که کارگران و کمونیستهای کردستان را بزنند.
جمهوری اسلامی هم نباشد و توازن قوا به نفع طبقه کارگر و کمونیسم اش نباشد باز هم به جنگ با آن ها بر می خیزند.»

هر حکومت دیگر بورژوایی سعی میکند در یک شرایط بحرانی در صفوف جامعه شکاف بیندازد.
تبلیغات ضد کمونیستی و ضد کارگری تشدید می شود.
سیر محتمل این است که کشمکش بین راست و چپ در جامعه ایران عمده میشود.
کشمکش بین راست و چپ در کارخانه ها در جنبش زنان و غیره به شکل اصلی حیات سیاسی تبدیل میشود.

یک نکته دیگر که باعث میشود اعتلای انقلابی به آن صورت

جنبش های طبقاتی ...

نیاشد، مقاومت ارتجاع است بنظر من. ارتجاع باید نتواند مقاومت کند، باید تاکتیهایش را گم کند، عقب بنشیند، گسسته بشود. بنظر من فرق این رژیم با رژیم شاه این است که این میایستد، سرکوب میکند، ارباب میکند، نمیگذارد کنترل از دستش خارج شود. بورژوازی پشت شاه را با اولین تعرض توده‌ای خالی کرد. بنظر من جمهوری اسلامی چنین رژیمی نیست.

هر تأکید ما به اینکه مردم بروند به سمت این سرنگونی هنوز کافی نیست. آنچه‌ی که ما باید تأکید بکنیم این است که طبقه کارگر در این ماجرا چه جوری صَف خودش را نگهدارد و چه جوری مطمئن باشد، توهم نداشته باشد به بورژوازی و خرده بورژوازی چه در بالا، چه در سطح کوچه و مدرسه، چه در سطح دانشگاه، چه در سطح احزاب و جریانات سلطنت طلب و ملی و مذهبی و مجاهد و ... که می آیند سراغش. دلایل خیلی حادثری وجود دارد برای تأکید روی حرکت مستقل طبقه.

طیف کارگر سوسیالیست می تواند در این دوره سر نخ اعتراضات را به دست بگیرد. انتظارات بالا میرود و اعتراضات زمینه دارد. بحران اقتصادی و سیاسی رژیم عمیق تر می شود، شکافهای طبقاتی باز میشود و تضادهای طبقاتی تشدید میشود. در صورتی که طبقه کارگر حرکت بکند و جنبش مستقل خودش را به راه بیندازد و در صحنه سیاسی حرف مستقل خودش را بزند، این حرکت میتواند به یک اعتلاء انقلابی به نفع طبقه کارگر در ایران منجر بشود و ما برای این مبارزه می کنیم.

تمرکز کمونیست ها الآن روی تشکل و استقلال طبقه، تاکید بر نفوذ کمونیسم و ایجاد حزب طبقاتی کارگران، آلترناتیوهای سیاسی-حقوقی و اداری طبقه در جامعه، افشاء دائمی جمهوری اسلامی و جناحهای مختلف اپوزیسیون باید باشد. «خط تاکید از من است»

باید طبقه کارگر ابزار قدرتش را بسازد تا بتواند بگوید من با این ابزار ها با مجامع عمومی و شوراهایم قدرت را میگیرم. با شعار قدرت به شوراها در حالی که شورایی وجود نداشته باشد، قدرت به دست نمی آید. باید ابزار قدرت را ساخت و نشان داد. اگر نه، قدرت از بالا دست به دست می شود و نیرویی آلترناتیو واقعی در مقابلش نیست. طبقه کارگر زمانی یک طبقه و مدعی قدرت است که سازمان های قدرتش را ساخته باشد. مجامع عمومی و شورا و حزب سیاسیش را داشته باشد. اگر نه در هر مبارزه ی سیاسی و برای قدرت، به سیاهی لشکر دیگران تبدیل شده و بلایی سرش می آید که در انقلاب ۵۷ آمد.

کمونیست ها هورا کش انقلاب نیستند، وقتی که هنوز آمادگی شرکت در آن را بعنوان یک نیروی متشکل طبقاتی ندارند. مساله این نیست باید صبر کنیم طبقه کامل و در بست همه شوراهایش را داشته باشد، ولی یک استخوانبندی از تشکیلات کارگری و یک نوع رابطه حداقلی بین رهبران کارگری را ببینیم. اگر اینطور نشود، حامیان کمونیست ها می شوند کسانی در میان جوانان، دانشجو و دانش آموز و بخشاً هم کارگرهایی که عضو هیچ مجمع عمومی یا شورا یا اتحادیه و شبکه ی کمونیستی کارخانه ها و محلات کارگری نیستند. و حزب سیاسی کمونیستی می شود حزب آن ها. تِه تِه حرفم این ترس است که ما انقلاب را نبریم جلو، انقلاب ما را بردارد ببرد جلو. کسی که توی یک دوره درست روی کمبود جنبش طبقه کارگر دست میگذارد، دارد به سیاسی‌ترین شکل ممکن عمل میکند و دارد مرکز ثقل کارش را همانجایی قرار میده که باید باشد. وظیفه ما جواب دادن به یک خلأ اساسی در جنبش کارگری و طبقاتی است و آن امتیزه بودن طبقه کارگر و نداشتن استخوانبندی وحدت و تشکیلات برای هر نوع فعالیتش

نقطه قدرت اساسی و بنیادی طبقه کارگر، در اقتصاد طبقه کارگر است. همین الآن هم همینطور است، موقع روز قیام هم همینطور است، تا ابد و آباد هم همینطور است. نه توی جمعیت کمی‌اش است، نه توی هیچ چیز دیگری، توی این است که این طبقه اقتصادی است. اگر ما با یک شرایطی مواجهیم که طبقه کارگر به دلیل عدم تشکلش بمتابه یک طبقه اقتصادی، هی توی سرش میخورد در سیاست، وقتی یک گشایشی بوجود میآید باید برویم تبدیلیش کنیم به آن نیرویی که نمیتوانند توی سرش بزنند بخاطر قدرتش بمتابه یک طبقه اقتصادی. اگر من رفتم بهش گفتم، ببین بابا جان چون تو اتحادیه نداری، چون تو شورا نداری، توی سیاست توی سرت میخورد، توی فرهنگ توی سرت میخورد، توی اقتصاد هم توی سرت میخورد. و این یعنی طبقه کارگر بی‌درنگ شروع به ساختن شوراها و جنبش مجمع عمومی اش کند.

از هر تک فرصتی که این شرایط بحرانی بوجود میآورد باید استفاده بکنیم، کارگر را از امتیزه بودن در بیاوریم، تا بعنوان یک نیروی سیاسی در جامعه خودنمایی بکند، بعنوان یک نیروی سیاسی. من هم نمیگویم اقتصادی. ولی ابزار یک نیروی سیاسی ممکن است این باشد که سه ماه تمام فقط میگوید من صد و پنجاه درصد اضافه حقوق میخوام. سر کار نمیروم. تحریم هست، نیست،

آمریکا میاد، نمیآید، هر چه میشود من صد و پنجاه درصد اضافه حقوق میخوامم و توی این قضیه «۱۵۰ درصد حقوق میخوامم» نماینده‌های مجامع عمومی هی بروند ملاقات همدیگر، هی قطعنامه صادر کنند، هی معلوم بشود که « فلانی» از رهبران رادیکال کارگرها است که بیاورندش توی رادیو و بپرسند آقا چرا نمیروید سر کار پس؟ بالاخره یکی را کارگرها بشناسند که این «آدم» هست که فردا اگر یک مجلس مؤسسانی شد این بتواند از طرف کارگرها برود توش. آنقدر قوام بگیرد که هر جوجه حزب‌اللهی که یک تیغ دادند دستش نتواند بیاید در کارخانه کارگرها را فراری بدهد. این حالت باید بوجود بیاید. و این کار ما است.

جنبش مجمع عمومی یکی از گر هگاه‌های کلیدی در جامعه ایران است. من نمیخوامم بیانیه‌های آلترناتیوی داشته باشم در مقابل جمهوری اسلامی و یا اپوزیسیون بورژوایی. میخوامم جنبش واقعی آلترناتیوی داشته باشم در مقابل آن ها. میخوامم به یک چیز مادی‌ای که توی فضا و مکان وجود دارد اشاره کنم در مقابل قدرت حاکم کنونی و هر کسی که داعیه قدرت دارد. میخوامم بگویم قدرت به آن! قدرت اینها! قدرت این حرکت اجتماعی! این حرکت را میخوامم به وجود بیاورم.

امروز تنها روزی است که اگر بخواهیم استقلال طبقه معنی داشته باشد باید جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم. امروز اگر اصلاً بخواهیم اعتراض سیاسی- اقتصادی و فرهنگی طبقه معنی داشته باشد باید برویم جنبش مجمع عمومی راه بیاندازیم و امروز روزی است که میشود راه بیندازیم و راه میافتد. یا جنبش مجمع عمومی راه میافتد یا کارگران میروند پشت سر نهادهای ارتجاعی. چون بالاخره یک چیزی را میخوانند تغییر بدهند.

بعلاوه، مجمع عمومی مرکز ثقل آموزش سوسیالیستی و تشکل سوسیالیستی طبقه است. جایی که هر کارگری یاد می گیرد و به این باور برسد که «قدرت سیاسی باید در دست کارگرها باشد».

چرا؟ برای اینکه جامعه روی دوش کارگرها است. بخاطر اینکه کارگرها هیچ نقشی جز آزادی بشر ندارند. بخاطر همه چیز. به هر مصیبتی که فکر میکنی وقتی حل میشود که قدرت سیاسی دست کارگرها باشد. این شروع بحث در هر کار کارگری است این را هر مبلغ کارگری می تواند در چند دقیقه بگوید و نشان دهد. نشان دهد که این قدرت با رفتن زیر پرچم این و آن شخصیت و جریان گرایش بورژوایی به دست نمی آید. فقط و فقط با استقلال طبقاتی کارگران، تشکل طبقاتی کارگران به دست می آید.

هیچ چیزی جز گفتن خود این حقیقت به کارگرها وجود ندارد. کارگری که آماده باشد این را بشنود و بتوانی این را به گوشش برسانی که باید قدرت را بگیرد و متقاعدش کنی که باید قدرت را بگیرد، مواجه میشود با این مساله که چگونه؟ و تمام فعالیت کمونیستی سر این چگونه است. این چگونگی را باید در مواضع و سیاست ها و تاکتیک ها و شناخت شرایط مشخص و این که قدرت دارد به چه سمتی می چرخد خود را نشان دهد.

میانبری برای رسیدن به قدرت سیاسی وجود ندارد. ورای آن کاری که باید در درون طبقه کارگر انجام گردد. با هلهله کردن نمی توان قدرت را گرفت، مستقل از این که طبقه در چه موقعیت عینی ایستاده، طبقه در خودش چقدر به هم بافته شده، طبقه چقدر رهبر دارد، طبقه چقدر در خودش یک متابولیسم تصمیم گیری دارد، طبقه چقدر قدرت مقاوت در مقابل موج برگشت را دارد، طبقه چقدر نسبت به اهدافش روشن است و چقدر نسبت به آلترناتیوش روشن است! همینطوری نمیشه رفت و قدرت را گرفت!

بدون این ماجرا، یا با بهای کم دادن به این ماجرا، دعوایی بالا نمیگیرد که مساله قدرت باز بشود. کارگر را میچلانند و میزنند و میروند هی استحالها و تغییر شکلهای خودشان را میدهند، یا قهرآمیز یا صلح‌آمیز. بالاخره هی میزنند و این کار را میکنند. الآن ۳۰ سال ۶۰ سال است دارند این کار را میکنند. من میگویم یک جایی بالاخره کارگر ایرانی میتواند بیاید بگوید «نمیکنم». و وقتی میگوید نمیکنم، نکند! این تضمین میکند.

بحث من این است؛ بدرجه‌ای که در ۳ ماه آینده یا توی ۶ ماه آینده یا نُه ماه آینده، جنبش کارگری ظرفهای مستقل خودش را داشته باشد، برای زدن حرفش (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی هر چه)، بدرجه‌ای که این را داشته باشد است که اصلاً مقوله‌ای بعنوان گشایش بعدی سیاسی و اعتلاء میتواند وجود پیدا کند. در غیر اینصورت ما با هیچکدام اینها مواجه نیستیم. با عصیان نان روبرو هستیم که توی مصر بوجود آمد. خیلی وقت پیش، زدند تار و مار کردند. سه روز طول کشید. با پانزده خرداد روبرو میشویم توی ایران. مردم عاصی اند، میریزند، ولی هیچ ساختمانی برای یک مبارزه سیستماتیک طبقاتی وجود ندارد.

وظیفه کمونیست های کارگری این است که به طبقه اش بگوید محو تماشای خیابان نشو، کارخانه و محله ات را ببین «محل کار و زندگی»، به سیاهی لشکر بی شکل و بی سازمان و امتیزه تغییر شکل قدرت تبدیل نشو. این کار در انقلاب ۵۷ شد و نتیجه اش را

دیدیم.

این را در نظر بگیرد که این اعتلاء بعدی، این گشایش بعدی، پایان کار نیست. ده تا رفت و برگشت دارد توی یکسال و دو سال. جدالهای اساسیی بوجود میآید که در آن صفبندیهای جدی وجود دارد. ممکن است تلاشی جمهوری اسلامی نوید یک گشایش برای یک عده‌ای را میده‌د، ولی در عین حال نوید یک خصومت جدی در داخل اردوگاه مردم و در رابطه کارگرها با بورژوازی به معنای وسیع کلمه را تصویر میکند، که اگر کارگر در این ماجرا متشکل نباشد.

آخر حرفم این است؛ همه چیز از سر سیاست است. ولی آیا اولین بحث سیاست بحث نیرو نیست؟ و آیا اولین جریانی که میخواهد در سیاست دخالت کند، مرکز فعالیتش را سازماندهی نیرویی که میخواهد در سیاست دخالت بکند قرار نمیده‌د؟ اصلاً قدرت سیاسی دارد گشوده میشود. اصلاً همین پس فردا دارد قیام میشود. اگر پروسه انقلاب از پروسه آمادگی طبقه کارگر تندتر باشد، ما یک باخت تاریخی دیگر میکنیم. نباید بگذاریم جامعه لنگر بردارد بیشتر از آنکه طبقه کارگر میتواند جوابگویش باشد.

از جمله اینکه سیستم عمومی شورایی کارگری و مجامع عمومی کارگری را که به درجه‌ای موجودیت پیدا کرده باشد که بتوانیم باعتبار آن و با حرمت آن در جامعه دست به قیام بزنیم، بوجود بیاوریم. اگر آنها نباشد همینطوری برویم قیام کنیم و اگر حتی قیام بشود کرد و یکی راه انداخت، یک آخوند سکولار ، یک ژنرال ارتش، ورثه ی یک شاه یا بورژوازی پرو غرب دمکراسی خواه که ارتش و زندان و پارلمان و اطلاعاتش را سازمان دهد سر کار بیاید چی؟ این اتفاقی است که نباید بیفتد اگر کمونیست ها و طبقه کارگر به وظایف خود که تا حالا صحبت کردیم پایبند باشند و خوشخیال و خوشباور و دنباله رو تحولات و سیاهی لشکر این و آن نشوند.

پایان

آزادک بشر از **نظر بورژوازم**، **در اساس، آزادک استثمار کردن و استثمار شدن است. آنجا هم که پاک حقوق بشر به میان کشیده میشود در بهترین حالت حقوق سیاسی مشروط و محدودک تصویر میشود که استفاده از آن براک اکثریت کسانی هم که شامل آن شده‌اند ممکن نیست. آزادک و برابرک با انقیاد اقتصادک متناقض است. حقوق بشر سرمایه دارک با مسکوت گذاشتن این واقعیت نمیتواند پاسخگوک نیاز انسان باشد. بیانیه حقوق بشر تضمین کننده آزادک و برابرک انسانها نیست. ابزار جلوگیرک از طغیان مردم آزادیخواه و برابرک طلب است. وسیله‌اک برابرک ممانعت از جلب مردم و متفکرین و آزادیخواهان به ابعاد عمیقتر حقوق بشر و درک تناقض حقوق انسان با ماهیت نظام سرمایه‌دارک است.**

حزب کمونیست کارگرک – حکمتیست با انتشار بیانیه حقوق جهانشمول انسان تصویرروشنک از مبناک حقوق انسان را بدست میدهد. حزب کمونیست کارگرک – حکمتیست این حقوق را حقوق همه انسانها در هر نقطه جهان میداند و برابرک تحقق آن میکوشد.

بیانیه حقوق جهانشمول انسان

کتاب "جنبش چپ در ایران و کردستان، مصاحبه با آذر مدرسی" منتشر شد

کتاب "جنبش چپ در ایران و کردستان" مصاحبه ای است که بیژن کریمی، از کردستان عراق، در سال ۲۰۱۹ - ۲۰۲۰ با رفیق آذر مدرسی، دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست (خط رسمی)، انجام داده است. در این مصاحبه به وضعیت جنبش کارگری، تا سال ۲۰۱۹، وضعیت نیروهای موسم به چپ در ایران و کردستان، با تمرکز بر تاریخ جنبش کمونیسم کارگری، پرداخته شده است.

همچنین برخی از اسناد مهم حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران و حزب حکمتیست (خط رسمی) که در مصاحبه به آنها اشاره شده است ضمیمه کتاب است.

مصاحبه به زبان فارسی انجام شده و سپس توسط مترجم به زبان کردی ترجمه شده است. هر چند مترجم تمام تلاش خود را در امانت داری بکار گرفته است اما بعضاً از کلامی مانند "باشور" (به جای کردستان عراق) یا "روژ هلات" (به جای کردستان ایران) یا "ایران" (به جای جمهوری اسلامی) استفاده شده است که ترجمه درستی از ترم هایی که در متن اصلی مصاحبه به زبان فارسی استفاده شده است، نیست.

برای دریافت کتاب میتوانید با دبیرخانه حزب تماس بگیرید:

hekmatistparty@gmail.com



ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوپرژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد فلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملمق میشوند، بلکه این الماق ها و جدایی های تممیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

منصور حکمت: ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری

جامعه، در دل جدال برای بهبود زندگی خود، در حال ایجاد آمادگی در صفوف خود برای نبرد نهایی و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی هستند. میدانند برای این صف هر پیروزی ولو کوچک، فتح هر سنگری و تحمیل هر عقب نشینی، سکوی برای جمع کردن نیروی بیشتر علیه جمهوری اسلامی است. در چنین شرایطی تلاش برای شرکت مردمی که از هر فرصتی برای پایین کشیدن حکومت میکوشند، سیاست جمهوری اسلامی نیست، برعکس عدم حضور مردم در آن و اعلام بیزاری خاموش و «بی دردرس» مردم از این مضحکه آرزوی همه جناح های درونی هیئت حاکمه است.

سالها است نه گفتن به حکومت و اعلام رسمی اینکه نه تنها رای نمیدیم که شما را نمیخواهیم و جامعه را خود اداره میکنیم و برای پایان عمرتان در تلاش هستیم، در هر تجمع و اعتصاب و اعتراضی رسماً بیان میشود. مدتها است فضای قطبی میان بالا و پایین نه بر سر شرکت و عدم شرکت در این انتخابات و آن مضحکه که بر سر ماندگاری یا رفتن جمهوری اسلامی است. در این میدان هر دو طرف علناً و رسماً در مقابل هم صف بسته اند و توهمی نسبت به هم باقی نمانده است.

جامعه ایران نزدیک به یک دهه است که از طرف طبقه کارگر و اکثریت مردم به یک کانون بحرانی و انقلابی علیه جمهوری اسلامی تبدیل شده است. جنگ میان این دو صف به وسعت در جریان است و همین مسئله نفس «انتخابات» را در رابطه این دو صف بی معنی کرده است. توازن قوای کنونی میان پایین و بالا و هر مناسبتی را از جمله «انتخابات» به خطر و کابوس خروش پایین علیه بالا برای سران جمهوری اسلامی تبدیل کرده است. آنها از هر تجمعی میترسند و نگران به هم خوردن اوضاع و از دست دادن کنترل هستند.

روزهای انتخابات را میتوان به روزهای کابوس جمهوری اسلامی تبدیل کرد. نباید اجازه داد بساط انتخابات شان در محله و مدرسه و دانشگاه و شهرها به راه اندازند. نباید اجازه داد بساط توهین به شعور مردم، و اعلام رسمی و علنی بیحقوقی را به راحتی در محل کار، تحصیل و زندگی ما پهن کنند.

مستقل از نتیجه این مضحکه و چگونگی سرهم آوردن آن، کاسه عمر حاکمیت مدتها است به سر رسیده است. در اعماق جامعه، رهبران کارگری، فعالین جنبش حق زن، فعالین و انقلابیون در صف معلم، در دانشگاه و محله به وسعت ایران حول پرچم آزادیخواهی طبقه کارگر، برای آزادی و برابری، برای زندگی انسانی و مرفه خود را سازمان میدهند. این جنبش در مقابل پرچم حفظ جمهوری اسلامی، پرچم اداره جامعه با نیروی خود، پرچم آلترناتیو حکومتی خود، «کنگره سراسری شوراهای مردمی» را قرار میدهد و برای تامین این مهم، برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی خود را آماده میکند. مردم انتخاب خود را کرده اند و برای ساختن آن دست به کار شده اند.

حزب حکمتیست (خط رسمی)
۱۵ فوریه ۲۰۲۴

انتخابات «بی رونق و آرایش دو صف متخاصم»

«انتخابات» مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رهبری، قرار است همزمان در ۱۱ اسفند ماه ۱۴۰۲ برگزار شود. جمهوری اسلامی، رسانه های آن، شخصیتها و جریانها حکومتی، مدتی است حول این مضحکه، تبلیغات خود را شروع کرده اند. غرولندهای اصلاح طلبان و سردرگمی وسیع آنها، اعتراضات نیم بند اعتدالیون و حتی بخشی از اصول گرایان و بعلاوه هشدارها، ترس و اعلام نگرانیها در مورد «خطر پایین» و نیاز همه به عبور کم هزینه از این تند پیچ، صف بدنی های بالا را تماماً به هم ریخته و به مضمون مباحثات بالایی ها تبدیل شده است.

«خطری» که مهر خود را بر رغبت در حضور انتخابات را حتی در بالایی ها زده است. تفاوت «انتخابات» ایندوره با دوره های پیش نه فقط غربال کردن «وفاداران به قانون اساسی»، ولایت فقیه و حافظین نظام و معرفی خودی ترین ها برای «انتخاب»، که ترغیب آنان برای حضور در انتخابات، برای «حفظ نظام» و اثبات «مطلوبیت» انتخابات به آنان است. معضل امروز جمهوری اسلامی بی میلی به انتخابات و بی رونقی آن از درون است!

پایین به مسئله «انتخابات» تماماً بی اعتنا است. اکثریت عظیم جامعه، نه این مضحکه مشغله فکری شان است و نه عدم شرکت در آن برایشان جای سوال است. برای جمهوری اسلامی، با همه جناح های آن، این واقعیت و نامربوطی این مناسبت، علیرغم همه کلنجارهای درونی حاکمیت و کشمکشهای علنی شان حول آن، به فضای فکری و سیاسی جامعه، مسجل است. امروز برای جمهوری اسلامی، نه شرکت مردم در این مضحکه که چگونگی عبور سالم از آن، بدون عمیق تر شدن شکاف در بالا، بدون تبدیل شدن «انتخابات» به فرجه ای برای عروج پایین مسئله اساسی است. برای جمهوری اسلامی و تمام شاخه های آن حفظ نظام و از سر گذارندن «انتخابات» و عدم تبدیل آن به طغیان پایین، تامین امنیت صندوقهای رای و جمع نکردن بساط آن توسط مردم، معضل اصلی است.

اینکه مردم آزادیخواه در ایران از جمهوری اسلامی عبور کرده اند، دیگر حتی مورد سوال بالایی ها نیست. همگی شان به نفرت و دشمنی اکثریت عظیم مردم ایران با این حاکمیت اذعان دارند و تجربه جدال با پایین را به وسعت ایران، دارند. بالایی ها میدانند که فضای جامعه امروز تماماً تحت تاثیر اعتصابات و تجمعات وسیع کارگری، معلمین و بازنشستگان، اعتراضات روزانه زنان، دانشجویان، زندانیان و خانواده های آنها، علیه فقر، گرانی، دستمزدهای پایین، علیه اعدام و زندان و زن ستیزی و برای رفاه و وسیعترین آزادی های سیاسی قرار گرفته است. همگی میدانند که طبقه کارگر و اقشار کم درآمد، زنان و نسل جوان کوچکترین توهمی به اینکه در چهارچوب این نظام ابتدایی ترین مطالبات هم تامین نمیشود، ندارند. حاکمیت میدانند که طبقه کارگر و اقشار پایین

بیانیه شماره ۵ سه حزب کمونیست-کارگری منطقه

دولت اسرائیل در دادگاه لاهه به جرم نسل کشی بشریت متمدن یک گام به پیش

بدنبال شکایت افریقای جنوبی از اسرائیل به جرم جنایت علیه بشریت در دادگاه لاهه، روز جمعه ششم بهمن ۱۴۰۲ برابر با ۲۶ ژانویه ۲۰۲۴ این دادگاه ضمن رد تقاضای دولت اسرائیل مبنی بر بستن پرونده، به معنی در دستور قرار گرفتن رسیدگی به پرونده «نسل کشی دولت اسرائیل»، تصمیمات اولیه خود در مورد این پرونده را اعلام کرد. بر اساس حکم این دادگاه: «اسرائیل باید تمام امکانات خود برای توقف نسل‌کشی در غزه را بکارگیرد، امکان ورود هر چه سریع تر کمک‌های انسانی به مردم غزه را فراهم کند و از تحریک مستقیم به نسل‌کشی در جریان این جنگ ممانعت و محرکین آن را مجازات کند. بعلاوه اسرائیل باید در مدت یک ماه پس از صدور حکم گزارش اقدامات خود در جهت اجرای احکام را به دادگاه ارائه دهد.

هر چند دادگاه لاهه حکم توقف فوری کشتار مردم فلسطین را صادر نکرد، اما نفس باز کردن پرونده نسل کشی دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین و تصمیمات این دادگاه یک پیروزی بزرگ برای بشریت متمدن است.

دادگاه لاهه صرفا یک مرکز قضایی نیست بلکه یک مرکز قضایی-سیاسی زیر نظر سازمان ملل است و تصمیمات این دادگاه تاریخا ترکیبی از احکام قضایی بر متن توازن قوا و فضای سیاسی حاکم بر جهان است. در ایندوره فشار جنبش جهانی حمایت از مردم فلسطین و علیه فاشیسم و ملیتاریسم، فشار بشریت متمدن در محکوم کردن نسل کشی دولت اسرائیل و متحدین غربی آن، مهر خود را بر فضای سیاسی و حکم قضایی دادگاه لاهه علیه دولت اسرائیل داشت. باز کردن و بررسی پرونده دولت اسرائیل به جرم نسل کشی علیه مردم فلسطین، اقدامات فوری برای ممانعت از ادامه این نسل کشی، با هر بسته بندی دیپلماتیک و محتاطی، نتیجه فشار اعتراضات هر روزه صدها میلیون انسان از اروپا تا آسیا، از افریقا تا امریکا و …، اعتراض صدها اتحادیه و سازمان کارگری و صدها نهاد و سازمان انسان دوستی است که علیه قتل و کشتار، بمباران و نسل کشی، قطع آب، برق، دارو، سوخت و امکانات زیستی و… مردم فلسطین توسط دولت اسرائیل، علیه همکاری، حمایت و کمک دول غربی و رسانه های آنها به اسرائیل اعتراض میکنند. باز کردن پرونده دولت اسرائیل به جرم نسل کشی شکست بزرگی برای دولت نژاد پرست و فاشیست اسرائیل و متحدین غربی او است که در تمام این مدت با اعلام اینکه «در کنار اسرائیل ایستاده ایم»، «اتهامات نسل کشی بی پایه است» و با کمکهای همه جانبه نظامی، مالی، سیاسی و تبلیغاتی عملا در این جنایات شرکت داشتند. مردم بشردوست و آزادیخواه حق دارند اعلام کنند بعد از اسرائیل نوبت دولتهای امریکا، بریتانیا، آلمان، فرانسه و همه سیاستمداران مرتجعی است که رسما اعلام کردند «در این نسل کشی در کنار دولت فاشیست اسرائیل ایستاده ایم». کسانیکه تا امروز در این نسل کشی در کنار دولت اسرائیل ایستادند و آنرا ممکن کردند، فردا در کنار سران دولت اسرائیل و فاشیستهای لجام گسیخته اسرائیل، مانند بن گویر، در مقابل دادگاه بشریت متمدن محاکمه خواهند شد.

متمدن و عدالتخواه جهان را غافلگیر نمیکند. «جهان متمدن» تمام مرزهای توحش، جنایت، ریاکاری، سقوط اخلاقی، ایدئولوژیک و سیاسی را پشت سر گذاشته است.

ما سه حزب کمونیست- کارگری در منطقه، همراه اتحادیه ها و سازمانهای کارگری، در کنار احزاب و سازمانهای مترقی و نهادهای انسان دوست و آزادیخواه و مردم متمدن جهان خواهان اقدامات فوری زیر هستیم:

۱- آتش بس و پایان فوری بمباران نوار غزه!

۲- پایان فوری محاصره اقتصادی مردم نوار غزه و از سر گیری کمک دولتهای غربی به آنروا

۳- ارسال فوری کمکهای داوریی، پزشکی، غذایی و … به نوار غزه!

۴- غیر نظامی کردن فوری منطقه، خروج ناوگانهای امریکا و نیروهای نظامی دول غربی از منطقه!

۵- ترک فوری اسرائیل از مناطق اشغالی و بازگشت مردم فلسطین به محل کار و زندگی خود و قطع هر نوع تهدید علیه آنها!

۶- لغو عضویت اسرائیل در سازمان ملل تا اعلام حکم دادگاه لاهه در رابطه با پرونده نسل کشی دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین.

۷- قطع روابط دیپلماتیک به دولت اسرائیل تا اعلام حکم دادگاه لاهه در رابطه با پرونده نسل کشی دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین.

۸- ممنوعیت ارسال هر گونه اسلحه و کمکهای نظامی به اسرائیل. جرم محسوب شدن هر نوع کمک نظامی به دولت اسرائیل

۹- لغو عضویت سازمان ملل در دادگاه لاهه

ضامن هر درجه از پیشروی و تحمیل هر بخش از این مطالبات، به حضور قدرتمند طبقه کارگر، اعتصابات کارگری، در میدان بودن مردم متمدن و فشار به دولتهای غربی و حامیان اسرائیل است. ایندوره نشان داد که سازمان ملل، دادگاه لاهه و «توافقات» و «قوانین بین المللی» نه تنها برای دولت اسرائیل بلکه برای دولتهای غربی، زمانی که پای منافع شان در میان است، هیچ مشروعیتی ندارند. ارتجاع جهانی و چرتکه اندازان منطقه ای، خود عاملین مستقیم جنایت و توحشی هستند که طی ۷۵ سال گذشته به مردم فلسطین تحمیل شده است.

ما طبقه کارگر جهانی، اتحادیه و سازمانهای کارگری، احزاب و سازمانهای چپ و مترقی و مردم متمدن را به ادامه تلاش برای به نتیجه رساندن این اقدامات، پایان نسل کشی مردم فلسطین و حق مشروع آنان در داشتن کشوری مستقل و زندگی آزاد و امن، دعوت میکنیم.

حزب کمونیست کارگری عراق
حزب کمونیست کارگری کردستان
حزب حکمتیست (خطر رسمی)
۱۰ بهمن ۱۴۰۲ - ۳۱ ژانویه ۲۰۲۴

چند سال فشار بشریت متمدن، اعتراضات هر روزه میلیونی مردم آزادیخواه در سراسر جهان علیه دولت اسرائیل و متحدین او، بخصوص اعتراضات صد روز اخیر علیه نسل کشی دولت اسرائیل، سد کردن ارسال اسلحه و امکانات به این کشور، بستن بنادر و فرودگاهها و…، فشار بر دولتها و سازمان ملل و دادگاه لاهه برای متوقف کردن دستگاه آدمکشی و نسل کشی دولت اسرائیل، علیرغم مقاومت همه قدرتهای ارتجاعی بالاخره ثمر داد و از زبان دادگاه لاهه عقب نشینی را به این فاشیسم لجام گسیخته تحمیل کرد.

مردم انساندوست، عدالتخواه و ضد فاشیست، طبقه کارگر جهانی نشان دادند که تنها حامیان و متحدین قدرتمند مردم فلسطین و تنها نقطه امید کوتاه کردن دست فاشیسم دولت اسرائیل و حل مسئله فلسطین، امروز تماما بر عهده آنان است. نشان دادند قدرت جنبش جهانی دفاع از مردم فلسطین عظیم تر از آن است که دولتهای غربی، دول مرتجع منطقه و دولت نژاد پرست و صهیونیست اسرائیل بتوانند با فشار به دادگاه لاهه با آن بازی کنند. این نیروی عظیم انسانی، مانع بسته شدن پرونده نسل کشی دولت اسرائیل در دادگاه لاهه شد و فشار دولت اسرائیل و متحدین آنرا عقب زد. زیر فشار این جنبش امروز پرونده شرکت در جنایات جنگی علیه سران امریکا، کانادا، بریتانیا در دادگاههای این کشورها در دست بررسی است.

سران دولتهای غربی زیر فشار افکار عمومی و ناچارا، ضمن اعلام ریاکارانه «احترام به حکم دادگاه»، درست یکروز پس از حکم دادگاه لاهه، به بهانه ادعای اسرائیل مبنی بر «همکاری ۱۲ کارمند «آنروا»، آژانس امدادسانی سازمان ملل به مردم فلسطین، (از میان ۱۳ هزار کارکن این نهاد) به حماس در ۷ اکتبر» و خواست دولت اسرائیل برای قطع کمک به این نهاد، امریکا، انگلستان، ایتالیا، آلمان، کانادا، فنلاند، استرالیا، هلند، سوئیس و ژاپن، کمکهای خود به «آنروا» را تعلیق کردند. دول «متمدن» غربی حتی یکروز منتظر رد حکم دادگاه خود، دادگاه لاهه، مبنی بر تضمین کمک رسانی به مردم فلسطین نشدند. این در شرایطی است که هنوز هیچ جرمی اثبات نشده، هیچ مدارک قابل اتکا، هیچ تحقیقی برای اثبات ادعای اسرائیل انجام نگرفته است. این انتقام سران «جهان متمدن» از مردم فلسطین و میلیونها انسانی است که برای آزادی این مردم اعتراض میکنند. این مجازات دستجمعی مردم فلسطین و صادر کردن حکم مرگ تدریجی بیش از دو میلیون انسان آواره ای است که توسط این سازمان برای نجات از گرسنگی و مرگ حمایت میشوند. تحریم بیش از دو میلیون انسان درست در شرایطی که خطر مرگ بر اثر گرسنگی، بیماری، سرما و …. تهدیدشان میکند، دیگر نه حمایت و شرکت در نسل کشی که راسا و مستقیا دست زدن به نسل کشی مردم فلسطین است.

هیچ دروه ای مانند ایندوره چهره کریه «جهان متمدن»، «جهان آزاد» و ریاکاری آن در «دفاع» از حق حیات، ارزشهای انسانی، بشردوستی و حتی «حقوق بشر» فکستی شان چنین عریان و مشمنز کننده در مقابل چشم جهانیان قرار نگرفته بود. دیگر هیچ درجه و ابعادی از این جنایت و بربریت «دمکراسی غربی» مردم

کمونیستهاوپراتیک پوپولیسته

ببینش پوپولیستی در زمینه تشکیلات، از ساختن تشکیلاتی انقلابی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا طفره میرود، زیرا این امر را اساسا به معنای ملموس و عینی کلمه عمل انقلابی در نظر نمیگیرد و لذا هر کس به فوریت خواهان سازمان دادن طبقه کارگر در حزب مستقل طبقاتی‌اش باشد، هر کس بر آگاه کردن پرولتاریا به منافع مستقل طبقاتی اش (یعنی منافع سوسیالیستی‌اش) بمثابه یک کار مبرم و روزمره سازمانی اصرار ورزد، از جانب پوپولیسم چنین پاسخ میگیرد که: “این کار آرام سیاسی است!” شگفت انگیز است که سازمان دادن انقلاب اجتماعی پرولتاریا و گرفتن قدرت سیاسی – امری که دهها سال است به تعویق و تاخیر افتاده است – بر چسب “کار آرام سیاسی” بخورد!

نمونه دیگر مقاومت پوپولیستی در برابر اتخاذ سبک کار کمونیستی این است که پافشاری بر فوریت بخشیدن به کار سوسیالیستی (اعم از تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر) بر چسب ولونتاریسم و اراده‌گرائی میخورد. کار سوسیالیستی برای پوپولیسم در تحلیل نهائی و علیرغم هر ادعائی که داشته باشد، به درجه‌ای از رشد جنبش خودبخودی طبقه کارگر منوط و موکول میشود. در این دیدگاه جنبش سوسیالیستی اصولا بعنوان جنبش طبقه کارگر در نظر گرفته نمیشود و صرفا به قطب مخالف جنبش “خودبخودی” تبدیل میشود. در اینجا این واقعیت فراموش میشود که جنبش “خود بخودی” پرولتاریا هر قدر هم خودبخودی باشد، دیگر عصیان بردگان که نیست! این جنبش طبقه‌ای است که در هر مقطع بر زمینه نظریات موجود و در دسترس خود، اشکال ابتدائی حرکت به خود میگیرد و به راه میافتد.

جمعبندی کلیات مبحث سبک کار

در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست

نشریه بسوی سوسیالیسم، دوره اول شماره ۶، ۲۰ مرداد ۱۳۶۲

سرمایه داری و مارکسیسم مایکل هانریش

۱.سرمایه داری چیست؟

جوامع معاصر از انواع مختلف مناسباتِ سلطه و ظلم که به شیوه های مختلفی نمایان می گردند ، عبور کرده اند. ما شاهد تبعیضات نژادی، تفاوت های عظیم در مالکیت که منجر به تفاوت‌های بسیار عظیم تر در تأثیرگذاری های اجتماعی می شود. بحث‌های زیادی در باره ارتباط این نوع از سلطه و ستم با هم و مخصوصا اینکه کدام یک از این مناسبات بنیادی تر از بقیه است، وجود داشته است. اگر در این نوشته نشان داده می شود که روابط میان سلطه و استثمار ریشه در اقتصاد دارد، به این معنی نیست که این تنها نوع و جلوه مناسبِ روابط سلطه است. ناگفته نماند ما نمی توانیم همزمان با هم تمامی روابط و نشانه های سلطه و انقیاد را بررسی کنیم.

نقد اقتصاد سیاسی مارکس در درجه اول به ساختار اقتصادی جامعه کاپیتالیستی توجه دارد، و به این دلیل این ساختاردر مرکز این نوشته قرار می گیرد.

اما کسی نباید دچار این سوءنظر و توهم گردد که با تحلیل بنیادهای شیوه تولید سرمایه داری، تمامی نکات تعیین کننده در باره جوامع سرمایه داری بیان گردیده است.

این سوال که آیا ما در یک جامعه طبقاتی زندگی می کنیم؟!اینطور که پیداست باعث جدال و مشاجره، مخصوصاً در آلمان می گردد. حتی استفاده از کلمه ”طبقه“ باعث ناخشنودی و اخم ترشرویی در آنجا می شود. جایی که در اینگلیس حتی مرتجعترین نخست وزیر آن تاجر مشکلی ندارد که از ترم طبقه کارگر استفاده کند، در آلمان حتی سوسیال دمکرات‌ها برای به زبان آوردن این کلمه مشکل دارند. در اینجا فقط واژه ”کاربر، مستخدم،Arbeitnemer و کارآفرین، Unternehmer/entrepreneur و علاوه بر همهٔ این، رده متوسط به جای طبقه متوسط ؛برای ممانعت از اسم بردن از طبقه بکار گرفته می شود. با این وصف که صحبت کردن در باره طبقات همیشه قرار نیست خاصاً انتقادی باشد. این تنها موضوع موجود از مفاهیم ” عدالت اجتماعی “ نیست که منجر به داشتن آرزوی برابری بین طبقات شود، و همچنین نوعی توطئه سیاست بورژوایی هم نیست که عده ای از چپی ها ممکن است چنین درک کنند.

موجود بودن طبقه حاکم، که بر علیه حکومت شونده گان و استثمار شده گان است، شاید سورپرایزی برای یک معلم محافظه کار مطالعات اجتماعی باشد که فقط ”شهروند“ می شناسد، اما این واقعیت به تنهایی چیزی را به ما نمی گوید . تمام جوامع شناخته شده برای ما ”جوامعی طبقاتی ” هستند . استثمار به این معنی است که طبقه زیردست نه تنها معاش خود بلکه معاش طبقه حاکم را هم تولید می کند. این طبقات در طول تاریخ خود را به صورتهای متفاوت به نمایش گذاشته اند: در یونان باستان برده ها یک طرف و برده داران در طرف دیگر، رعایا در طرفی و فئودالها طرف دیگر در قرون وسطی، و در کاپیتالیسم در طرفی بورژوازی، طبقه مالک وجود دارد و طرف دیگر پرولتاریا، کارگر وابسته به مزد. چیزی که تعیین کننده می باشد این است که سلطه طبقاتی و استثمار در هر جامعه خاص به چه شیوه ای عمل می کند. و در این باره، سرمایه داری خود را به طریقی بنیادی از دو رابطه ، در دوران پیش از سرمایه داری متمایز می کند.

۱- در جوامع ماقبل سرمایه داری استثمار بر روابط سلطه و وابستگی شخصی تکیه داشت: برده مایملک برده دار بود. رعیت در قید و بند ارباب ولی نعمت قرار داشت. اتورپته ”ارباب ” بر رعیت پدیده ای مستقیم بود. براساس این اتورپته ارباب صاحب بخشی از تولید ”رعیت ” می شد. تحت مناسبات سرمایه داری، کارگران مزد بگیر وارد یک قرارداد با سرمایه دار می شوند. کارگر مزدی رسماً آزاد است، (نیرویی خارجی آنها را مجبور به امضای قرارداد نمی کند، و قرارداد ها، زمانی امضاگردیدند، بعداً امکان فسخ آنها وجود دارد) و آنها قانوناً با سرمایه دار برابر هستند. امتیازات واقعی ای همراه با مالکیت املاک وسیع وجود دارد، اما امتیازات قانونی موروثی، آنچنان که در جوامعی که وجود اشراقیت شناسه آنها بود، موجود بود،در سرمایه داری وجود ندارد..

در سرمایه داری یک رابطه فردی زورمدار وجود ندارد، حداقل نه به شکل قانون در کشور های پیشرفته سرمایه داری. بنابراین برای بسیاری از تنورسین های جامعه، جامعه بورژوایی با شهروندان آزاد و برابرش، در جهت مخالف جامعه فئودالی دوران قرون وسطی با روابط شخصی در وابستگی و امتیازات کاست گونه اش، جلوه می کند. و بسیاری از اقتصاددانان حتی با این تصور که در سرمایه

۱۷

تولید کرده است، بلکه ارزش اضافه هم به بار آورده است.

سرمایه آنچنان فوقاً به ان اشاره شد، در وهله اول در قامت سرمایه ربایی و سرمایه تجاری-سوداگر و بسیار کمتر در قامت سرمایه صنعتی، عملا در تمام جوامعی که مبادله و پول وجود داشته، موجود بوده است . اما در جایی که تولید برای مصرف تسلط داشته است، یک نقش تابع و ثانوی بازی کرده است. ما زمانی می توانیم در باره سرمایه داری صحبت کنیم، که تجارت و مافوق همه تولید عمدتاً به یک روش کاپیتالیستی اجرا گردیده، یعنی تولید برای سود به جای تولید برای مصرف سازمان داده شود. سرمایه داری با این معنی و مفهوم عمدتاً پدیده ای اروپایی است.

ریشه رشد سرمایه داری مدرن در اروپا به عقب به دوران قرون وسطی بر می گردد. در ابتدا، تجارت خارجی بر بنیان‌های سرمایه دارانه سازمان داده می شد، با جنگ‌های صلیبی قرون وسطی، جنگ‌های چپاول و غارت ، نقش مهمی در توسعه تجارت بازی کرد. تجاری که محصولات قبلا موجود را برای فروش در محلهای مختلف خریداری می کردند به تدریج، تولید را تحت کنترل گرفتند: آنها تولید بعضی از محصولات را برعهده گرفتند، قیمت مواد خام را تعیین می کردند، و قیمت نهایی خرید محصولاتی را که می خریدند را دیکته می کردند.

در قرون شانزده و هفده توسعه فرهنگ اروپایی و سرمایه اروپایی یک ترقی سرنوشت ساز را تجربه کردند. چیزی که اغلب در کتابهای درسی از آن به اسم ”توره اکتشاف“ نام برده اند. که مارکس آن را اینچنین خلاصه کرده است: کشف طلا و نقره در آمریکا، ریشه کنی، به بردگی کشیدن، دفن کردن مردم بومی در معدن هایشان در آن قاره، آغاز فتوحات و غارتگری در هندوستان، تبدیل آفریقا به یک شکارگاه تجاری حفاظت شده برای شکار پوست انسان سیاه، تماما آن چیزهایی هستند که سپیده دم ظهور دوره تولید کاپیتالیستی را ترسیم می کنند. گنجی که در خارج از اروپا با یک غارتگری عیان و به بردگی کشیدن و قتل و کشتار تسخیر گردید، به کشور مادر برگردانده شد و به سرمایه تبدیل گردید.(مارکس ، کتاب سرمایه)

در داخل اروپا، تولید کاپیتالیستی مناطق بیشتری را دنوردید، مانوفاکتورها(کارگاههای دستی) و کارخانه ها پدیدار شدند، پروسه استخدام نیروی کار توسط سرمایه داران صنعتی در داخل مراکز تولید دائماً در حال توسعه، خود را در کنار سرمایه داران سوداگر ابقا کرد. این سرمایه داری صنعتی در ابتدا در انگلستان در اواخر قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزده هم رشد کرد. فرانسه، آلمان، و ایالات متحده در قرن نوزده هم انگلستان را دنبال کردند. در قرن بیستم سرمایه داری تقریبا بقیه جهان را فرا گرفت. اما تلاشیهایی از طرف چند کشور، از جمله چین و روسیه برای کنار کشیدن خود از این توسعه از طریق ساختن ” سیستم سوسیالیستی“ صورت گرفت. با سقوط شوروی و گرایش چین به طرف اقتصاد سرمایه داری بازار ، سرمایه داری در قرن بیست و یکم مرزی را حداقل در فرم جغرافیایی آن به رسمیت نمی شناسد. با این وصف که هیچ قسمتی از دنیا فارغ از تأثیر و نفوذ سرمایه داری نیست، تمام بخش‌های جهان بطور کامل کاپیتالیستی نشده است(همچنان که بخش بزرگی از آفریقا نشان می دهد)، اما این نه به خاطر این که در برابر سرمایه مقاومت وجود دارد، بلکه به این دلیل شرایط مطلوب برای ارزش افزایی و تولید ارزش اضافه متغیر هستند. و سرمایه همیشه در جستجوی بهترین شرایط برای سود آوری است و آنهایی را که نامطلوب هستند را فعلا به حال خود رها می کند.

پیدایش جنبش کارگری

نه تنها رشد بزرگ و مناسب ثروت‌ها از پیش شرطهای توسعه کاپیتالیسم صنعتی بود بلکه همچنین باعث ”آزاد سازی ” نیروی کار شد: مردمانی که دیگر در قید تعلقات مناسبات فئودالی نبودند، کسانی که رسماً آزاد بودند و بنابراین برای اولین بار امکان فروش نیروی کار خود را داشتند و همچنین از هر نوع منبع درآمد ”رها“ (عاری) بودند، کسانی که هیچ زمینی برای کشت نداشتند تا از قِبَل آن زنده بمانند، مجبور شدند که نیروی کار خود را برای زنده ماندن و بقا بفروشند.

مزارع دهقانی کوچک و فقیر شده و دهقاناتی که از زمین توسط ارباب رانده شده بودند،(زمین دارها اغلب زمین های زراعی را تبدیل به زمین های کشت علوفه برای دام می‌کردند ، چون این سودآور تر بود)، پیشه‌ورانی که ورشکسته و تباه شده بودند و زحمتکشان روز مزد، هسته این ” پرولتاریا“ را تشکیل می دهند؛ که اغلب مجبور به کار مزدی دائمی توسط فشار استقرار تعقیب دولتی بسیار خشن و شنیع بر علیه گدایان و دوره گردان خانه بدوش برای احداث به اصطلاح نوانخانه ها، گردیدند.

ظهور سرمایه داری در آرامش اتفاق نیافتاد بلکه پروسه ای عمیقا خشونت بار بود.

در باب آنچه که مارکس در کتاب سرمایه نوشت: **اگر به قول**

داری چیزی به اسم استثمار وجود دارد معترض هستند، حداقل در آلمان، ترجیح می دهند در باره ”اقتصاد بازار ” صحبت کنند.

پس تصور غالب این است که “ عوامل مختلف تولید (کار، سرمایه، و زمین) با هم عمل می کنند و هرکدام سهمی مشابه از درآمد -(مزد، سود، و اجاره زمین) تصاحب می کنند. این سوال که سلطه و استثمار دقیقاً در صورت موجود بودن رسمی آزادی و برابری در بین ” شرکای مبادله ” در کاپیتالیسم چگونه به واقعیت می پیوندد را بعدا بحث خواهیم کرد.

۲- در جوامع پیشاسرمایه داری، استثمار طبقه تحت سلطه به طریق اولی به مصرف طبقه حاکم می رسید: اعضای این طبقه زندگی ای لوکس داشتند و ثروت تصاحب شده را به مصرف تهنیب خود و یا در مواردی برای عموم، نمونه (تئاتر در یونان باستان و بازی‌ها و رقابت‌ها در رُم باستان) و یا برای جنگ ، می رساندند. تولید مستقیما برای ارضای نیازمندی ها، برای ارضای خواسته های به زور محدود گشته طبقه تحت ستم و ارضای لاکچری افراطی و جنگ های طبقه حاکم بود. فقط در موقعیتهای استثنایی ثروت تصاحب شده برای توسعه دامنه استثمار به مصرف می رسید، مثل زمان‌هایی که مصرف، برای خریداری برده های بیشتر برای تولید ثروت بیشتر، پس انداز می گردید. اما تحت مناسبات سرمایه دارانه، تولید بخاطر توسعه ظرفیت تولید، موضوع اساسی و معمول است. سود بدست آمده در یک تشکیلات اقتصادی سرمایه دارانه، در وهله اول برای تأمین یک زندگی راحت برای سرمایه دار به مصرف نمی رسد بلکه دوباره برای بدست آوردن سود بیشتر در آینده سرمایه گذاری می شود. هدف فوری تولید نه ارضای نیازها بلکه اعتبار و ارزش سازی برای سرمایه است؛ ارضای نیازها و همراه این یک زندگی راحت برای سرمایه دار فقط یک محصول جانبی این پروسه است و نه هدف آن .

اگر سود به اندازه کافی بزرگ است، پس مقدار کوچکی از آن برای وجود لاکچری سرمایه دار مکفی است و مقدار بیشتر آن برای (انباشت) توسعه سرمایه استفاده می گردد.

این واقعیت که درآمدها در وهله اول در خدمت مصرف سرمایه دار قرار نمی گیرند بلکه صرف ارزش سازی سرمایه و صرف پروسه بدون انقطاع انباشت بیشتر و بیشتر میشود،به نظر شاید مزخرف و مسخره به نظر برسد. اما این وضع موجود یک عمل دیوانه وار فردی نیست. فرد کاپیتالیست بالاچاره وارد این حرکت بی وقفه سودبُری (انباشت مدام، توسعه تولید، ارائه و معرفی تکنولوژی جدید و غیره) شده است. در رقابت با دیگر سرمایه داران: اگر انباشت ادامه نیابد، اگر ابزار تولید مدام مدرنیزه نگردد، صاحب تشکیلات اقتصادی توسط رقیابی که کالا‌های ارزان تر و بهتر تولید می کنند و می سازند خورد گشته و از دور خارج می گردد. فرد سرمایه داری که از این دور انباشت و نوگرایی مداوم عقب بنشیند، با تهدید ورشکستگی روبرو می شود. بنابراین او مجبور است که در این دور شرکت کند هرچند که او علاقه ای به آن نداشته باشد. در سرمایه داری، برای فرد ”سودجویی افراطی“ نوعی از سقوط اخلاقی نیست، بلکه برای زنده ماندن همچون یک کاپیتالیست ضروری هم هست. آنطوری که در بخش‌های آتی روشن‌تر نشان داده خواهد شد، کاپیتالیسم بر پایه مناسبات سیستمی مسلطی قرار گرفته است که اجاراتی را تولید می کند، این اجارات هم کارگر و هم کاپیتالیست را تابع خود می کند. به این خاطر انتقادی که فقط ”سودجویی افراطی یک فرد کاپیتالیست را هدف می گیرد و نه سیستم سرمایه داری را، انتقادی است بسیار محدود.

با سرمایه در وهله اول متوجه می شویم (بعدا دقیق‌تر خواهیم شد) که مقدار خاصی از ارزش، قرار است ارزش افزایی کند، یعنی تولید ارزش اضافه بکند. این ارزش اضافی می تواند به روش‌های گوناگون بدست بیاید. در مورد سرمایه ربایی، پول برای سود وام داده می شود. بنابراین بهره سود را تشکیل می دهد. در مورد سرمایه تجاری-سوداگر محصولات در یک محل ارزان خریداری می شوند و در محلی دیگر و یا زمانی دیگر گرانتر به فروش می رسند. تفاوت بین قیمت خرید و قیمت فروش (منهای بعضی مخارج مربوط به معامله) سود را تشکیل می دهد. در مورد سرمایهٔ صنعتی، خود پروسه تولید در امتداد حدود سرمایه دار سازمان داده می شود: سرمایه برای خرید وسایل تولید (ماشین آلات، مواد خام) و برای استخدام نیروی کار، بدین وسیله پروسه تولید تحت نظر و خطوط سرمایه دار و یا (کارگر‌های او) به وقوع می پیوندد.

محصولاتی که تولید می گردد بعداً به فروش می رسند. اگر درآمد بیشتر از مخارجی که برای خرید وسایل تولید و مزد، صرف گردیده، باشد، پس سرمایه اصلی ارائه شده نه تنها خودش را باز

نشریہ ماہانہ کمونیست

نشریہ ای از مزب کمونیست کارگری - مکتبیت (فط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سر دبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

دستیار سر دبیر: هساره ابراهیمی

hasara.ebrahimil@gmail.com

تماس با واحد های

تشکیلات خارج کشور

حزب حکمتیست خط رسمے

انگلستان: سونیا محمدی: تلفن ۰۵۳۴۱۱۴۶-۰۴۷۴-۰۰

sonia.hope983@yahoo.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲-۰۰

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: سیوان رضائی: تلفن ۰۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳-۰۰

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۶۴۵۴-۰۶۷۶-۰۴۹۱۷۶

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۴۲-۰۱۶۱۰-۰۴۷۴-۰۰

azadkarimi@yahoo.com

تورنتو: احمد مطلق

amotlagh20@yahoo.ca

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۸۵۲۲-۰۰۴۷-۰۱۶۰

gmail.com@shashasur1917

آمریکا: اسد کوشا

gmail.com@akosha2000

تماس با حزب

دبیر فانه مزب: هساره ابراهیمی

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

دفتر کردستان: محمد راستی

mohammedraasti@yahoo.com

تشکیلات خارج کشور: آسو فتومی

aso.fotuhi@gmail.com

حکمتیست هفتکے نشریہ رسمے حزب،

پنج شنبہ ہا مانتشرہے نشود (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com